

اتاکل

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
شماره ۹۶ سال هشتم فروردین ۱۳۸۱

بهاران خجسته باد

در صفحه ۲

● مبارزه برای افزایش دستمزدها
صفحه ۲

● نگاهی به انشاعاب در دفتر تحکیم
وحدت مسعود دامون
صفحه ۴

● درباره انتخابات کانون و کلا
صفحه ۵

● دستور العمل خودکشی
صفحه ۲۴

● تهدید جدید اتمی
صفحه ۲۵

● جهانی شدن امپریالیسم و
سرمايه‌داری جهانی شده
صفحه ۲۶

● برنامه حزب کمونیست آفریقای
جنوبی
صفحه ۲۸

فلسطین، یکپارچگی در برابر اشغالگر
صفحه ۳۱
حمد شیبانی

آغاز مباحثت کنگره
طرحی برای اتحاد نیروهای چپ انقلابی
صفحه ۱۹
صفحه ۲۱

فتح باب
احمد آزاد

سالی که گذشت



سال ۱۳۸۰ به پایان رسید و سال ۱۳۸۱ آغاز شد. سالی که گذشت، سالی بود پر از فزار و نشیب و همچون بیش از دو دهه حاکمیت جمهوری اسلامی ایران، سالی بود پر تنش. تنشهای اجتماعی در سال گذشته خود را با گسترش جنبش‌های اعتراضی علی‌مردم تسان می‌دهند. افشار و گروههای مختلف اجتماعی و بویژه کارگران، معلمان، جوانان با گسترش حرکتهای اعتراضی، به طرح خواستهای خود پرداخته و بیش از سال قبل به روند جدائی مردم از حکومت و رودرودی با آن شکل بخشیدند.

حرکتهای اعتراضی کارگران در سال گذشته وسیعتر شد و عمدتاً حول عدم پرداخت دستمزدهای معوقه و جلوگیری از تعطیلی کارخانه و بیکاری دور می‌زد. اعتراضات اشکال گوناگون داشت، از اعتراض و تحصن در محیط کار گرفته تا راهپیمایی در سطح شهر و تجمع در مقابل مراکز دولتی و بستان خیابان و جاده دیده شد. در موارد آخر عمدتاً تظاهرات به دخالت نیروهای انتظامی و درگیری با کارگران و زخمی و دستگیر شدن فعالین کارگری منجر می‌شد. اعتراضات کارگری در سال گذشته علیرغم مخالفت دولت و سرکوب پلیس، ادامه یافت و همین پافشاری کارگران، زمینه مانور دولت در دادن وعده و وعید را محدود کرده و توسل به قوه سرکوب را بیشتر ساخت. رویاروئی حکومت و کارگران در سال گذشته چنان تاثیری بر محیط‌های کارگری داشت که چند تشكیل زرد کارگری چون خانه کارگر و شوراهای اسلامی، برای فرار از انزوا در محیط‌های کاری ناگزیر به دفاع ضمنی از خواستهای کارگری و مخالفت با دولت شدند. بقیه در صفحه ۲

دو مصاحبه درباره کتاب "یاس و داس" نوشته فرج سرکوهی

پرویز نویدی: روایت "یاس و داس" از زندان شاه و از سازمان
福德ایی
صفحه ۱۰

کاظم کردوانی: روایت "یاس و داس" از کانون نویسندگان ایران
صفحه ۱۳
(در مصاحبه با "عصر نو")

دیدگاهها

مقابله با تهدیدات خارجی به مبارزه در راه آزادی گره
صفحه ۶
خورده است
رضا اکرمی

خطر حمله نظامی امریکا به ایران و ضرورت تشکیل جبهه
ضد دیکتاتوری - ضد امپریالیستی
صفحه ۷
عیسی صفا
صفحه ۸
صدای پای فاجعه
ن. ق.

سالی که گذشت



از صفحه یک در مجموع جنبش کارگری در سال گذشته گسترش یافت، ولی همچنان برآکنده و بدون سازماندهی است. عدم وجود تشکل‌های و سندیکاهای مستقل کارگری، جنبش کارگران را در موقعیت پراکنده و تدافعی قرار داده و از کارائی این جنبش به نحو چشمگیری می‌کاهد.

حرکت اعتراضی معلمان در ماههای پایانی سال گذشته بسیار چشمگیر بود. اعتراضات معلمان در تهران با طرح خواستهای صنفی، به سرعت سراسری شد و در بسیاری از شهرهای دیگر معلمان با اعتراض و تظاهرات، نارضایتی خود را از وضعیت کار و معیشت خود ابراز کردند. خواستهای معلمان عمدتاً افزایش حقوق و مزایای شغلی و رفع تعییض در بین کارمندان دولت است. دولت در ابتدا کوشید تا با مستمسک قرار دادن دخالت‌های جناح مقابل بیش از یک سوم اجدین شرایط در انتخابات شرکت نکردد. با توجه به اینکه در جلسه ای، عدّتاً افزایش غایبین، به معنی کاهش نیروی است که در گذشته به خاتمه رای داده بود. با نبود امکان انتخاب دیگر، بخشی از رای دهنگان خاتمه نیز از سر ناچاری به وی رای دادند. می‌توان گفت که در سال ۱۳۸۰ روند کنده شدن مردم از جناح‌های حکومتی و شکلگیری نیروی مخالف، متعارض و مستقل دنبال و تثبیت شد.

جناح خامنه‌ای، که پس از انتخابات مجلس ششم تعریض خود برای سرکوب جنبش مردم و گسترش اختناق را تشید کرده بود، با موفقیت تمام برنامه محاصره اصلاح طلبان و عقب زدن تدریجی آنها را با استفاده از اختیارات "قانونی" دنبال کرد. در سال ۱۳۸۰ قوه قضائیه و بیدادگاههای حکومت اسلامی وظیفه اصلی سرکوب و اختناق را بر عهده داشتند. دادگاههای اسلامی در سال گذشته بسیار پرکار بودند. با دستگیری و زندانی فعالین سیاسی نهضت آزادی و نیروهای ملی - مذهبی، سال ۱۳۸۰ را آغاز کردند. در دنباله با پرونده سازی، بخشی از نمایندگان مجلس را به دادگاه فراخوانده و برخی از آنها را به زندان محکوم کردند. در کنار این اقدامات، دستگیری و زندانی کردن دانشجویان و فعالین حرکتهای اعتراضی مردم از جمله کارگران و جوانان و معلمان ادامه داشت. چندین روزنامه و بویژه چند نشریه دانشجویی به حکم دادگاه‌ها تعلیل شدند.

در روزهای آخر سال نیز اخبار مجدد نویسندهان و هنرمندان به دادگاهها و دستگیری چند روزنامه‌نگار و نویسنده "حسن ختم" سال ۱۳۸۰ برای قوه قضائیه بود. باید اذعان کرد که دادگاهها و بازداشتگاههای حکومت اسلامی در سال گذشته پرکارترین دوائر این حکومت بوده‌اند.

سالی که گذشت سال گسترش بیشتر حرکتهای اعتراضی علی‌مردم بود. سال عمومیتر شدن نارضایتی

اصلاح طلبان درون حکومت نیز همچون سال قبل با شعار "آرامش فعال"، در مقابل اقدامات جناح مقابل هیچ واکنشی نشان نداده و عقب نشینی ارام خود را دنبال می‌کردند. محکومیت نمایندگان مجلس، زنگ خطری برای اینان بود و اصلاح طلبان را وادار کرد تا در مقابل این تهاجم که موجویت آنها را تهدید می‌کرد، دست به مقاومت جدی بزنند. مذاکرات پشت پرده نتیجه‌ای نداد و نهایتاً با تهدید نمایندگان مجلس به اعتراض، خامنه‌ای کوتاه آمد و مسئله محکومیت نمایندگان فعلاً مسکوت ماند. باید توجه داشت که پرونده‌های تشکیل شده بسته نشد و در انتخابات آینده مجلس مجدد گشوده خواهد شد. حاصل این مقاومت، تغییر شعار آرامش فعال به شعار "بازدارندگی فعال" بود. ولی علیرغم این تغییر شعار و آن مقاومت در جیان روپاروئی مجلس و قوه قضائیه، تغییری محسوس در سیاستهای آنها در مقابل تهاجم جناح مقابل دیده نمی‌شود و همچنان اصلاح طلبان به مذاکرات پشت پرده و توافق با جناح مقابل بیشتر تمایل دارند تا مقاومت و مقابله رود رو با آنها.

در زمینه اقتصادی، سال ۱۳۸۰، سال ادامه بحران اقتصادی، افزایش قیمتها، کاهش قدرت خرید مردم، افزایش اخراجها و رشد بیکاری در ایران بود. پروژه‌های اقتصادی دولت هیچیک به مرحله عمل درنیامد. نرخ تورم رشد صعودی خود را دنبال کرد و در پایان سال با تصویب طرح تک نرخی کردن ارز، انتظار می‌رود که در شرایط حاکم، در سال ۱۳۸۱ نرخ تورم افزایش چشمگیری داشته باشد.

مجلس شورای اسلامی نیز نه تنها برای مقابله با بحران اقتصادی و چلوگیری از اخراج کارگران و کاهش بیکاری، قدمی برداشت بلکه با تصویب دو لایحه حمایت از صنایع نساجی و لایحه معافیت مالیاتی صاحبان صنایع از سال ۸۰، حمایت خود از سرمایه‌داران و تداوم و تسریع روند خصوصی‌سازی را نشان داد. وقایع ۱۱ سپتامبر، تقویت نیروی نظامی امریکا در منطقه و نهایتاً تهدید نظامی ایران از سوی جرج بوش، برای جناح خامنه‌ای فرضی فراهم کرد تا به بهانه مقابله با امریکا، با طرح "وضعیت فوق العاده"، شرایط سرکوب و اختناق را تشید کند.

در سال ۱۳۸۱ یقیناً روندهای سال گذشته دنبال خواهد شد. جنبش مردم گسترش یافته و رود رؤیتی مردم با حکومت افزایش خواهد یافت. طبعاً حکومت اسلامی نیز کوشش خود را برای مقابله با جنبشهای مردم و سرکوب آن تشید خواهد کرد. در این مبارزه قدرت جبهه مردم به چگونگی غلبه آنها بر ضعف این جبهه، پراکنده‌گی و بی‌سازمانی، برمی‌گردد. شکل‌گیری تشکلهای مستقل توده ای ضرورت ناگزیر این مرحله از مبارزه مردم است.

مبارزه برای

بهاران خجسته باد

باری دیگر، بهار از راه می‌رسد و زمستان رخت برمی‌بندد و سالی نو آغاز می‌شود. خانه‌ها از گرد و غبار سال کهنه روپیده می‌شود، مردم دوباره با زمان نو پیمان می‌بندند تا سالی شاد، سالی پیروزمند و سالی تازه را آغاز کنند. خنده‌هائی که از لبها بریده شده، شادیهایی که در پستوهای تو در توی دلها پنهان مانده دوباره سر بر می‌افرازند و مثل تخم دانه‌های دور کوزه‌های نوروزی یا میان سینه‌های بزرگ و کوچک گلین و مسی، برگهای سبزشان را می‌گشایند تا به زندگی و فردا سلام گویند.

با فرارسیدن کوکب شاد بهاری، مردم عاشق آفتاب و شادی، چشم در چشم خورشید به پیشاواز روشنائیها می‌رونند. نوروز جشن سلام به آفتاب، جشن شفقتن شکوفه‌ها، جشن روئیدن سبزه‌ها، جشن بزرگداشت زندگی است در مبارزه با اهریمن ظلمت و نیستی. مردم ایران زمین هرسال نوروز را با آرزوی رسیدن به آمال و آرزوهای خود جشن می‌گیرند و پایکوبان به استقبال بهار می‌شتابند.

سال نو را با هر آنچه زندگی ساز است آغاز می‌کنیم. به یاد جوانه‌های دلیر بشارت‌های بهاری که با داس چرکین جمهوری اسلامی به خاک افتادند، به دیدار عزیزانشان می‌رویم. دستهای گرم هزاران عاشق آزادی و بهروزی، که حکومت مرگ و نیستی اسلامی به زندانها افکنده است، از راه دور می‌نشاریم. با آرزوی شکفتنهای هر چه قدر تمدنتر در مبارزه برای رسیدن به بهار آزادی، سرود خوانان کوچه‌ها را از گلبانگ شادی لبریز می‌کنیم. نوروزتان پیروز باد

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
۱۳۸۱ اول فروردین

بویژه کارگران و زحمتکشان می‌باشد. مبارزه برای افزایش دستمزدها همواره از اهمیت و ضرورت فوق العاده برخوردار است. حقوق و دستمزد کارگران باید مناسب با تورم قیمتها بالا برود و این به عنوان یکی از خواستهای اساسی کارگران، به طور دائم باید طرح و دنبال شود.

رساند". یا به عبارت دیگر حداقل دستمزد می‌باشد چهار برابر می‌شود. عدم افزایش به موقع دستمزدها مناسب با افزایش تورم در طول سالها چنان فاصله‌ای بین حداقل دستمزد واقعی و آنچه در عمل تعیین شده، ایجاد کرده است که ظاهراً رسیدن به دستمزد واقعی را ناممکن جلوه می‌دهد. سوی دیگر این واقعیت این است که در طول این سالها، مابه التفاوت دستمزد واقعی و دستمزد پرداخت شده، به جیب کارفرمایان و دولت سرازیر شده است. مبارزه برای رسیدن به دستمزد واقعی و تثبیت آن نه تنها ناممکن نیست بلکه باید بطور دائم دنبال شود. مشکل کارگران تنها پائین بودن دستمزدها نیست. اکنون چند سالی است که همین دستمزدهای ناجیز نیز به موقع و به درستی پرداخت نمی‌شود. کارگران بسیاری از کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی، بین سه تا دوازده ماه حقوق دریافت نکرده‌اند. در چند سال گذشته عمدۀ حرکتهای کارگری در اعتراض به عدم دریافت حقوق و مزایای معوقه بوده و دریافت به موقع دستمزدها به یک مبارزۀ دائمی کارگران تبدیل شده است.

کارفرمایان به عنایین و بهانه‌های گوناگون از پرداخت به موقع دستمزدها طفره می‌رونند. دولت و وزارت کار نیز نه تنها کوچکترین حمایتی از کارگران نمی‌کند، بلکه با جدیت بسیار بر سر راه تشكیل سندیکا و تشکلهای مستقل کارگری سنگاندزی کرده و از شکل‌گیری آنها جلوگیری می‌کند.

در کنار کاهش واقعی دستمزدها و عدم پرداخت به موقع آن، باید به اخراجهای وسیع و رشد بیکاری نیز اشاره کرد. در حالی که از یکسو جوانان وارد بازار کار می‌شوند، از سوی دیگر صنایع موجود که با بحران روپرتو هستند، نه تنها توان جذب نیروی کار جدید را ندارند، بلکه کارگران خود را نیز اخراج می‌کنند. رواج قراردادهای موقت، نشان از گسترش بحران و سوءاستفاده کارفرمایان از شرایطی است که مسئولیت مستقیم در شکل گیری آن دارند.

افزایش دستمزدها خواست دائمی کارگران و همه حقوق بگیران است. خانوارهای کارگری جز دستمزد ثابت خود، منبع درآمد بیگری ندارند. در شرایطی که قیمتها به شکل ثابت رشد می‌کند، اگر دستمزدها، مناسب با رشد تورم، افزایش نیابد، در عمل منبع درآمد خانوار کارگری کاهش یافته و قدرت خرید آنها پائین می‌آید. مبارزه برای حفظ سطح درآمد مناسب با رشد قیمتها، ناگزیر یک مبارزۀ دائمی برای همه حقوق بگیران ثابت و

افزایش دستمزدها

در پایان هر سال، شورای عالی کار، مشکل از نمایندگان کارفرمایان، کارگران و دولت، با بررسی نرخ تورم و رشد قیمتها و شرایط زندگی کارگران، حداقل دستمزد را تعیین می‌کند. امسال نیز پس از یک ماه بحث و گفتگو، نهایتاً روز سه شنبه ۲۱ اسفند، حداقل دستمزد ماهانه کارگران برای سال ۱۳۸۱ معادل ۶۹۸۵۲ تومان، اعلام شد. حداقل دستمزد در سال ۱۳۸۰ برابر با ۵۶۷۹۰ تومان بود و بدین ترتیب دستمزدها رشدی معادل ۲۲ درصد داشته است.

این افزایش حداقل دستمزد، اما با اعتراض وسیع کارگران روپرتو شد. کارگران این افزایش را کافی نمی‌دانند و آمار و ارقام نیز نشان می‌دهد که حداقل دستمزد تعیین شده، برای تأمین زندگی کارگران کافی نیست. طبق گزارش سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، خط فقر امروز در ایران بر روی ۱۸۰ هزار تومان در ماه می‌باشد. باید توجه داشت که بانک مرکزی بطور معمول نرخ تورم را پائینتر از نرخ واقعی تورم، محاسبه می‌کند. علیرغم این نکته و با آگاهی بر این که خط فقر بالاتر از رقم ۱۸۰ هزار تومان در ماه باید قرار گیرد، شورای عالی کار، حداقل دستمزد را کمتر از نیمی از این رقم تعیین کرده است. به دیگر سخن، دولت و کارفرمایان تصمیم گرفته‌اند که کارگران باید در زیر خط فقر زندگی کنند.

اکنون سالهای است که سیاست کاهش دستمزد واقعی کارگران از سوی کارفرمایان و دولت دنبال می‌شود. اگرچه هر سال دستمزدها افزایش یافته است ولی هیچگاه این افزایش منطبق بر رشد تورم نبوده است. بدین ترتیب هر سال از قدرت خرید کارگران کاسته شده و خانوارهای کارگری با مشکلات عظیم تأمین معاش مواجه می‌شوند. بطور مثال در سال گذشته حداقل دستمزدها تنها پنج درصد افزایش یافته. در حالی که طبق برآوردهای دولت، نرخ تورم قیمتها طی برنامه اقتصادی پنجم‌ساله سوم، حدود ۲۰ درصد است و در هنگام بررسی بودجه سال ۱۳۸۰، میزان تورم در سال ۱۳۸۰، معادل ۱۳ درصد برآورد شده بود.

حسن صادقی، رئیس کانون شورای اسلامی کار، در مصاحبه‌ای با خبرگزاری ایسنا، ۹ اسفند ۱۳۸۰، می‌گوید: "دستمزد واقعی کارگران را باید به ۲۴۸۵۰ تومان

مسئله بر تناقضات درونی آن افزود. نیروهای جدید خواستها و انتظارات جدیدی را به داخل این تشکل آورده که نه آمادگی پاسخگویی به آنها را داشت و نه توانایی آن را.

به خاطر وابستگی این تشکل به اصلاح طلبان حکومتی، کلیه بحرانها و بنبستهای آنها در تحقق شعارهایشان به این تشکل دانشجویی منتقل می‌شود. از طرف دیگر اصلاح طلبان حکومتی طیف وسیعی از گرایشات و جریانهای سیاسی مختلف را شامل می‌شود که تفاوتها و تناقضات خود را به یگانه تشکل دانشجویی وابسته به خود منتقل می‌نماید. طیف محافظه‌کاران درون حکومت نیز چه از طریق دانشجویان وابسته به خود و چه از طریق ارگانهای سرکوب، تا حال قادر شده فشارهای مختلفی را به این تشکل دانشجویی وارد کند که دستگیری و زندان و شکنجه برخی از فعالین آن از جمله این اقدامات است.

قلع و قمع تمامی تشکلهای دانشجویی دگراندیش در طول سالهای گذشته، جنبش دانشجویی ایران را از آموزش و ایجاد سنت رقابت دموکراتیک بین تشکلهای مختلف و گرایشات مختلف در یک تشکل دانشجویی محروم کرده است. دفتر تحکیم وحدت که تاریخاً خود از عاملین این قلع و قمع بوده است با این آموزش ناآشنا و از به کارگیری مکانیزمهای دموکراتیک برای حل اختلافات درونی کم بهره است.

مجموعه عوامل یاد شده، بحران درون دفتر تحکیم وحدت را بدانجا رساند که انشعاب بین دو گرایش از گرایشات موجود در آن را موجب گردید.

دانشگاه همانند سایر عرصه‌های جامعه، و به علاوه به خاطر وجود عنصر اندیشه و آگاهی در میان دانشجویان، نیاز به فضای برای بیان خود دارد. انکشاف آراء و اندیشه جز از طریق بیان آزاد آن و امکان تشکل‌یابی برای گرایشات مختلف صنفی - سیاسی - فرهنگی و علمی، عملی نیست.

این نیاز مستقل از آن که در مقطع به نفع نیرویابی کدام گرایش قرار گیرد، در کلیت خود به نفع تعمیق اندیشه‌ها و ارتقای جامعه است.

این نیاز مبرم با استفاده از اشکال مختلف می‌باید در صدر مطالبات جنبش دانشجویی قرار گیرد. اما این

رژیم ایفای نقش جدیدی در مقابل تشکلهای دانشجویی هوادار حاکمیت، به عنوان بخش رادیکال هواداران آن، قرار گرفت که حمایت از روند اصلاحاتی بود که خود از جمله مبتکران طرح آن در حکومت بودند. اگر در گذشته انجمنهای اسلامی بازوی اجرایی کلیت رژیم در دانشگاهها بود، این بار به عنوان نیرویی که خواستار اصلاحات در چارچوب رژیم است، همراه با بخش محافظه‌کار آن قرار تقابل آشکار با بخش محافظه‌کار آن شیراز و چند روز بعد گرایش دوم با گرفت. این نقش جدید، انجمنهای اسلامی را در دیالوگ روزمره و فعالتر با دانشجویان قرار داد که هدف آن کانالیزه کردن پتانسیل جنبش دانشجویی در مسیری بود که اصلاح طلبان حکومتی و یا حداقل بخشی از اصلاح طلبان پیرامون حکومت خواستار آن بودند.

در شرایط انسداد فضای سیاسی، یعنی نبود احزاب و تشکلهای مختلف و وجود شرایط نسبی امکان گفتگو و حرکت در دانشگاهها، جنبش دانشجویی در روند تحولخواهی جامعه نقش ویژه‌ای یافت. این نقش ویژه در انجمنهای اسلامی دانشگاهها نیز مابه‌ازای خود را یافت و اصلاح طلبان حکومتی از این اهرم به عنوان عاملی در جذب آرای مردم در مقابل رقیب محافظه‌کار خود سود بردند. اما ایفای نقش جدیدی که روند حوادث در برابر دفتر تحکیم وحدت قرار داده بود تضادهای مختلفی به همراه داشت.

دفتر تحکیم وحدت هر چند بزرگترین و مشکلترين جريان دانشجویي است که از امكان فعالیت قانونی برخوردار است، پایگاه بسيار ضعيفي در ميان دانشجويان دارد. درگيريها و انشعاب اخير در اين تشکل نشان داد که حتی اوج اختلافات و صفات آرایي نیروهای دو گرایش درون آن، با بی تفاوتی مطلق از جانب دانشجویان رو布رو بوده است. رويدادهای تیرماه ۷۸ نیز نشان داد که در برآمد جنبش دانشجویی، دفتر تحکیم وحدت حتی در مقابل گرایشهاي غيرمتسلک و پراکنده دانشجویي نمی‌تواند نقش دست اولی ایفاء کند. دفتر تحکیم وحدت به عنوان تنها تشکل قانونی موجود که برای خود نقش سخنگویی کل دانشجویان را قابل است ناچار شد از همکاری برخی دانشجویان مستقل به عنوان حلقة اتصال با بخشهاي سیعتر دانشجویان بهره گيرد. اما این

نگاهی به انشعاب در دفتر تحکیم وحدت

مسعود دامون

سرانجام پس از ماهها بحران و درگیری بین دو گرایش دفتر تحکیم وحدت (انجمنهای اسلامی دانشجویان)، یکی از دو گرایش با برگزاری نشستی در دانشگاه شیراز و چند روز بعد گرایش دوم با برگزاری نشستی در تهران، و هر یک از دو نشست با انتخاب یک شورای مرکزی، خود را نماینده اکثریت انجمنهای اسلامی دانشجویان دانسته و طرف مقابل را غیرقانونی اعلام نمود. گرایش نشست شیراز طرف مقابل را به عدم استقلال و دنباله‌روی از نیروها و جریانهای سیاسی غیردانشجویی، و در مقابل گرایش تهران رقیب را متهم به دنباله‌رو بودن نیروهای محافظه‌کار درون حاکمیت و جاده صاف‌کن آنها و مخالف با روند اصلاحات دانسته و طرفین همدیگر را به نقش حقوق تشکیلاتی و اساسنامه دفتر تحکیم متهم نمودند.

انجمنهای اسلامی دانشجویان به عنوان اهرم دانشجویی رژیم اسلامی و در رقابت با تشکلهای دانشجویی مستقل از رژیم پس از انقلاب در دانشگاههای ایران تشکیل گردید و در جریان "انقلاب فرهنگی" سازمانده و مجری این اقدام ضد دگراندیش و سازمانگر و عامل مؤثر وارد آمدن این ضایعه بزرگ بر جامعه دانشگاهی ایران بوده است. پس از بازگشایی مجدد دانشگاهها در شرایط حذف کلیه تشکلهای دانشجویی به عنوان تنها تشکل دانشجویی، فعل مایشان بوده است.

گفتمان ضروری اصلاحات در بخشهاي از نیروهای حاکمیت به عنوان پاسخ به بحران همه جانبه اقتصادي - اجتماعي - سیاسی و مطالبات تحولخواهانه مردم، در جامعه دانشگاهي مابه‌ازاي گستره‌های یافت. چرا که تحول‌طلبی در جامعه دانشگاهی به خاطر پویایی ذاتی آن از عمق زیادی در این قشر اجتماعی برخوردار بود و از طرف دیگر

درباره انتخابات کانون وکلا

یکی از عرصه‌های اصلی مبارزات خود وکلا و دیگر نیروهای آزادیخواه و پیشرو محسوب می‌شود. اما جمهوری اسلامی به این محدودیتها و فشارهای بسنده نکرده، از چندی پیش، طرح دیگری علیه استقلال و فعالیت حرفاًی و کیلان علم کرده است. این طرح که به بهانه گسترش "معاضدت حقوقی" و "ایجاد اشتغال" برای فارغ‌التحصیلان رشته حقوق، عنوان شده و ضمن قانون برنامه سوم اقتصادی از تصویب مجلس هم گذشته است، در صدد آنست که بجای وکیل، "مشاور حقوقی"، و به موازات کانون وکلا، دستگاه دیگری را کاملاً تحت نظر قوه قضائیه رژیم ایجاد نماید. پیداست که "وکیلی" که به وسیله خود دستگاه قضائی، یعنی یک طرف دعاوی، استخدام و به کار گرفته شود، اساساً، با تعریف عرفی و حقوقی وکیل که باستی در دفاعیات خود از استقلال و آزادی عمل برخوردار باشد، در تعارض است. با اینهمه، دادگستری جمهوری اسلامی شدیداً پیگیر پیاده کردن این طرح بوده است. این مسأله، اعتراض وسیع وکلای دادگستری و حقوقدانان و صاحبنظران آزاداندیش را برانگیخته است. زیرا که اجرای چنین طرحی نه تنها استقلال حرفاًی و کالت را بطورکلی منتفی می‌کند بلکه امنیت شغلی وکیلان را، بیش از پیش، به مخاطره می‌اندازد. در بی‌اعتراضات فراوان وکیلان و هیئت مدیره کانون وکلا در این باره، اخیراً مجلس، ضمن حفظ کلیت طرح مذکور (ماده ۱۸۷ قانون برنامه سوم) اصلاحیه‌ای را در مورد آن تصویب کرد تا، به نحوی، کانون وکلا را هم در آموزش "مشاوران حقوقی" مورد نظر قوه قضائیه، درین دوره، به عضویت هیئت مدیره برگزیده شده‌اند که نگهبان ردد. این مسأله که در انتخابات اخیر هم یکی از موضوعات مهم مورد بحث مجامعت و محافل وکلا بوده، طبعاً در ماههای آینده نیز یکی از چالشهای صنفی اصلی تشکل آنها خواهد بود.

برگزاری نخستین گردهمایی سراسری وکلای دادگستری در آبان سال گذشته و قطعنامه‌ای که در پایان آن صادر شد، امیدهای بیشتری را در مورد گسترش مبارزات این صنف در راه تأمین حقوق و مطالبات صنفی و اجتماعی آن بوجود آورد. در این قطعنامه، همراه با تأکید بر "حرمت حق دفاع و رعایت این حق" و "حفظ استقلال کانونها" و...، بر "رعایت کامل اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی" تأکید شده بود. اما، چنان که در بالا گفته شد، دخالتها و تهاجمات دستگاه قضائی رژیم، تا به حال وکلا مدیریت کانون را در دست می‌گیرند، تا به حال مانع از آن شده است که این تشکل نقشی کارساز در مبارزات صنفی و اجتماعی داشته باشد. کانون وکلا باید جایگاه شایسته خود را در دفاع از حقوق و حیثیت شغلی وکیلان و در عرصه‌ای گستردتر، در دفاع از حقوق و آزادیهای افراد، مطبوعات و دیگر تشکلهای صنفی و مدنی، در پیوند با مبارزات و چالشهای اجتماعی جاری، به دست آورد.

این مسأله، چنان که در دوره‌های قبلی هم مشهود بود، یا ناشی از حذف نامزدهای مستقل و مبارز و سرخورده‌گی دسته زیادی از وکلا، و یا نتیجه بی‌علاقگی و بی‌اعتنایی گروهی از آنها، در شرایط حاکم، به کانون و چگونگی فعالیتها و انتخابات آنست. بر اساس گزارش خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی، ۷۵ درصد واجدین شرایط در انتخابات اخیر شرکت کرده بودند. لکن با توجه به تعداد اعضای کانون وکلای مرکز، و بیشترین تعداد آرای نفرات برگزیده (حدود ۱۴۰۰ رأی) معلوم می‌شود که رقم گزارش شده غیرواقعی و میزان مشارکت وکلا در این انتخابات کمتر از اینها بوده است.

با برگزاری این انتخابات، دوازده عضو اصلی و شش عضو علی‌البدل هیئت مدیره کانون، برای دو سال آتی تعیین شده‌اند که برخی از چهره‌های معروف مانند بهمن کشاورز (وکیل پرونده کرباسچی) و محمود مصطفوی کاشانی (از بستگان آیت‌الله کاشانی و عضو سابق هیئت نمایندگی رژیم در دادگاه لاهه) در میان آنها قرار دارند. مقایسه میان اعضای اصلی هیئت مدیره و کالت (و یا تمدید آن) و همچنین جهت نامزدی وکلا و قبلي، نشان می‌دهد که ده نفر از آنها برای اولین بار به عضویت مدیریت کانون انتخاب شده‌اند. یکی از دلایل این امر، محدودیت دوره انتخاب متولی اعضای هیئت مدیره کانون است. همچنین دو نفر از وکلای زن نیز، در این دوره، به عضویت هیئت مدیره برگزیده شده‌اند که این هم در جمهوری اسلامی بیسابقه است.

باید یادآور شد که، اگرچه اجازه تشکیل و فعالیت رسمی و علنی کانون وکلای دادگستری یک عقب‌نشینی آشکار از سوی جمهوری اسلامی بوده، و این عقب نشینی هم عمدتاً در اثر تلاشها و اعتراضات داخلی و الزامات بین‌المللی (و خصوصاً الزام وجود کانون وکلای "منتخب" و "مستقل"، حتی به صورت ظاهری، به منظور پذیرش داوری محاکم ایرانی در معاملات و قراردادهای خارجی) صورت گرفته است، اما این رژیم در عین حال کوشیده است که استقلال و فعالیت آزاد این تشکل را محدودش و محدود کرده و عملاً آن را بی‌خاصیت و بی‌اثر کند. اعمال و اجرای انواع مقررات و محدودیتها در مورد اخذ و تمدید پروناء و کالت، دخالت در انتخابات کانون، منع حضور وکلا در محاکم بویژه در مورد پرونده‌های "امنیتی" و سیاسی، و یا توصل آشکار به تهدید و ارعاب و سرکوب وکلای فعل و معترض، از جمله اقدامات و سیاستهای رژیم برای خدشه‌دار کردن امنیت و حیثیت شغلی وکیلان و جلوگیری از فعالیت مستقل و آزاد کانون صنفی آنها بوده است. در این شرایط، هیئت مدیره منتخب این کانون، طی چهار سال گذشته هم نتوانسته کار چندانی را در مقابله با آن فشارها و تضییقات، و مثلاً برچیدن نظارت "استصوابی" دستگاه قضائي بر انتخابات کانون، پیش ببرد. از این رو نیز، تلاش و مبارزه برای تأمین استقلال کانون، اکنون هم

انتخابات هیئت مدیره کانون وکلای دادگستری (مرکز) در ۱۶ اسفندماه گذشته در تهران برگزار شد. این بیست و دومین انتخابات هیئت مدیره این کانون، یکی از قدیمی‌ترین نهادهای صنفی و مدنی کشور، طی دوره فعالیت آن، و سومین انتخابات آن در دوره حاکمیت رژیم اسلامی است. پس از وقفه‌ای طولانی که مقارن با لغو کامل استقلال و تعطیل عملی این کانون بود، نخستین انتخابات هیئت مدیره آن در دی ۱۳۷۶ انجام گرفت. کانون وکلای دادگستری مرکز، تهران و چند استان دیگر را (که فاقد کانون مستقل هستند) یعنی بخش غالب کشور را در برمی‌گیرد، و بیش از چهار هزار وکیل عضو آن هستند. وضعیت کنونی و محدودیتها برونی و درونی حاکم بر این تشکل عمده صنفی و اجتماعی، پیش از این هم در صفحات "تحاد کار" (از جمله شماره‌های اردیبهشت ۱۳۷۷ و مهر ۱۳۷۹) مورد بررسی واقع شده است. اما درباره انتخابات اخیر هیئت مدیره آن چند نکته حائز اهمیت است.

اول این که، این انتخابات هم مانند دوره پیشین، مشمول نظارت "استصوابی" و بنابراین فاقد حداقل معیارهای دموکراتیک برای انتخاباتی مستقل و آزاد بود. گذشته از شرط و شروط زیادی که برای اخذ پروناء وکالت (و یا تمدید آن) و همچنین جهت نامزدی وکلا برای عضویت در هیئت مدیره کانون، برقرار شده است، تأیید "صلاحیت" کاندیداهای، نه بر عهده معمدان و مراجع خود این کانون، بلکه در اختیار "دادگاه عالی انتظامی قضات" و (در واقع، ریاست قوه قضائیه) است. در این دوره انتخابات هم، "صلاحیت" تعداد زیادی از نامزدها از طرف "دادگاه" مذکور رد شد، بدون آن که اعتراضات حق‌طلبانه آنها به جایی برسد. یکی از وکلای معروف، محمدعلی جباری فروغی، از جمله اینهاست که "صلاحیت" اش جهت نامزدی انتخابات هیئت مدیره کانون، برای سومین بار، رد شده، در صورتی که "صلاحیت" وی در انتخابات مجلس ششم مورد تأیید قرار گرفته بود. در چنین وضعیتی، وکلای سرشناس و مبارز مانند خانم شیرین عبادی و آقای ناصر زرافشان، نه فقط امکان نامزد شدن برای عضویت در هیئت مدیره کانون صنفی خودشان را نمی‌یابند بلکه چه بسا از حرفة وکالت محروم و یا به حبس محکوم می‌شوند.

نکته بعدی اینست که در اثر حذف و رد گروهی از کاندیداهای، تنها گروههای محدودی از گرایشهای مختلف موجود بین وکلا، امکان فعالیت و رقابت انتخاباتی پیدا می‌کند. در این انتخابات، سه گروه وکلای "دافع حق و قانون" (محق) و "پشتیبان قانون" و "جمعیت اسلامی وکلای دادگستری"، بیش از همه فعل بوده و فهرست نامزدهای خود را معرفی کرده بودند. بر پایه نتایج اعلام شده انتخابات، هشت عضو از دوازده عضو اصلی هیئت مدیره منتخب، مربوط به فهرست "جمعیت اسلامی" است که البته برخی از آنان هم نامزد مشترک با دیگر گروهها بوده‌اند. مسأله دیگر، عدم مشارکت بخش قابل توجهی از وکلای دادگستری در این انتخابات است.

همانطور که می‌دانیم اگر دهه هفتاد، دهه عقب راند امریکا و دامنه نفوذ آن در قاره آسیاست، دهه نود، دهه بازگشت قدرمندانه به این بخش از جهان و تغییر ریشه‌ای توازن قوا به نفع امریکا می‌باشد. سه رویداد مهم در شکل‌گیری تسلط بلامنازع امریکا نقش تعیین‌کننده داشته‌اند.

الف: با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، اولًا عمدترين و تعين‌کننده‌ترین وزنه تعادل قوا در سطح جهان از صحته جغرافیای سیاسی حذف گردید. و تأثیر آن بیش از هر جا بر منطقه ما محسوس است. ثانیاً کشورهایی که به دنبال این تجزیه در آسیا میانه به استقلال رسیدند در ابتداء به حوزه نفوذ سیاسی و اقتصادی امریکا درآمدند و به دنبال حوادث اخیر در افغانستان به پایگاه نظامی این کشور تبدیل شده‌اند.

ب: همزمان با فروپاشی اتحاد شوروی، کویت به اشغال عراق در می‌آید. پای "ائلاف جهانی" علیه این کشور، به منطقه باز می‌شود و حاصل آن استقرار نیروهای بین‌المللی، بویژه امریکا در تمامی آبهای و سواحل جنوبی خلیج فارس می‌باشد. استقراری گسترده و پایدار.

ج: سرکوب گروه القاعده و طالبان، به دنبال عملیات تروریستی در نیویورک و واشنگتن، فاز بعدی لشگرکشی "ائلاف جهانی" به رهبری امریکا، به آسیا میانه را تکمیل می‌کند. این نیروها فعلاً قرار است تا "بازگرداندن امنیت" و "ریشه‌کن کردن تروریسم" در افغانستان و کشورهای همجوار آن باقی بمانند. آیا برای پایان چنین "اموریتی" می‌توان زمان تعیین کرد؟ موارد مشابه به این سوال پاسخ منفی داده است.

همانطور که می‌دانیم امریکا پیش از این در کشورهایی چون ترکیه، پاکستان، فیلیپین، کره جنوبی، تایوان، اسرائیل، ... و حتی ژاپن، حضور سیاسی و نظامی نامحدودی داشته است. اگر از مقوله اساساً متفاوت مناسبات این کشور با کشورهایی چون چین، هند و یا روسیه که فعلاً مناسباتیست "متمندانه" بگذریم، خواهیم دید که بر روی نقشه جغرافیای سیاسی این قاره آنچه هنوز گره کور استراتژی دولتمردان امریکایی را تشکیل می‌دهد تقریباً به همان سه کشور محدود می‌شود که آقای ژرژ دبلیو بوش از آنها به عنوان "محور شر" نام برده است. کشورهایی که اولاً دیروز تا بدین حد در محاصره قرار نداشتند و ثانیاً رژیمهای حاکم بر آنها تاریخ مصروفان به پایان نرسیده بود.

تا قبل از حمله به افغانستان اگر وجود خمینی و جانشین وی خامنه‌ای، صدام حسین و یا ملا عمر می‌توانست به عنوان تهدیدی علیه همسایگان، منشاً فروش سلاح و حضور نظامی در منطقه باشد، امروز که فروشنده‌گان اسلحه و اداره‌کننده‌گان جنگ، خود در همسایگی ما قرار دارند و از این پس حتی جنگهای منطقه‌ای نیز با حضور مستقیم خود آنها حل و فصل می‌شود، می‌توان احتمال داد که زمان تأمین "تیبات" در این چند کشور باقیمانده نیز فرا رسیده است. ثباتی که

میان باتلاق تنافض شعارهای ضدآمریکایی و انزوای سیاسی بین‌المللی نجات دهنده، و از سوی دیگر همچنان به سرکوب جنبش آزادیخواهی مردم در قالب انگهایی چون "مزدور بیگانه" و "ستون پنجم دشمن" بپردازند.

جناح رقیب آنها در قدرت نیز که این بار دست آنها را از پیش خوانده بود با پیش کشیدن ضرورت مذکورة علیه و رسمی با ایالات متحده و تأکید بر فوریت آن، لحظه را به خوبی تشخیص داد و با کشاندن مباحثت به نشریات و انکاس سخنان چهره‌های موسوم به اصلاح طلب تلاش کرد میدان تاخت و تاز را از دست حریف بگیرد. سخنان سراسریسمه خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی در جمع سران "لشگری و کشوری" بازتاب چنین فضایی بود.

خامنه‌ای در سخنان سراسر ضد و نقیض خود، در حالی که بر جدی بودن تهدید امریکا مهر تأیید می‌شود و در حالی که ظاهرآ سخنان وی می‌بایست فصل‌الختام امور باشد، بدون این که کوچکترین راهی جهت حل بحران موجود ارائه نماید تنها به این بسته کرد که "مذاکره راه حل نیست و هیچ مشکلی را برطرف نمی‌کند و کسانی که در هنگام تهدید شدن به فکر مذاکره می‌افتد ضعف و ناتوانی خود را آشکار می‌کنند و این کاری بسیار منفی است. خامنه‌ای به حضراتی که در

"محضر" وی نشسته بودند و بویژه مردم ایران که قربانیان اصلی نایخودی و نادانی "رہبرانی" چون وی می‌باشند نکفت که چرا طرف بیست سال گذشته که فرضتهای مناسبی جهت حل عادلانه‌تر مناقشات فی‌مابین فراهم بوده است بر طبل توحالی "مبازه خدامپرایستی - ضدصهیونیستی" کوفته است و هر بار که از جانب طرف مقابل تهدید شده است و یا برای رونگکاری ماشین جنگ و سرکوب خود به کمک آنها نیاز داشته است، همچون ماجراهای ننگین ایران گیت، به معاملات پنهان و مذاکرات پشت پرده روی آورد است. گمراهی و انحراف افکار از مضلالات کنونی، در سخنان خامنه‌ای به همینجا ختم نمی‌شود. وی در جایی که می‌خواهد به تحلیل دلایل تهدید رئیس جمهوری امریکا بنشیند، مواردی را برمی‌شمارد و دیگران را به تأمل در آن فرامی‌خواند که طی بیست و سه سال گذشته همواره تکرار شده‌اند و کمترین نشانی از شرایط جدید ژئوپلیتیک منطقه و موقعیت کنونی امریکا در آن منعکس نیست. مواردی چون خوی استکباری امریکا، بیم آنها از بیداری جنبش‌های اسلامی در منطقه و یا ترس از عزت و شحاعت مردم، و بالاخره طمع آنها نسبت به ذخایر غنی ارزی و سریوش گذاشتن بر مسایل داخلی خود در آمریکا. (خلاصه‌ای از سخنان خامنه‌ای، بر اساس گزارش ایسنا).

اوپرای جدید ژئوپلیتیک منطقه

و اما واقعیت کنونی ژئوپلیتیک آسیا، بویژه منطقه حساس آن، یعنی آسیای مرکزی و خاورمیانه چیست، و سخنان ژرژ دبلیو بوش متوجه کدام استراتژیست؟

مقابله با تهدیدات خارجی به مبارزه در راه آزادی گره خورده است

رضا اکرمی

دو ماه پیش رئیس جمهوری امریکا در مقابل اجلاس مشترک کنگره این کشور، به شکلی غیرمنتظره اعلام کرد که با سرنگونی طالبان و سرکوب گروه القاعده در افغانستان، مبارزه با تروریسم پایان نیافته است و از رژیمهای ایران، عراق و کره شمالی به عنوان حامیان تروریسم و "محور شر" نام برد.

این سخنان ژرژ دبلیو بوش، هرگاه بلافضله پس از حمله تروریستی به نیویورک و واشنگتن بیان می‌شد تعجب کمتری بر می‌انگیرد، چرا که افکار عمومی جهان پیش از این از مناسبات مناقشه‌آمیز امریکا با کشورهای فوق آگاه بود و برعکس، جا انداختن حکومت طالبان و گروه القاعده که در اساس ساخته و پرداخته سرویسهای امنیتی امریکا و حامیان پر و پا قریب آن در منطقه بودند، به عنوان دشمن شماره یک امریکا، کار چندان ساده‌ای نیوود.

در رابطه با ایران، سخنان ژرژ دبلیو بوش از زاویه دیگری نیز غیرقابل انتظار می‌نمود، چرا که ایران در شرایطی در "محور شرارت" قرار می‌گرفت که بسیاری از تحلیلگران سیاسی بر این باور بودند که با روی کار آمدن دولت خاتمی و کاسته شدن از تنش سیاسی مابین دو کشور و همکاری ایران با ائتلاف جهانی علیه طالبان و گروه القاعده، زمینه‌های مثبتی جهت نزدیکی بیشتر دو کشور و از سرگیری مذاکرات مستقیم و علمی و حل اختلافات فراهم شده است. غیرجایی تلقی نمودن تهدیدات ژرژ دبلیو بوش در روزهای پس از سخنرانی وی از طرف بسیاری از مفسرین سیاسی در داخل و خارج از کشور و برخی از مسئولین جمهوری اسلامی، احتمالاً از همین ارزیابی ناشی می‌شد. با فعل شدن دیپلماسی و ماشین تبلیغاتی ایالات متحده در جهت آماده نمودن افکار عمومی و تدارک حمله به عراق، فضای مباحث تماشی فوق تا حدودی تغییر کرد و این بار جدی بودن تهاجم و گفتگو پیرامون چند و چون آن، فضای سیاسی کشور را تحت الشاعع خود قرار داد.

در ایران، هاشمی رفسنجانی که تا چندی قبل بطرور غیرمستقیم اسرائیل را به حمله اتمی تهدید کرده بود، کنفرانس مطبوعاتی ویژه‌ای برگزار کرد تا طی آن توضیح دهد که "مشکلات روابط ایران و امریکا قابل حل است و تنها لازم است آمریکا دارایهای بلوکه شده ما را آزاد نماید، روابط از سر گرفته شود". و بعدتر، معلوم گردید که هیئت‌های نمایندگی او و خامنه‌ای در صدد هستند که باز دیگر بطور مخفیانه با نمایندگان دولت آمریکا به مذاکره پیردازند تا ضمن قربانی کردن منافع ملی کشور، کشتی به گل نشسته جمهوری اسلامی را از

عیسی صفا

خطر حمله نظامی آمریکا به ایران و ضرورت تشکیل جبهه ضدیکاتوری – ضدامپریالیستی

تهدیدات بوش علیه ایران را باید جدی گرفت. آرایش نظامی آمریکا و متحدانش در کشورهای همسایه ایران بیسابقه و با هدف درازمدت نظامی و کنترل مستقیم منابع انرژی این منطقه است. حذف قدرت نظامی - سیاسی بلوک شرق، میدان وسیعی برای تاخت و تاز امپریالیسم آمریکا فراهم آورده است. با جهانی شدن سرمایه‌داری، با تسلط بیسابقه نوولیبرالیسم و فراتر از آن با تسلط مراکز مافیایی و جنایی بر سرنوشت جهان، میهن ما در خطر جدی مداخله نظامی آمریکا قرار گرفته است. قصد آمریکا میلیتاریزه کردن جهان است. بوش امیدوار است که به این وسیله بحران اقتصادی آمریکا را مهار کند و یا حداقل با "وحدت ملی" و "شرایط استثنایی" بحران اقتصادی را از صحنه خارج کند. مسلماً یازده سپتمبر به عنوان "روزی مستقل"** تا مدت‌ها حوادث سیاسی و بویژه نظامی جهان را رقم خواهد زد. عملیات تروریستی بیسابقه علیه الگوی اقتصادی آمریکا بیشتر شبیه به فیلمهای تخیلی و مبتذل هالیوود بود تا واقعیت. شاید تروریستها از همین فیلمهای آمریکایی الهام گرفته باشند!

دولت بوش که به دنبال گسترش تنشهای نظامی در جهان بود با تلفات سنگین آمریکاییها به دستاویزی استثنایی برای سیاستهای تجاوزگرایانه خود دست یافت. تعریف آمریکا از تروریسم به گروهها و همکاران آنها، همکاران همکاران و... آنچنان گل و گشاد است که به جز بوش و دولت وی، همه جهان را در بر می‌گیرد! اما دولت بوش با نایمیدن ایران، کره شمالی و عراق به عنوان "محور شر" پا را از مبارزه مستقیم با تروریسم فراتر نهاده و عرصه دیگری برای ماجراجوییهای نظامی خود گشود. صور این که تهدیدات بیاپی بوش علیه ایران فقط در حد حرف باقی خواهد ماند، ساده‌اندیشی مفرط است. آرایش نظامی آمریکا هدفهای دائمی کنترل همه جانبه و مستقیم آمریکا را دنبال می‌کند. ایدئولوژی مداخله‌گرایانه امپریالیستی در طول یک دهه، عناصر تازه‌ای یافته است. دفاع دروغین از حقوق بشر، دفاع ظاهری از اقاینهای قومی و مذهبی، دفاع از نظم و "مدنیت جهانی"، آزادی و... سریوش ایدئولوژیک ۳ جنگ علیه عراق، یوگسلاوی و افغانستان بوده است. رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی دستاویزهای همه جانبه برای مداخله آمریکا در ایران را فراهم کرده است. پاسخهای بی محتوای "ولی فقیه" و طرفداران وی به تهدیدات آمریکا ادامه نقش آنها به عنوان "آتش بیاران معركه" است.

"جنگ، جنگ تا فتح کربلا" از افکاری مالیخولیایی ناشی می‌شود که همواره همچون پوست موز زیر پای صاحبان چنین افکاری پرتتاب می‌شود.

امروز همین عناصر در صددند تا با اعلام وضعیت فوق العاده، مردم و رقبای سیاسی خود در حکومت را از صحبته تصمیم‌گیری حذف کنند و شمشیر دو دم جنگ و سرکوب داخلی را بر فضای سیاسی کشور مستولی سازند. اینجاست که باید گفت *تنها راه مقابله با تهاجم خارجی، مبارزه در راه آزادیست*. و این مبارزه امروز بطور مشخص می‌تواند شامل عرصه‌های زیر باشد:

۱ - مقابله با وضعیت فوق العاده. تجربه هشت سال جنگ در وضعیت فوق العاده، پیش روی ماست. طی این هشت سال، سازمانهای سیاسی مخالف و منتقد رژیم قلع و قمع گردیده و هر صدای آزادیخواهی، به بهانه پایگاه دشمن بودن، در گلو خفه شد. منتقدین سیاستهای جنگی درون رژیم، سرکوب گردیدند و سرانجام همانطور که پیشتر گفته شد، سران حکومت در شرایط خفتباری مجبور به پذیرفتن آتش‌سیس شدند و نهایتاً توان این شکست آنها را هزاران زندانی بیگناهی پرداختند که ظرف چند روز در زندانها قتل عام شدند.

۲ - تبدیل موضوع حل اختلاف مابین ایران و آمریکا به مسئله‌ای ملی که تصمیم‌گیری پیرامون آن می‌باشد از حوزه اختیار "ولی فقیه" خارج گردد و از مردم پیرامون آن نظرخواهی می‌شود، مثلاً در شکل رفراندوم.

۳ - "وفاق ملی" در وضعیت کنونی ایران یعنی وفاق مودم در مبارزه برای صلح، آزادی و استقلال کشور، این مهم متحقق خواهد شد هرگاه همزمان، بر مبارزه علیه جنگ و مداخله خارجی، بر گسترش مبارزه علیه رژیم برای کسب آزادی و دموکراسی تلاش و تأکید نشود.

انفعال سیاسی و حمایت از حکومت به بهانه دفاع از میهن در شرایط کنونی به همان اندازه خطرناک است که همراهی و چراغ سبز نشان دادن به جناح جنگ‌طلبان در آمریکا، برای حمله احتمالی به ایران.

جنگ‌طلبان در ایران و آمریکا در مقابل هزاران و شاید میلیونها انسان آزادیخواه و صلح‌طلبی که در خیابانهای ایران به صحنه بیانید راهی جز تسليم شدن به اراده آنها ندارند. برعكس، غایب بودن مردم از چنین صحنه‌ای زمینه فاجعه را فراهم می‌سازد.

۴ - جلب پشتیبانی افکار عمومی، مجتمع و محافل بین‌المللی و سازمانهای غیردولتی مدافعان حقوق بشر از مبارزه آزادیخواهانه مردم و خنثی کردن اهداف جنگ‌طلبان، وظیفه‌ایست که بویژه سازمانهای، و شخصیتهای سیاسی ایران در خارج از کشور نبایست لحظه‌ای از آن غفلت نمایند. برگزاری اکسیون، جمع‌آوری امضاء، وضعیگیری مشترک، ضمن ارائه راه حل‌هایی برخورفت از بحران، از جمله اقداماتیست که می‌تواند در مبارزه مردم در داخل کشور مؤثر باشد.

می‌بایست در سایه ژاندارمی آمریکا، امکان بهره‌برداری بی دغدغه از منابع انرژی خلیج فارس و آسیای میانه را برای کمپانیهای نفتی تأمین نماید.

ناگفته پیداست که ایران، عراق و کره شمالی در حلقه "منافع حیاتی آمریکا" وزن یکسانی ندارند و واکنش رقبای منطقه‌ای و اروپایی آمریکا در قبال حمله احتمالی به هر یک از آنها یکسان نیست و به احتمال قریب به یقین، آمریکا در برخورد با هر یک از رژیمهای سه گانه فوق، تاکتیک واحدی به کار نخواهد برد. به عنوان مثال، در حالی که فرستادگان ویژه رئیس جمهور آمریکا به راه افتاده‌اند تا افکار عمومی جهان را جهت حمله‌ای مجدد به عراق آماده نمایند، برنامه‌ریزان کاخ سفید برای کرده شمالی نقشه‌هایی چون فروپاشی کشورهای بلوک شرق و یا اتحاد دو یمن (شمالی و جنوبی) را تدارک می‌بینند. و در مورد ایران، که موقعیتی به غایت پیچیده عمل می‌کند، احتمالاً تاکتیکها بسیار متفاوت و متنوع خواهد بود.

بیمهها و امیدها

کشور ما ایران، روزهای دشوار، حساس و مخاطره‌آمیزی را می‌گذراند. همانطور که پیشتر اشاره شد تهدیدات آمریکا علیه ایران جدیست. ترجیح جنگ‌طلبان در آمریکا حل نظامی مناقشه است. آنها در جریان عملیات پیشین خود در عراق، یوگسلاوی و افغانستان دیده‌اند که تنها در این زمینه است که می‌توانند ضمن از پای درآوردن کشورها و یا رژیمهای مورد نظر خود، عرصه را بر رقبای دیگر تنگ نمایند. آمریکا مدت‌هاست در میدان رقابت سیاسی و یا گفتگو بر سر میز مذاکره و مجامع بین‌المللی، حرف چندانی برای گفتن ندارد و در بسیاری موارد در تنگنا قرار گرفته است.

و در کشور ما حاکمیتی که قرار است ناخدا این کشتی توپانزده باشد طی بیست و سه سال گذشته هنری جنگ، ویرانی، خشونت، سرکوب و بر باددادن فرستهای، ثروت، امکانات و منافع ملی نداشته است. کارنامه باند خامنه‌ای - رفسنجانی در جریان آنچه "دفاع مقدس" می‌نامند بر همگان روشن است. فتح خرمشهر، آمادگی عراق جهت عقب نشینی پس از این شکست، قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل که بطور عمد منافع ایران در آن منظور شده بود، همگی دستورده مقاومت تحسین‌برانگیز مردم ما در مقابل نیروی مهاجم بود. هرگاه جنگ در این مرحله متوقف می‌گردد بطور قطع نه تنها امروز مردم ما در شرایطی بکلی متفاوت قرار داشتند، بلکه می‌توان احتمال داد که اوضاع منطقه نیز به و خامت کنونی آن نبود.

هشت سال جنگ، میلیونها کشته و مجرح، میلیاردها خسارت مالی، صدها هزار معلول و بیمار روانی و... لازم بود تا رهبری حاکم بر ایران در شکستی فضاحتبار "جام زهر" را سر بکشد و به وی تحمل شود که در دنیای کنونی "راه قدس" از کربلا نمی‌گزند و شعار

مدارس و حتی خانه و کاشانه مردم نابود شدند، کشتار انسانی، مرگ و میر کودکان، فقر و فاقه و گرسنگی و بدختی مردم عراق محصل بمبارانهای آمریکا و مؤتلفینش در جنگ خلیج فارس است. به فنا کشیدن سرزمینی یک ملت را الحاجت آمریکا و مؤتلفینش در سرنگونی دیکتاتوری فاسد توجیه نمی‌کند. استراتژی آمریکا در احرار مقام "رهبری جهان" در دوره بعد از جنگ سرد، عامل اصلی آن جنگ بود. و این استراتژی فاجعه‌آفرید. ملت عراق، یک نمونه از قربانیان این استراتژیست، و البته همه می‌دانند که تنها نمونه نیست.

ساعت‌ها و روزهایی که از سخنرانی جرج دبلیو بوش، رئیس جمهور آمریکا، درباره "محور شر" در کنگره - ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ - می‌گذرد، لحظاتی هستند که نطفه‌فاجعه‌ای علیه مردم ما بسته می‌گردد. سیاستهای حاکم بر آمریکا و گرایشات حاکم بر ایران، همه عناصر لازم راندن اوضاع به سوی فاجعه‌ای در ایران را در خود دارند.

سخنرانی بوش و طرح "محور شر" یک تهدید خشک و خالی نبوده است. بعد از عملیات تروریستی یازده سپتامبر که به کشته شدن حدود سه هزار انسان غیرنظامی که به فعالیتهای روزانه خود مشغول بودند، منجر شد، جنگ علیه تروریسم اعلام شد. این جنگ که در افغانستان علیه طالبان و القاعده شروع شد از ابتدا به عنوان جنگی که به جاهای دیگر نیز گسترش می‌یابد مطرح بود. اختلافاتی در درون مقامات دولتی آمریکا در این باره وجود داشت. به مرور و بیویژه با تار و مار شدن تقریباً سهل‌الوصول طالبان و القاعده، گرایشی بر دولت آمریکا حاکم شده است که گسترش جنگ به خارج از افغانستان یعنی به عراق و ایران را تجویز می‌کند. سخنرانی بوش نشان غلبه این گرایش است. البته بعد از این سخنرانی، زمینه سازیها، در جهت آماده کردن افکار عمومی آغاز شده است. و دولت ایران (یا بخشی از قدرت حاکم اسلامی) به عنوان تهدیدی برای امنیت آمریکا از طریق دستیابی آن به سلاحهای خطرناک از جمله

تاریخی ایران بعد از انقلاب بهمن، تشکیل جبهه ضددیکتاتوری - ضدامپریالیستی بود.

"اتحاد عمل برای دموکراسی" متشکل از سازمان‌ما، حزب دموکرات و سازمان راه کارگر، نه تنها جواب مناسب به شرایط کنونی جامعه ایران و خطر مداخله نظامی آمریکا نیست، بلکه می‌تواند ما را در تلاش برای تشکیل چنین جبهه‌ای به بیان کشاند. نگاهی به مواضع حزب دموکرات نشان می‌دهد که این حزب نه تنها متوجه خطر دخالت نظامی آمریکا در ایران نیست، بلکه مثلاً آفای مصطفی هجری، از رهبران حزب دموکرات کرده‌ستان، آمریکا را به مداخله در ایران تشویق می‌کند! (نشریه حزب دموکرات کرده‌ستان ایران، شماره ۳۰ دی ۱۳۸۰).

شعار سرنگونی جمهوری اسلامی، بسیج توده‌ها برای مبارزات دموکراتیک و... بدون مبارزه علیه امپریالیسم جهانی و بیش از همه بدون وحدت نیروهای ضددیکتاتوری و ضدامپریالیستی، شعاری توخالی و روی کاغذ خواهد بود که دو دهه بی‌ثمر بودن آن را تجربه کرده‌ایم. در مقابل جهانی شدن سرمایه، جهانی شدن مبارزات مردم جهان ضروری است. خیزش نوینی در مقابل سرمایه‌داری جهانی شده در حال شکل گرفتن است. نیروهای وسیعی در عرصه جهانی نسبت به مداخله نظامی آمریکا در ایران، واکنش اعتراضی نشان داده و همیستگی خود را با مردم ایران اعلام کرده‌اند. تنها یک جبهه وسیع و جدی ضددیکتاتوری - ضدامپریالیستی قادر به ارتباط مؤثر و کارساز با این نیروها خواهد بود.

* اشاره به فیلم آمریکایی Independence day است که در آن کرۀ زمین مورد حملۀ مهاجمین کرات دیگر قرار می‌گیرد و رئیس جمهور آمریکا، شخصی، با قهرمانیهای شنگت‌انگیز، مهاجمین را دفع کرده و کرۀ زمین را نجات می‌دهد!

ولی فقیه و طرفدارانش تهدیدات آمریکا را غنیمتی می‌دانند تا مطالبات دموکراتیک مردم ایران را به بهانه "دشمن برون مرزی" سرکوب کنند. قبل از مردم مستمسک دائمی "دشمن برون مرزی" خامنه‌ای را "دشمن فرضی!" می‌خوانند. اما این بار آمریکا قصد مداخله نظامی مستقیم در ایران را دارد. و احتمال این که چوپان دروغگو (خامنه‌ای) به دام بیفتد فراوانست!

ماجرایویهای نظامی آمریکا در متن شرایط تاریخی کاملاً نوینی دنبال می‌شود. جهانی شدن امپریالیسم و یا سرمایه‌جهانی شده، خواهان جهانی به قد و قواره و شبیه به خود است. پایان تاریخ و شروع تاریخ جدید با تصویر سوداگران مالی، اسلحه فروشان و باندهای مافیایی، تصویر مناسب امپریالیسم جهانی و سرکرده آنها آمریکاست.

فاجعه یازده سپتامبر خود نتیجه تخریب ارزش‌های انسانی به وسیله باندهای مافیایی است. یازده سپتامبر نه یک "حادثه تاریخی"، بلکه خود تاریخ است. تاریخ تخریب زندگی بین‌المللی به وسیله تروریستهای علیه، رسمی و پرقدرت نظری دولت آمریکا، اسرائیل و همکاران مخفی آنها شبیه بن‌لاند هاست. اخیراً آمریکا در تدارک حملۀ آینده خود، مرکز دروغپراکنی جدیدی بریا کرده است. وظیفه این مرکز پخش اطلاعات دروغین، جعل و از بین بردن اطلاعات درست در سطح جهانی است.

ضرورت واکنش در مقابل خطر مداخله آمریکا در تاریخ معاصر ایران، ما تجربه‌ای غنی از مبارزه علیه دیکتاتوری و امپریالیسم داریم که متأسفانه تاکنون این تجربه به نیروی مؤثر برای وحدت همه جانبه و وسیع نیروهای ضدامپریالیست و ضددیکتاتوری نشده است. تجربه بیلان دردنگ نیروهای سیاسی ایران بعد از انقلاب بهمن هنوز در حافظه تاریخی ما زنده است. برگشت به این تاریخ به طور عینی نشان می‌دهد که چگونه نیروهای سیاسی ایران در مبارزه علیه امپریالیسم و توطئه‌های آن علیه انقلاب (که واقعی بود) و دیکتاتوری مخوف جمهوری اسلامی که تدارک سرکوب اپوزیسیون را می‌دید، با یکجانبه نگری، از مبارزه همزمان با دیکتاتوری و امپریالیسم جهانی غافل ماندند.

از یکسو حزب توده و سازمان فدائیان اکثریت با محور قرار دادن مبارزه علیه امپریالیسم و کم بها دادن و غفلت نسبت به گسترش دیکتاتوری رژیم، با نادیده انگاشتن مبارزات دموکراتیک مردم ایران، نیروها و قبل از همه، نیروهای خود را به هرز برند و از طرف دیگر، سازمان مجاهدین - بنی صدر، سازمانهای معروف به خط سه، فدائیان اقلیت، راه کارگر و... با کشیده شدن به درگیری زور درس با جمهوری اسلامی، سرکوب همه اپوزیسیون را تسریع کردند. در حالی که ضرورت دیالکتیکی

صدای پای فاجعه

ن. ق.

زمانی، سخنگویان دولت آمریکا، دیکتاتور عراق، صدام حسین را تهدید کردند که چنان ضرباتی به عراق وارد می‌کنند که قرنها به عقب بازگردد. هدف این تهدید، فشار به صدام حسین برای کناره‌گیری از قدرت بود. صدام حسین، از سلطه خود و طایفه‌اش بر عراق دست نکشید. آمریکا به هدفش در سرنگونی صدام حسین نرسید ولی تهدیدش را عملی کرد. عراق دیکتاتورزده، دیکتاتورزده ماند، مضافاً به این که به خرابه‌ای تبدیل گشت. از تأسیسات زیربنایی تا بیمارستانها و

بعد از تهدید آمریکا، مرتجع ترین جنگ رژیم، از زبان حسین شریعتمداری، عسگراولادی، بازاری و رهبر هیأت مؤتلفه اسلامی و روحانیون متوجهی که برخی از مهمترین ارگانهای رژیم اسلامی را در چنگ دارند، مخالفت با سیاستهای زیانبار و فاجعه‌آفرین، به عنوان همکاری با دشمن و به عنوان اقدامی ستون پنجمی مطرح شد. این گرایش خواستار اعلام وضعیت فوق العاده و مخفق کردن بیشتر جامعه گردید. بدین طریق آشکار شد که عاملین و آمرین آن سیاستها - که مورد اعتراض دولت آمریکا هستند و می‌توانند بهانه آنها برای حمله به ایران واقع شوند - کیستند. چپاولگران، سرکوبگران، بازجوها و شکنجه‌گران، عوامل قتل‌های روشنگران، با سیاستهای ارجاعی خود در پناه دادن به عناصر طالبان و القاعده، با نظامیگری‌های خویش، با حمایت از مرتضیان هم‌فکر خود در این یا آن نقطه جامعه ما را به درگیری می‌کشانند که جز "امداد غیبی" برای استراتژی‌های میلیتاریست آمریکا نامی ندارد. اینها مهره‌هایی چون صدام حسین، ملا عمر، میلوسویچ و... می‌گردند و خواه ناخواه به خدمت منافع آمریکا و علیه منافع مردم ایران و منطقه عمل می‌کنند. تعیین و تکلیف نهایی با این جریان سیاسی در جامعه ما از اهمیت مبرمی برخوردار است. هر نیروی مترقبی که در جهت ایرانی آزاد، آباد و دموکراتیک مبارزه می‌کند، هر قدم و قلمی ایرانی که در این راه همت می‌گمارد، امروزه باید از طریق اقدام علیه این جریان، راه کشیده شدن جامعه ما به فاجعه را سد نماید. مردم ایران با مبارزه خود علیه این جریان و بطور مشخص علیه سیاستهای نظامی، امنیتی و سرکوبگرانه و خارجی آن باید نشان دهند آن شایستگی را دارند که نه در چنگ، که در صلح و نه در خرابه که در آبادی زندگی کنند.

با کمکهای مالی خود سازمان اتحاد فداییان خلق را یاری رسانید.

گاه یکبار و اصرار آن بر تداوم محاصره اقتصادی این کشور علی‌غم مخالفت گروه وسیعی از موتلفین جنگ خلیج فارس ادامه داشته است. سیاست آمریکا در قبال دولت نژادپرست و متجاوز اسرائیل که احساسات جهانیان را جریحه دار کرده است نمونه دیگری است. از سوی دیگر، برای امریکا منابع نفتی دریای خزر که تا سال ۲۰۱۰ قادر به صدور سالانه میلیاردها بشکه نفت خام و میلیاردها متر مکعب گاز طبیعی خواهد شد از اهمیت زیادی برخوردار است. آمریکا برای صدور این منابع مسیرهایی در ترکیه یا افغانستان را در نظر داشته است. ولی مسیر ایران به لحاظ اقتصادی و امنیتی از هر مسیر دیگری مناسبتر می‌باشد. اگر پول و قدرت نظامی آمریکا، حکومتها مطلوبش را در کشورهای افغانستان، ازبکستان، قرقیزستان، و... تامین می‌کند، برای آن دولت، چنین تغییری در ایران، نمیتواند وسوسه انگیز نباشد.

فاجعه‌ای علیه مردم ایران و سرزمین ما نطفه بسته است. صدای پای این فاجعه را می‌توان شنید. مردم وطن ما از سیاستهای حاکم بر ایران و از رژیم جمهوری اسلامی زیانها و خسارتهای بسیار دیده‌اند. نظامیگری و دستگاه سرکوب بخش هنگفتی از منابع درآمد را به هر زمینه برداشت. دخالت‌های خارجی رژیم و حمایت از مرتضیان در این یا آن نقطه از جهان، کشور ما را در مناسبات بین‌المللی ایزوله و خسرانهای سیاسی و اقتصادی به بار می‌آورد. بدیهی است که سیاستهای رژیم در عرصه خارجی و نظامی و امنیتی حلقه‌ای از مجموعه سیاستهایی است که حکومت اسلامی اعمال می‌کند. اکنون تداوم این سیاستها به تهدیدی جدی علیه هستی جامعه ما تبدیل شده است. مردم ایران از سال ۷۶ در جریان انتخابات متعددی با آرای خویش بارها، مخالفت خود را با عاملین اصلی این سیاستها اعلام کرده‌اند. در شرایط حاضر مبارزه‌ای عمومی و رو در رو علیه حاملین سیاستهایی که جز زیان عمومی محسوبی نداشته و تداوم آنها مردم ما را به پای فاجعه می‌کشاند، ضرورت یافته است.

موشک که بردا آن می‌تواند خاک آمریکا را هدف قرار دهد، مطرح شده است. دخالت مقامات حکومتی ایران در اوضاع افغانستان در جهت بی ثبات کردن قدرت مرکزی، پنهان دادن به عناصری از القاعده و طالبان، حمایت از عناصر و گرایشات اسلامی و گروههای تروریستی در جنبش فلسطین نیز از مواردی است که آمریکا علیه رژیم ایران مطرح نموده است. مواردی که صحت برخی از آنها مستند است و دسته‌ای دیگر نیز بنا به شناخت ما از رژیم اسلامی غیرواقعی نیستند. برای این که تنها یک نمونه ذکر شود، در فاصله ۲۴ ساعت از تکذیب وزیر اطلاعات رژیم اسلامی درباره عدم حضور عناصر طالبان و القاعده در ایران، ۱۴۰-۱۵۰ نفر از آنها در ایران دستگیر می‌گردند. این دستگیریها بعد از آن که نماینده کاخ سفید در افغانستان لیستی درباره مستند کردن ادعاهای کاخ سفید علیه ایران، در اختیار مقامات ایرانی می‌گذارد، صورت می‌گیرد. پس از یکسو، صدام حسین ایرانی یا طالبان ایرانی، موجودند و از سوی دیگر ماشین جنگی آمریکا در راستای استراتژی احرار مقام "رهبری جهان" روغنکاری شده است.

همه می‌دانند ایران با هیچ یک از قربانیان تا کنونی کشورگشایی آمریکا در آسیا و بالکان قابل مقایسه نیست. آمریکا که در حمله به عراق، یوگسلاوی، و افغانستان جبهه‌هایی از نیروهای موتلف تشکیل داده بود، در برخورد با ایران برای تشکیل جبهه با دشواریهایی روبرو خواهد بود. برای نمونه تا کنون تمامی گرایشات ایرانی موجود در اپوزیسیون مخالفت خود را با تهدید آمریکا اعلام داشته اند گرچه در موضع آنها نسبت به سیاستهای زیانمند رژیم اسلامی نیز ابهامی وجود ندارد. اروپا و دیگر کشورها، نیز نسبت به تهدید آمریکا علیه ایران موضع گرفته‌اند. ولی از سوی دیگر بر همه آشکار است که دولت آمریکا از مدت‌ها پیش از کشورگشایی تک روانه اش در افغانستان، سیاست‌های خویش را در هر منطقه از جهان بدون توافق موتلفین نیز دنبال کرده است. ادامه جنگ با عراق و حملات هرچند

درک مسئولیت!

سستی و کوتاهی در انجام این وظیفه، چه بسا برای دوره‌ای می‌توانست به چیرگی مطلق استبداد بر جان و زندگی روشنفکران بینجامد. بسیج یکپارچه و همگانی ایرانیان آزاداندیش و واکنش مناسب نهادهای دموکراتیک جهانی، خواب از چشم کرکسان آدمخوار رود و او که در آستانه مرگ قرار داشت، توانست رهایی اش را بازیابد.

در جمهوری اسلامی کم نبودند کسانی که هم در صفت اندیشه‌ورزان جامعه بوده‌اند، هم مقاومت و ایستادگی قهرمانانه‌ای داشته‌اند و هم در زیر فشارهای سهمگین زندانیان، از دادن کوچکترین امتیازی تن زده‌اند و در سکوت و گمانمی، جان، این عزیزترین گوهر هستی، را فدای ارمغانهای خویش کرده‌اند. و با درد و تأسف باید گفت که مجموعه شرایط امکان دفاع شایسته از انها و معروفی شان به جنبش را میسر نکرد.

آقای سرکوهی اما، موقعیت کاملاً ویژه‌ای کسب کرد و شهره آفاق شد. این موقعیت بار مسئولیت او را حساستر و سنجیتر نمود. به نظر می‌رسد آقای سرکوهی این را درنیافته است. او در این کتاب بدون این که لازم بداند برای خوانندگان دلیل و سندی ارائه دهد، به کرات و با سهل‌آنگاری، اتهاماتی را متوجه افراد شناخته شده فرهنگی و سیاسی این جنبش کرده است. "مامور" خواندن یکی از اعضای بر جسته کانون نویسندها، آنهم بدون ارائه مدرک، غیرمسؤلانه‌ترین برخوردي است که از یک اهل قلم سر می‌زند. اینگونه برخوردهای نازل جز بی اعتبار کردن کتاب او پی‌داشت دیگری در بر تغوه‌دید داشت. روشنفکران فرهیخته جامعه ما هشیارتر، آگاهتر و سنجیده‌تر نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی اظهار نظر کرد، سره را از ناسره باز می‌شناستند و هر کس را در نهایت، در جایگاه خویش داوری کرده و قرار خواهند داد.

ای کاش آقای سرکوهی از این پس قلم را در اختیار عقل و انصاف بگذارد و با این شیوه‌های نکوهیده فاصله گیرد و به نقد آن نشیند. بجاست که کانون نویسندها ایران در برایر چنین ادعاهایی خاموش نماند. ما نیز به نوبه خود می‌کوشیم اظهارات روشنگر در این زمینه را بارتباشیم.

محمد اعظمی

خبرآ آقای فرج سرکوهی کتابی نوشته است به نام "یاس و داس" که با نگاه خود "بیست سال روشنفکری و امنیتی‌ها" را بازتابانده است. آقای سرکوهی سوژه اصلی کتاب، تاریخچه کانون نویسندها ایران است. آقای سرکوهی پیرامون موضوع این کتاب می‌گوید: "فصلی که در این دفتر مکتوب شده است، اما، تنها روایت کانون نویسندها ایران است و اشیایی فرهنگ کش در دو دهه گذشته. تصویری است از تلاشهای این سوی که ما کانونیان بودیم و سرکوب آن سوی که امنیتی‌ها بودند...".

در ابتدای این کتاب، تحت عنوان "بندیان فرهنگی" به شکلی فشرده درک و برداشت خود از وضعیت زندان و زندانیان سیاسی زمان شاه را تشریح کرده است و سپس در پایان کتاب و در زیرنویس، با عنوان "تمکله‌ای بر متن" به تاریخچه جنبش فدایی پرداخته و روایتی دیگر از پدیداری این جنبش باز می‌گوید. هدفش نیز آنطور که مدعی است "نه به قصد نقد که تنها به کار راستتر نوشتن تاریخ" بوده است. در لابلای سطور کتاب نیز برخی از شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی را به قضایت می‌نشیند و اتهامات بی سند و مدرکی را به آنها نسبت می‌دهد.

آقای سرکوهی، پس از دستگیری در ۱۳ آبان ۷۵، با فرستادن نامه‌ای که شجاعانه راز دستگیری و سرنوشت‌ش را در زندان شرح می‌داد، افکار عمومی را متوجه دسیسه‌هایی نمود که رژیم سالها علیه روشنفکران و اهل قلم تدارک دیده بود. این واکنش هوشیارانه بر ستر فضای مساعد جهانی که پس از دادگاه میکونوس برلین علیه حکومت جمهوری اسلامی شکل گرفته بود، حرکت وسیع فعالان ایرانی در خارج از کشور را دامن زد و این مجموعه، آقای سرکوهی را در مکانی نهاد که سرنوشت او نقطه ستیز و کانون رویارویی طرفداران آزادی و مدافعين سرکوب شد.

صاحبه با پرویز نویدی پیرامون

روایت "یاس و داس" از زندان شاه و از سازمان فدایی

است که هر چند گاه یکبار با اظهار نظرهایی غیرواقعی، غیرمستند و ذهنی مواجه شویم که از جمله آنها، و البته غیرمسئولانه‌تر از همه آنها، همین چند صفحه‌ای است که آقای سرکوهی در این زمینه نوشته است. در اینجا مسائل واقعی و غیرواقعی چنان درهم تنیده شده‌اند که آن را به یک نوشته بی اعتبار تبدیل کرده است.

به اعتقاد من یکی از ویژگیهای جنبش فدایی این بود که پرچم مبارزه را در برابر پرچم سازش حزب توده بلند کرد و این ویژگی به عنوان یک ارزش در تاریخ میهن ما به ثبت رسیده است. اما در عین حال این جنبش از درون دچار چپ‌روی شدید بود. نمود این چپ‌روی را می‌توان در کم بها دادن به تئوری و مطلق کردن عملگرایی، در بی توجهی به عنصر تحریبه و نیروی رهبری، در بی ارزش کردن شخصیت فرد و مطلق کردن منافع جمع و تشکیلات، مشاهده کرد. همه این موارد، البته جدا از ایرادات اساسی است که به مشی مسلحانه وارد است. بازتاب این چپ‌رویها در زندان به شکل کم بها دادن به امر مطالعه و دانش‌اندوزی، درگیری مداوم با پلیس، افراط در اشکال زندگی جمعی از قبیل ایجاد کمون لباس، مخالفت با تقاضه خوب و اصرار در ریاست‌کشی، نوع برخورد به دادگاهها، نوع برخورد به کسانی که در دوران بازجویی احتمالاً آن مقاومتی را که

رابطه با قوت و ضعف و یا درستی و نادرستی آن سخن خواهند گفت. در محدوده اطلاعات من، دو موضوع، یکی مسائله زندان و زندانیان سیاسی و دیگری تاریخچه سازمان فدایی، که آقای سرکوهی تحت عنوان تمکله‌ای خارج از متن بدان اشاره کرده است، قرار دارد.

س: نوشته آقای سرکوهی در باره زندان چه نکات

قوت و چه نارساییهاست؟

ج: به نظر من زندان در هر دوره‌ای، برشی است از سطح جنبشی که در جامعه جاری است. به بیان دیگر جنبشی که در جامعه جریان دارد، قوتها و ضعفهایش را در زندان بازتاب می‌دهد. بنابراین نمی‌توان بدون بررسی جنبش، به درک درستی از زندان دست یافت. ما متوجه در زمینه نقد جنبش سالهای چهل به بعد کوتاهی بسیار کرداییم، البته هر کدام از ما، اینجا و آنجا، مکتب یاشفایی، اظهارنظر کرداییم ولی جای یک بررسی نقادانه مدون جمعی خالی است. من شخصاً معتقدم که علیرغم فدایکاریها، حماسه‌ها و افتخاراتی که در آن سالها آفریده شد، نکات ضعف و کجرهای بسیار اساسی وجود داشته، و طبیعتاً این مجموعه، در زندگی اسیران این جنبش، که زندانیان سیاسی را تشكیل می‌دادند کاملاً منعکس است. فقدان یک بررسی نقادانه و مسئولانه، نتیجه‌اش این

سؤال: به تازگی آقای فرج سرکوهی کتابی منتشر کرده است به نام "یاس و داس". این کتاب مباحث و انتقاداتی را برانگیخته است. به نظر شما در این کتاب چه نکاتی قابل بحث و گفتگوست؟

جواب: کتاب "یاس و داس" را آقای سرکوهی پس از چند سال که از ماجراهی دستگیری اش توسط جمهوری اسلامی و خروجش از ایران می‌گذرد، نوشته است. این کتاب در اساس به تاریخچه شکل‌گیری کانون نویسندها ایران اختصاص دارد. آقای سرکوهی خواسته است تلاش شبانه روزی زنان و مردان روشنفکر و فرهنگ‌ورزی را که در این راه بهای گران و سنجینی پرداخته‌اند، تصویر کند. اما قبل از اینکه به تاریخچه کانون پردازد، در چند صفحه، اشاره کوتاهی دارد به دوران پهلوی و به بررسی وضع زندان و زندانیان سیاسی آن زمان، تحت عنوان "بندیان فرهنگی". این بخش در مجموع هشت صفحه است. اظهارنظرهایی که در رابطه با زندان و زندانیان، در این بخش صورت گرفته، از جنبه‌های مختلف قابل بررسی است.

در رابطه با تاریخچه کانون نویسندها ایران، اطلاعات من برای اظهار نظر کفایت نمی‌کند. این را واگذار می‌کنم به کسانی که در حد آقای سرکوهی، و یا بیشتر از او، درگیر مسائل کانون بوده‌اند. قطعاً کسانی در

س: آقای سرکوهی در این کتاب مطرح می‌کند که نه تنها سطح آگاهی زندانیان پائین بود بلکه کسانی به خاطر مطالعه برخی کتابها، بایکوت می‌شوند. این ادعا تا چه حد واقعی است؟

ج: بینید، آقای سرکوهی بخشی از واقعیت‌ها را بیان کرده است تا بتواند یک سری مطالب غیرواقعی ولی مورد علاقه‌اش را به خواننده بقولاند. این ادعا جدا از غیرواقعی بودنش، یکی از ناصادفانه‌ترین و غیرمسئول‌ترین بخوردۀای است که نسبت به زندانیان سیاسی در دوره مورد بحث صورت می‌گیرد. در زندان سه گرایش وجود داشت: توده‌ایها، طرفداران اندیشه‌مانو و طرفداران جنبش مسلحانه. هر ایرادی که به توده‌ایها وارد باشد، در زمینه علاقه‌شان به مطالعه کسی به جز آقای سرکوهی سخنی نگفته است.

آقای سرکوهی در مورد طرفداران اندیشه‌مانو گوید که اینها با مطالعه مخالف بودند. این حرف دروغ محض است. اکثر کسانی که در طرفداران اندیشه‌مانو قرار داشتند، هم سطح آگاهی‌شان بالتبه بالا بود و هم اهل مطالعه بودند. بنابراین بحث در این زمینه عمدتاً مربوط می‌شود به گرایش اصلی زندان، یعنی طرفداران جنبش مسلحانه. در درون همین نیرو نیز گرایشات و سایه روشنهای زیادی وجود داشت. مثلاً بودن کسانی که مطالعه آثار فلسفی و اقتصادی را وقت تلف کردن می‌دانستند و بیشتر تمایل داشتند که در زمینه مبارزه با پلیس، جمعبنده ضربات و شناخت از روش‌های پلیس، مطالعه کنند. زندان شماره چهار قصر مرکز اصلی این تفکر و کانون چپ‌رویها و درگیریها با پلیس بود. با این وصف به خاطر مطالعه، نه تنها یکنفر بایکوت نشد، حتی برخورد ناشایستی هم به وقوع نیوست. شایسته این بود که آقای سرکوهی که ظاهراً خیلی طرفدار مستندگویی هستند بجا ای ادعاهای من درآورده نمونه‌هایی را ذکر می‌کرند. البته بالاصله اضافه می‌کنم که قصد ندارم بگویم که در این زمینه برخورد نادرستی در هیچ جا صورت نگرفته است. شاید نمونه‌ای هم وجود داشته باشد ولی تعیین یک نمونه استثنای، آنهم بدون مستند کردن آن، به کل زندانیان سیاسی، نشانه‌بی مسئولیتی و عدم صداقت نسبت به همبندیان، اعم از فرهنگی و غیرفرهنگی است.

اما در زندان شماره ۳ سابق، که رفیق بیژن هم در آنجا بود، مسأله مطالعه از کیفیت دیگری برخوردar بود. حقیقتاً زندان به یک کتابخانه شباht داشت. از صبح تا شب، جلسات چند نفره در اتاقها برقرار بود که بخشی از آن به کتابخوانی و بحث حول مطالعه کتاب اختصاص داشت. برای خواندن کتابهای فلسفی، اقتصادی، تاریخی و یا رمانها و کتابهای شعر می‌بایست نام می‌نوشتی و مدت‌ها در صفحات انتظار می‌ماندی تا امکان مطالعه کتاب مورد نظر برایت فراهم می‌شد. در شماره ۳، کسی وقت ازداد نداشت. کسانی که در زندان شماره ۱، بیژن بندهای ۴ و ۵ و عز زندانی بوده‌اند خوب می‌دانند که برخی اصطکاکها به خاطر این به وقوع می‌بیوست که کتاب دیر

زندانیانی که آزاد می‌شوند، نقد خودش را به گرایشات مأویستی که آن را یکی از زمینه‌های چپ‌روی در درون جنبش مسلحانه می‌دانست، به بیرون انتقال می‌داد.

س: آقای سرکوهی در این کتاب طرفداران مشی مسلحانه و کلاً زندانیان سیاسی را در مجموع بدون تفکیک دوره‌های مختلف و گرایشات سیاسی نظری متفاوت، به یکسان، بی‌دانش، ضد مطالعه، ضد ادبیات و هنرستیز، اما جسور و پر شور معرفی می‌کند. این ارزیابی به نظر شما چقدر واقعی است؟

ج: شکی نیست که سطح دانش سیاسی و تئوریک نیروهای هادار جنبش مسلحانه در مجموع پائین بود. در این هم نمی‌توان شک کرد که تفاوت فاحشی بین رهبران و کادرهایی که جنبش مسلحانه را پایه‌گذاری کردد با موج عظیمی که بعد به این جنبش روی آوردن، به لحاظ تجربه سیاسی، آگاهی، مطالعه آثار تاریخی، فرهنگی و ادبی وجود داشت.

آقای سرکوهی به گروه ۲، یعنی گروهی که از محفل تبریز و مشهد تشکیل می‌شد، اشارات متعددی کرده است. مسعود احمدزاده، امیرپریز پویان، صمد بهرنگی، بهروز دهقانی، علیرضا ناپلی، کاظم سعادتی، ... از جمله روشنفکرانی هستند که در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و ادبی صاحب‌نظر بودند. از این نظر با نسل بعدی جنبش مسلحانه غیرقابل قیاس‌اند. اما آنچه آقای سرکوهی سعی می‌کند به خواننده القاء کند این است که به جز این چند نفر که در آغاز راه نیز اعدام شدند، بقیه افرادی بیسواند، ضد مطالعه، ضد فرهنگ و کلیشه‌ای بودند.

همانطور که رهبران و بنیانگذاران گروه ۲، جزو روشنفکران سرآمد زمانه خود بودند، بنیانگذاران گروه ۱ معروف به گروه جزئی - طرفی نیز چه به لحاظ تجربه سیاسی و چه به لحاظ تسلط به تاریخ، فرهنگ و ادبیات کشورمان، در آن زمان، در سطح بسیار بالای قرار داشتند. نقش و موقعیت استثنایی بیژن جزئی در حدی بود که بقیه رهبران گروه از جمله حسن ضیاء‌ظریفی، سعید مشعوف کلانتری، عزیز سرمدی ... در سایه قرار گرفتند و کمتر در موردشان صحبت شده است. این گروه، بیژن بیژن و طرفی، نه یک سر و گردن که یک نسل از بقیه جلوتر بودند. ولی نیروهایی که در موج دوم به جنبش مسلحانه پیوستند اکثرآ دون ساقه فعالیت سیاسی. بدون این که از سطح معینی از دانش سیاسی بهره‌مند باشند، با مطالعه چند کتاب، ولی با شور و شوقي وصف تاپذیر راه بنیانگذاران این جنبش را پی‌گرفتند. از آنچه که این افراد استخوان‌بندی اصلی زندان را تشکیل می‌دادند، می‌توان گفت که کیفیت سیاسی در آن مقطع یعنی در سالهای ۵۰-۵۱ با یک افت روپوش شد و اتفاقاً بیژن با درک همین واقعیت بود که به ضرورت مطالعه و بالا بردن سطح دانش سیاسی در زندان تأکید و اصرار زیادی می‌ورزید.

انتظار می‌رفت از خود نشان نداده بودند، و در موارد محدودی بایکوت برخی از این افراد، بروز پیدا می‌کرد.

س: منظورتان این است که به جای این که حمله را متوجه رژیم بکنند، متوجه قربانی می‌کرند؟

ج: بله، همینطور است که می‌گویید. واقعیت این است که سطح مقاومت در آن زمان بسیار بالا بود و همین بالا بودن سطح مقاومت باعث می‌شد کسانی که نمی‌توانستند در حد متوسط مقاومت بکنند و در زیر شکنجه و ادار می‌شوند کسی را لو بدنه‌یا حرفاها را بزنند که به حیثیت انسانی‌شان لطمۀ می‌زد، تحت فشار دیگر زندانیان قرار بگیرند. ما بجا این که حمله را متوجه شکنجه‌گر بکنیم طرف مقابل او را که نتوانسته بود تا آخرین نفس ایستادگی کند، ملامت می‌کردیم و در مواردی هم که منجر به لو رفتن و دستگیری دیگران و همکاری با پلیس می‌شد، آنها را بایکوت می‌کردیم، که البته در موارد محدودی پیش آمد و تعداد کسانی که در آن دوره و به این دلیل بایکوت شوند از انگشتان دست تجاوز نمی‌کند. ولی به هر حال، نه مقاومه‌های درخشان زیر شکنجه‌های وحشیانه و نه حمامه‌هایی که در درگیری با مأموران رژیم در بیرون از زندان افرایده شد، به کسی این حقانیت را نمی‌دهد که به افرادی که نتوانستند در این حد مقاومت کنند، برخورد ناشایست و غیرانسانی بکنند.

اینها نمونه‌هایی از چپ روی در زندانهای آن زمان است که آقای سرکوهی به برخی از موارد آن اشاره دارد ولی نه به عنوان کسی که با این موج همراه بوده، بلکه مثل کسی خارج از این دایره و میرا از این اشتباها. گرچه جریانی که آقای سرکوهی در رابطه با آن دستگیر شده بود، یعنی گروه ستاره سرخ، در زمینه این نوع چپ رویها دست همه ما را از پشت بسته بود.

واما، نقد و برخورد با این چپ‌رویها نه تازگی دارد و نه به آقای سرکوهی ختم می‌شود. آنچه که تازگی دارد و در انحصار شخص آقای سرکوهی است، این است که بیژن جزئی را که در مقابل این موج ایستادگی می‌کرد، به عنوان کسی معرفی کرده که در رأس این چپ‌رویها قرار داشته و این فکر را رهبری می‌کرده است. مخالفت بیژن با تک تک این مواردی که برشمردم برای همه کسانی که با او همبند بودند، از موافق و مخالف، مثل روز روشن است. این مخالفت باعث شد که بسیاری از طرفداران مشی مسلحانه، برای یک دوره، در مقابل بیژن قرار بگیرند. جالب این است که آقای سرکوهی که برای مدتی کوته در سال پنجاه، در زندان عشرت‌آباد تهران با بیژن همبند بوده، اگر با مواضع او در مقابل چپ‌رویها آشنا نبوده باشد، حداقل مخالفت بیژن را در برخوردهای آشنا نداشت با کسانی که در دوران بازجویی ضعفهایی از خود نشان داده بودند، شخصاً شاهد بوده است. در زمینه مسائل نظری نیز بیژن حداقل با دو گرایش مربزندی و روشی داشت. با استالینیسم و مأویستیسم اتفاقاً بیژن به استالینیسم در نوشته‌هایش منعکس است. در مورد مأویستیسم، او نتوانست نظراتش را مکتوب کند اما توسط

چ: بله، آقای سرکوهی مدعی است که تاریخچه سازمان برای مشروعیت بخشیدن به رهبری جزئی توسط خود او و یا طرفدارانش جعل شده تا بیژن را در آن بگنجاند. البته اینطور نوشته است که "شاید آن تاریخچه نه چندان درست را در زندان برای جزئی ساختند یا آن را خود او ساخت تا رهبریش را مشروعیت بخشد"، و می‌نویسد "تا زنده بود در زندان رهبر و مستبد و عوامگریب بود".

آقای سرکوهی مدعی است که گروه جزئی - ظرفی قبیل از تشکیل گروه فدائی ضربه خورده و بقایای این گروه در سال ۱۳۹۰ با فراهم دیدن شرایط عینی انقلاب و با تئوری کانون شورشی، گروهی در کوههای شمال تشکیل دادند و در تدارک کانون شورشی بودند که ماجراهای سیاهکل بر آنها تحمیل می‌شود و برای آزاد کردن یکی از "بجهها" به پاسگاه سیاهکل حمله می‌کنند و نابود می‌شوند و آنگاه بقایای گروه کوم، به گروه چریکهای فدائی می‌پیونددند. او بین ترتیب هرگونه رابطه‌ای را بین گروه جزئی - ظرفی و چریکهای فدائی منکر می‌شود جز این که می‌گوید عباس مفتاحی، علی‌اکبر صفائی فراهانی را می‌بینند و یکی از بجههای فدائی را برای مخفی شدن به او می‌سپرد. این تنها رابطه بین آنهاست. پرسیدنی است که چرا یک فدائی را برای مخفی شدن به گروهی می‌سپرند که با مشی سیاسی آنها مخالفند. اگر بقایای گروه جزئی - ظرفی که در تاریخچه سی ساله گروه یک نامیده شده، اعتقادی به عملیات شهری نداشتند پس رفاقتی مثل حمید اشرف، اسکندر صادقی نژاد و دیگران در شهر چه می‌کرند. اگر به عملیات در شهر اعتقاد نداشتند چطور بلافصله بعد از محکمه و اعدام رفاقتی سیاهکل، بزرگترین عملیات چریکی شهری یعنی ترور سپهبد فرسیو، رئیس دادگاههای نظامی ارتش - که رفاقتی سیاهکل در آن محکمه شدند - انجام دادند (۱۷ فروردین ۱۳۵۰) و اگر گروه یک، یا بقایای گروه جزئی - ظرفی به تاریخچه گروه فدائی مربوط نیست چرا تولد جنبش فدائی شناخته شده و سیاهکل به عنوان روز تولد جنبش فدائی متعددی امروز که جنبش فدائی به گرایشات و سازمانهای متعددی تبدیل و تقسیم شده هیچیک از این گرایشات، از چپ گرفته تا راست، نه نسبت به سیاهکل به عنوان سالروز تولد جنبش فدائی اعتراضی کرده و نه نسبت به این که سازمان فدائی از اتحاد و به هم پیوستن دو گروه، یعنی گروه ۱ - گروه جزئی - ظرفی و گروه ۲ یعنی گروه احمدزاده - پویان تشکیل شد. البته گرایشاتی از این جنبش با نظرات رفیق بیژن موافقیت ندارند و بر اساس (مبازه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک) نظرات او را نقد می‌کنند، مثل چریکهای فدائی خلق ایران، ولی تا بحال کوچکترین تردیدی در این که سیاهکل سالروز تأسیس این جنبش بوده است از خود نشان نداده‌اند. حال باید از آقای سرکوهی، که خیلی طرفدار مستندگویی است، پرسید برا اساس کدام استاد و مدارکی این مطالب را نوشته و از همه فدائیها، فدائی تر شده است.

بیژن، گاه با رهبران حزب توده و گاه با قطب مخالف آنها، چریکهای شهری، همنظر و همزبان می‌شود. در اینجا پاسخ رهبری حزب توده را به انتقاد بیژن از دهان آقای سرکوهی می‌شوند: "نمی دید فرهنگ را و جامعه را. مگر استبداد امان می‌داد به چشمها".

او در جاهای دیگری از نوشته‌اش با چریکهای شهری همنظر می‌شود و از این موضع به بیژن می‌تازد که طرفدار کانونهای چریکی روستایی بود و مدعی می‌شود که چون بیژن شرایط عینی انقلاب را فراهم می‌دید، فکر می‌کرد که مثل کوبا، مردم به کانونهای چریکی در روستا خواهند پیوست.

نظریه فراهم بودن شرایط عینی انقلاب از جانب مسعود احمدزاده در جزو "مبازه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" مطرح شده است. بیژن یکی از مخالفین این تز بود. اتفاقاً بر اساس پذیرش یا رد شرایط عینی انقلاب بین زندانیان طرفدار مشی مسلحانه شکاف بوجود آمد. حال چطور آقای سرکوهی این دسته گل را به آب داده و نظریه فراهم بودن شرایط عینی انقلاب را به بیژن منتسب کرده، خود باید پاسخگو باشد.

و اما در مورد غیرمستند بودن "تاریخ سی ساله"، که گویا به منظور "تسویه حسابهای سیاسی و تشکیلاتی و حتی شخصی" نوشته شده است باید بگوییم که قطعاً سایه محدودیتهای دیدگاهی در آن دوره بر آثار بیژن وجود دارد. همچنین اعتقاد به مشی مسلحانه و دوری و نزدیکی با آن، روی ارزیابیهای بیژن تأثیر داشته است. به همین خاطر جای یک نقد همه جانبه و مستدل از آثار بیژن خالی است. اما آنچه که در نوشته آقای سرکوهی به چشم نمی‌خورد نقد است. او با خلافگویی و جعل واقعیات خواسته است بیژن را بکوید. او توضیح نمی‌دهد که کجای تاریخ سی ساله من درآورده است. کدام قسمت آن اتهام علیه این و آنست و یا این نوشته تسویه حساب با چه افراد و جریاناتی را درآورده است.

بیژن در زندان، به کمک حافظه و آموخته‌های پیشین خود، با گفتگو با اعضا و کادرهای گرایشات مختلف، به دور از چشم نگهبانها و در پستوی سلوهای، روی تکه کاغذی به تدوین تاریخ سی ساله همت گماشت و آن را به بهای جانش و به یاری دوستانش، به خارج از زندان فرستاد.

آقای سرکوهی که اهل نقد است و از همین نوشته‌اش پیداست که جز با مدرک لب به سخن نمی‌گشاید و از اتهام زدن گریزان است، چرا در این گوشة امن دنیا، با دسترسی به بخش قابل توجهی از اسناد و مدارک، یک نقد مستند و علمی نمی‌کند.

س: آقای سرکوهی در رابطه با تاریخچه سازمان فدائی هم اظهار نظر کرده است. آنطور که خودشان گفته‌اند. تاریخچه سازمان را نه برای نقد که تنها برای راستتر نوشتن تاریخ بازگو کرده‌اند. روابط آقای سرکوهی با آنچه که ما از تاریخ سازمان می‌دانیم متفاوت است. شما در این مورد چه می‌گویید؟

به دست مقاضی می‌رسید. علاوه بر این، آثار کلاسیک فلسفی و اقتصادی به زبان انگلیسی وجود داشت که بیژن مخفیانه وارد زندان کرده بود. به فارسی هم چند جزوی از بیژن، اقتصاد سیاسی نیکیتین و چند جزوی دیگر وجود داشت که مخفیانه دست به دست می‌گشت. در چنین فضایی، چگونه ممکن است کسی به خاطر خواندن کتاب، بایکوت که سهل است، حتی ملامت شود!

س: در همین کتاب، آقای سرکوهی در مورد بیژن و دو نفر از اعضای برگسته کانون نویسنده‌گان ایران اظهارنظرهایی کرده است که حیرت بخشن و سیعی از اهل قلم، روش‌نگران و جریانات سیاسی را برانگیخته است. شما در رابطه با این اظهارات چه می‌گویید؟

چ: البته آقای سرکوهی در مورد این دو عضو کانون اظهار نظر نکرده است، اتهام زده است، آنهم بدون هیچ مدرک و سندی. حتی زحمت بردن نامشان را هم به خود نداده است. گرچه آدرسهای داده شده برای هر کسی روشن می‌کند که آقای سرکوهی درباره چه کسانی صحبت می‌کند. این ادعا کاملاً غیرمسئله و غیراخلاقی است. آقای سرکوهی باید پاسخ دهد که اگر ادعایش جدی است چرا اینها را با مدرک و سند و نام و نشان واقعی اعلام نمی‌کند. ثانیاً چرا تا حالا که چند سال از این ماجرا می‌گذرد سکوت کرده است و بنا به چه مصلحتی جنبش را در جریان این خبر امنیتی قرار نداده است. ثالثاً حالاً چه اتفاقی افتاده که سکوت را با زبان الکن شکسته است و بالاخره این که چگونه به این اطلاعات دست پیدا کرده است.

افرادی که آقای سرکوهی به آنها اشاره کرده است مورد احترام بخشن و سیعی از نیروهای چپ و دموکرات در داخل و خارج کشور هستند. زدن چنین اتهامات سنگینی به این افراد، بدون استاد به مدرک، نه تنها توهین به خود این افراد بلکه توهینی است به همه کسانی است که به این افراد با دیده احترام می‌نگرند. من در مورد این اشخاص بیشتر از این نمی‌توانم صحبت کنم اما در مورد بیژن، از آنجا که سالها در زندان با او زیسته‌ام، نظراتش را شنیده و مطالibus را خوانده‌ام، بیشتر مکث می‌کنم.

آقای سرکوهی تبیتر این بخش از کتابش را "بندیان فرهنگی" انتخاب کرده است. اما به جز سه سطر، چیز درباره فرهنگیان در بند وجود ندارد. در این سه سطر هم دو نفر فرهنگی را معرفی می‌کند. امین مؤید مترجم و خودش که قصه و داستان می‌نوشته است. بقیه مطلب به "غیرفرهنگیان" در بند و در رأس آنها بیژن جزئی اختصاص یافته است. او می‌گوید: "آقای جزئی هم بود که جزوایت سیاسی می‌نوشت، جزوایتی هم نوشته به نام تاریخ سی ساله. روایتی نامستند و سرایا اتهام علیه این و آن. بدون مدرک، شفاهیات بی‌مأخذ، کاملاً من درآورده. نوعی تاریخ‌نویسی استالینی برای تسویه حسابهای سیاسی و تشکیلاتی و حتی شخصی". و کمی پائیتتر: "انتقاد هم داشت به رهبری حزب توده که چرا در کودتای ۲۸ مرداد عمل نکرده است". او برای کویندن

روايت "ياس و داس" از کانون نويسندگان ايران

کانون نويسندگان ايران "برای دوره دوم و "منشور کانون نويسندگان ايران" برای دوره سوم. س: بيخشیله، مگر قبل از این، در سال ۲۵، ما کنگره نويسندگان ايران را نداشتیم؛ جريان آن چه بود؟ ج: نخستین کنگره نويسندگان ايران که در تير ماه ۱۳۲۵ به ابتکار "انجمن روابط فرهنگي ايران و اتحاد جماهير شوروی" و در محل اين انجمان، و در دوره نخست وزيري قواهالسلطنه، برگزار شد، می توان آن را نشستي از نويسندگان ايران در نظر گرفت اما ارتباطي با کانون نويسندگان اiran ندارد. البته تمام بزرگان اهل قلم آن روز اiran در آن حضور دارند و وقتی که به فهرست نام هفتاد و هشت نفری که دعوت شده بودند نگاه کنیم، می بینیم تقريباً همه بزرگان ادب و قلم آن روز ما در آن هستند؛ صادق هدایت، كريم کشاورز، دهخدا، فروزانفر، على اصغر حكمت، دکتر شايگان، ميلاني و خاتم مخصوص در هيئت رئيسه آن نشسته اند، ملک الشعراي بهار رياست آن را به عهده دارد، پرويز خانلري آن متن جان دار را می خواند، نيماء يوشیج شعر می خواند... . با وجود اين کنگره با همکاري حزب توده (با دعوت از همه جناحها) تشکيل شده بود، و با حضور قوام، نخست وزير، و سادچیکف، سفير شوروی در اiran، و عدهای از وزیران و چند تن نويسنده ممالک شرق سوسیالیستی افتتاح شد. در پایان کنگره نيز قطعنامه های هم به تصويب رسيد که حدوداً پکی قطعنامه های تشکلهای نويسندگان در اروپا و شرقی بود و در آن از ضرورت تشکيل اتحاديهای از نويسندگان اiran صحبت شده بود. اين کنگره با همه اهمیت آن، که در جای خود باید بررسی و نقش شود، ربطی به کانون نويسندگان اiran که در سال ۴۷ اعلام موجوديت کرد، ندارد.

س: شما فعالیت کانون نويسندگان اiran را به سه دوره تقسیم کردید و مطرح نمودید که مختصات این سه دوره یا به بیان خودتان، گفتمان حاکم بر این سه دوره در سه موضوعاتی بارتاب یافته است. اگر ممکن است در این باره توضیح بدهیم.

ج: دوره اول که با اولین حرکت کانونيان در سال ۴۶ آغاز می شود، در اردیبهشت ۴۷ در اولین بیانیه آن یعنی متن "درباره یک ضرورت" منعکس شده است (سند شماره یک). به جز آفای سپانلو که به این اتفاق و مختصات آن در چند مورد پرداخته است، متأسفانه عدم توجه لازم به این متن نشده است. در صورتی که به نظر من این متن تاریخی بسیار مهم است. اول، این که برای نخستین بار در اiran عدهای از نويسندگان به ضرورت تشکيل اتحاديهای از اهل قلم واقف می شوند و به آن عمل می کنند. دوم، این اتحاديه برای نخستین بار، نه تنها

پيشنويس منشور کانون نويسندگان (که بعداً در مجمع عمومي آذر ۱۳۷۸ به تصويب رسيد) به اين شكل تدقیق شد: "ازادي اندیشه و بیان و نشر در همه عرصه های حیات فردی و اجتماعی بی هیچ حصر و استثناء حق همگان است. این حق در انحصار هیچ فرد، گروه یا نهايی نیست، و هیچکس را نمی توان از آن محروم کرد". ملاحظه کنید که این خواست که در سال ۴۷

سؤال: اخیراً آفای سرکوهی کتابی منتشر کرده است به نام "ياس و داس". موضوع اصلی این کتاب تاریخچه کانون نويسندگان اiran است. شما که دو دوره عضو هيئت دبيران کانون نويسندگان بوده‌اید و در کميته پيشنويس منشور کانون و کميته برگزاری نشست عمومي کانون نيز عضو بوده‌اید، نظرتان درباره اين تاریخچه چيست؟

جواب: من حقیقتاً با اکراه درباره اين کتاب صحبت می کنم، چون آن را اصولاً جدی نمی دانم. کتابی است که برای منظور خاصی تهیه شده است و وارد شدن در این حیطة "خاص" کار من و امثال بنده نباید باشد.اما از آنجا که یک بخش از آن مربوط به کانون است و نويسنده کتاب با علم به اين موضوع که ايرانيان و دوستان ما در خارج، از اتفاقات و مسائل درونی کانون بی اطلاع هستند، عمدانه به تحریف مسائل کانون و مشکلات آن دست زده است و از آنجا که دوستان ما در ايران امکان پاسخگویی ندارند، بالاجبار به آن می پردازم. قبل از هر چیز مایلیم به طور مختصر به تاریخچه کانون پردازم.

کانون نويسندگان اiran که در اوخر سال ۱۳۴۶ شکل گرفت و با بیانیه اول کانون در اردیبهشت ۱۳۴۷ رسمآ اعلام موجودیت کرد، قدیمی ترین نهاد دموکراتیک جامعه ماست که کماکان فعالیت می کند. به رغم دو وقفه هفت ساله (یکبار در زمان حکومت شاه و یک بار در زمان جمهوری اسلامی) و به رغم وقفه های کوتاه مدت این شکل گیری کانون در سال ۴۶ صحبت کم، زیرا از حوصله این مصاحبه خارج است. فقط به اشاره بگوییم که موضوع تشکیل "کنگره نويسندگان و شاعرا و مترجمان" که حکومت شاه در حال تدارکش بود، که بانياں بعدی کانون در نخستین اعلامیه خود از اسفند ۴۶ آن را تحریم کردند و آن کنگره پس از این تحریم تشکیل نشد، و همچنان موضوع سانسور کتاب و قانون جدید آن، که هر کتابی پس از چاپ باید به کتابخانه ملی و بخصوص "اداره نگارش وزارت فرهنگ و هنر" آن زمان برود و "ثبت شود" (یعنی اجازه بگیرد) و ملاقات عدهای از اهل قلم (جلال آل احمد، رضا براهنی، احمد شاملو، صادق چوبک، پرويز داريوش، قاسم طاهباز، یدالله رویائی، ...) با هویدا و اعتراض آنان به سانسور و بی تبیجه ماندن این اقدام ... به بیانیه اول کانون و اعلام تشکیل کانون نويسندها در اردیبهشت ۱۳۴۷ انجامید. از شروع اعلام موجودیت کانون تا به امروز، می توانیم سه دوره برای کانون قایل شویم، یکی دوره اول که از سال ۴۷ شروع کنون قایل شویم، یکی دوره اول که از سال ۴۷ شروع می شود تا دو سالی ادامه می باید، سپس دوره دوم است که با "د شب شعر" در پاییز ۵۶ شروع می شود و حدوداً تا آخر سال ۶۰ ادامه دارد و دیگری دوره سوم است که اولین قدمها از سال ۶۷ است و تا به امروز ادامه دارد. برای هر دوره نيز یک متن اصلی وجود دارد که گفتمان حاکم بر آن دوره در آن متعکس است. بیانیه اول کانون یا متن "درباره یک ضرورت" برای دوره اول، "موضوع

آورد. منتهای، نقد گذشته خود، چه درباره این دوره و چه درباره دوره اخیر یا دوره اول از وظایف هر یک از ماست. به هررو، از سال صحت و پس از حمله به محل کانون در خیابان وصال، حدود هفت سال کانون فعالیت رسمی نداشت. از سال ۶۷ است که فعالیت کانون آرام آرام شروع می شود.

س: روشنفکران و اهل قلم این هفت سال وقفه را چگونه طی کردند؟

چ: بینید، در پنجاه سال اخیر روشنفکران ایران با دو شکست بزرگ روپرور شدند؛ یعنی در زمان کودتای ۲۸ مرداد و دیگری در سال ۶۰ منتهای نتایج این شکست و بی آمدهای آن یکی نبود. شکست ۲۸ مرداد، اول پاس را در روشنفکران دامن زد و دوم، روشنفکران آن دوره بار تمام شکست را متوجه رهبری حزب توده کردند و گفتند خیانت کردند و... البته که رهبری حزب توده اشتباها غیرقابل جبرانی مرتکب شدند، در این شکی نیست، اما روشنفکران ما کمتر به خود نگاه کردند. نگاه ایدئولوژیکشان به جهان، کماکان باقی ماند. البته جو جهانی آن روز هم به این مسأله کمک کرد.

اما پس از شکست سال ۶۰، عمدتاً به جای پاس، تأمل نیست. در واقع یک دوره بازنده‌ی شروع شد. و در این مسیر، در ذهن روشنفکر ما ایدئولوژی‌زدایی شد و این بسیار قبل از فروپاشی سوروی...

س: منظورتان از ایدئولوژی چیست؟

چ: در این مورد می‌شود خیلی بحث کرد. اما خلاصه بگویم، یک سیستم ذهنی که بخواهد مثلاً با مارکسیسم یا مارکسیسم - لینینیسم به همه مسایل در همه دوره‌ها پاسخ بدهد، یک نظام منسجم فکری که برای الف تا یاری هر مسأله‌ای پاسخ داشته باشد. در واقع منظورم نظام فکری است که برای هر مسأله‌ای چه در گذشته و چه حال و آینده، پاسخی در آستانه داشته باشد و بر روی یک ایدئولوژی معین تکیه کند. این نگاه ایدئولوژیک در ذهن روشنفکر ایرانی شکسته شد، دوران شک و تأمل شروع شد. و این نگاه در نشریات آن دوره به معنایی منعکس شده است، مثلاً، قبل از هر نشریه‌ای، در "مجلهٔ صنعت حمل و نقل"، و بعد مجلات آدینه، دنیای سخن، جامعه سالم، نگاه نو، تکاپو، گردون، و...، و همچنین چهار شمارهٔ نقد اگاه. در همه این نشریات، می‌توان گوشش‌هایی از این بازنده‌ی شیوهٔ ایدئولوژی و تأمل را دید. بعد هم مجموعهٔ کتابهایی است که از سالهای ۶۴-۶۵ منتشر می‌شود. البته باید جلسات "سه شنبه‌ها" و "پنجشنبه‌ها" را هم منظور کرد که در تهران تشکیل می‌شد.

س: صحبتتان حول مرحله سوم فعالیت کانون بود.

اگر ممکن است ادامه دهید.

چ: روند از سرگیری فعالیت کانون را زنده یاد محمد مختاری در مصاحبه با آقای نقره‌کار توضیح داده است. او می‌گوید که با آقای مجابی و چند نفر دیگر در مجله

نامه‌های آقای حاج سیدجوادی که از تیزهوشی و درک شرایط جدید آن زمانه حکایت می‌کند، قبل از این دکترین نوشته و پخش شد.

باری، در خصوص دوره دوم، شاید بهتر باشد که دو مرحله قایل شویم یکی مرحله‌ای است که از زمان انقلاب تا اوخر سال ۶۰ را در بر می‌گیرد. به نظر من، از زمان انقلاب به بعد، تحت تأثیر جو سیاسی شده و ایدئولوژی‌زده جامعه، کانون تا حدودی از وظایف و

نگاههای خود فاصله می‌گیرد. در درون کانون، هم گروههای سیاسی مخالف حزب توده هستند، هم طرفداران دیگر که صرفاً اهل قلم و ادب هستند. طرفداران حزب توده با نگاه "تسمه نقاله‌ای"، به قول آقای پاکدامن، می‌خواستند کانون را به خط حزب توده یا درسته بگویند مشی حزب توده درباره سازمانهای دموکراتیک بکشانند. البته این نگاه کمینترنی به سازمانهای دموکراتیک، در دیگر گروههای چپ نیز وجود داشت، اما غالباً طرفداران آنها در کانون بیشتر به اصول کانون پایبند بودند تا رهنمودهای گروهها و سازمانهای خود. بعد هم که ماجراه اختلاف درباره کمینترنی به سازمانهای دموکراتیک، در دیگر گروههای

به اختصار عرض کنم که دو نکته مهم دیگر در این بیانیه وجود دارد، یکی طرح موضوع "فرد" و ضرورت رشد و اعتلای آن در پرتو آزادی اندیشه و بیان است. اگر به سه عامل موجود در آن دوره جامعه ما توجه شود، اهمیت و جایگاه این تأکید بهتر فهمیده می‌شود.

۱ - در نگاه حکومت شاه، شاه است و رعایا، ارباب است و رعیت: در این نگاه فرد به معنای مدرن آن مفهومی ندارد.

۲ - در نگاه دینی، فرد در دل امت مستحیل می‌شود.

۳ - در نگاه تشکیلات چپ هم، باز فرد به مفهوم "مستقل" آن معنایی ندارد. همه چیز در تشکیلات و در جمع خلاصه می‌شود، "فرد" مطرح نیست.

اگر به این سه عامل توجه کنیم، می‌بینیم بحثی که در این بیانیه "درباره یک ضرورت" درباره "فرد" شده است، چقدر مهم است. حتی اگر این موضوع به صورت جنبی مطرح شده باشد. دو مبنی نکته مهم که می‌خواستم در این خصوص عرض کنم، بحث "تحمل" و "مدارا"ست. جالت توجه این که در این زمینه، مخاطبان بیانیه تنها دولتمردان و حکومت نیستند، بلکه سه گروه مخاطب وجود دارد، برای تحمل دیگری: ۱ - حکومت، ۲ - مردم، ۳ - اهل قلم، آنها توجه داشته‌اند که تحمل ناپذیری در فرهنگ ماست. نه تنها در دولت و حکومت، که در مردم و خود اهل قلم هم ریشه دارد. پس از، حدوداً دو سال، رژیم شاه اجازه فعالیت به کانون را نمی‌دهد و در فعالیتهای کانون وقفه ایجاد می‌شود.

دو مبنی مرحله، یا دو مبنی دوره کانون از حدود یک سال و نیم قبل از انقلاب، با سازماندهی "ده شب شعر" در انتستیتو گوتة آمان شروع می‌شود. یعنی دورانی که هیچ کسی کوچکترین تصویر از رفتن شاه ندارد. طی ده شب، در آن شرایط پلیسی، شخصت نفر از کانونیان برای ۵۰ هزار نفر - در هر شب - یا متن می‌خوانند یا شعر، و تحلیل و سخنرانی می‌کنند. این ده شب، نخستین بروز

علی و وسیع مخالفت با حکومت شاه است و این حرکت در روشنفکران جامعه بسیار مؤثر بود. البته برای این که حق را ضایع نکرده باشم باید بگویم که نخستین اعتراض فردی و بسیار مؤثر و قبل از این ده شب، نامه‌های سرگشاده آقای علی اصغر حاج سیدجوادی است. و این، پیش از آن است که "دکترین حقوق بشر" کارت‌تر مطرح شود. هر چند که جمله‌ای است معتبره، اما بد نیست یادآوری شود که برخلاف این گفته که گویا پس از طرح کارت‌تر، روشنفکران ایران دست به اعتراض زندن.

در مجموع، به اتفاق آراء تصویب شد. بعد هم هجوم مأموران آن گروه وزارت اطلاعات است به خانهٔ منصور کوشان و بردن اعضاً جمع مشورتی به یکی از ساختمانهای وزارت اطلاعات و بازجویی از آنان. حدود یک سالی در فعالیت کانون وقهه ایجاد شد و سپس دوباره شروع به فعالیت کردیم، و بعد موضوع نشست عمومی کانون مطرح شد که کمیته‌ای از طرف جمع مشورتی انتخاب شدند. تاریخ ۹ مهر ۷۷ را برای این نشست معین کرده بودیم که روز ۶ مهر، ما، اعضاً این کمیته به دادگاه انقلاب احضار شدیم و دو هفته‌ای بازجویی شدیم و سپس در ۷ آبان ۷۷، ما شش نفر عضو کمیته، یعنی: درویشیان، پوینده، کوشان، گلشیری، مختاری و من، نامه‌ای خصوصی به سید محمد خاتمی نوشتیم و به مختصر شرح م الواقع را توضیح دادیم. گفتم که این حق ماست که کانونی داشته باشیم و برای اهداف صنفی و فرهنگی مان فعالیت کنیم و... .

بعد، قتل‌های زنجیره‌ای بوقوع می‌پیوندد و دوستان نازینمان را از دست دادیم؛ و بقیهٔ موضوع را هم که کم و بیش از آن مطلع هستید. موضوعی که باید به آن اشاره کنم این است که در تمام این دوران، هیچکس روى استقلال کانون کوچکترین معامله‌ای نکرده و در خواستها و آرمانهای کانون یعنی آزادی بیان و اندیشه و نشر، بی‌هیچ حصر و استثناء، کوچکترین انحرافی بوجود نیامده است.

س: با توجه به توضیحاتی که درباره کانون نویسنده‌گان ایران دادیم، اگر بخواهید پیرامون کتاب "پاس و داس" صحبت کنید، چه خواهید گفت؟ مهمنترین نکات قابل ذکرتان چیست؟

ج: آن اکراهی که در اول بحث خدمت شما گفتم، در نظرتان باشد. چون سوال می‌فرمایید عرض می‌کنم، اولاً من در حوزهٔ روشنفکران ایران تا بحال چنین نوشتۀ‌ای را ندیده بودم که این همه پر از انها و تهمت و ناسرا و تحریف باشد. بی‌هیچ دلیل و مدرکی! و در این میان، از سنین سیزده - چهارده سالگی تا به امروز قهرمانی وجود دارد که قهرمان همهٔ فضول است و آن نویسندهٔ کتاب است. در این زمینه، این کتاب نظیر ندارد. دوم، اصولاً نگاهی است که در این کتاب وجود دارد، نگاه سیاه و سفید. یک طرف روشنفکران و طرف دیگر امنیت‌ها. و بعد هم به مقتضای غرض نویسنده، یک عده از این طرف می‌روند درون آن دستهٔ دیگر و بالعکس. آمد و شدی سیال و در خدمت نویسندهٔ کتاب. این که عده‌ای از روشنفکران ایران، سر و کارشان با مقامات امنیتی افتداد است یا می‌افتد و... یک واقعیت است. ما در جامعه‌ای زندگی می‌کیم که اصولاً از نگاه تمامیت‌خواهان حاکم، فرهنگ در مقولهٔ امنیت جای می‌کشد. در این خصوص تا بحال بسیار گفته شده است. بهترین نمونه‌اش، نامهٔ معروف سعید اسلامی به وزیر وقت اطلاعات است. نامه‌ای که روزنامهٔ "سلام" آن را چاپ کرد و باعث بسته شدنش شد و... اما این بحث را به مجموعهٔ مسائل

شد. یعنی مسائل درونی کانون و نظرات آن در سطح جامعه مطرح شد.

حتی پس از تصویب پیش‌نویس منشور، ما، "کمیتهٔ تدارک و برگزاری نشست عمومی کانون" که متشکل از: علی‌اشرف درویشیان، جعفر پوینده، منصور کوشان، هوشنج گلشیری، محمد مختاری، و من بود، آن را منتشر کردیم ("آدینه" به سردبیری منصور کوشان، تماسیم را چاپ کرد و "آبان" بخش‌هایی از آن را) و از همه خواستیم درباره آن نظر بدهند، حتی اگر در دورهٔ دوم کانون، صحبت از نمی‌کنند. یا این که، اگر در دورهٔ دوم کانون، صحبت از "خلاقه‌ای ایران" شده بود، ما در منشور کانون (سند شماره سه) از زبانهای متنوع کشور سخن گفته‌ایم و گفته‌ایم هر کس به هر زبانی که تکلم می‌کند حق دارد روزنامه و نشریه داشته باشد، کتاب منتشر کند و... یعنی از جایگاه یک نهاد فرهنگی و در حوزهٔ فرهنگ به مسائل جامعه‌مان نگاه کرده‌ایم.

شاید جالب باشد بدانید که اولین حرکت بیرونی جمع مشورتی، نامه‌ای است که در دفاع از سعیدی سیرجانی نوشتیم با امضای هفتاد نفر. آقای سیرجانی عضو کانون نبود و اصولاً با ما رابطه‌ای هم نداشت، اما کانون خود را موظف دانست که از او دفاع کند. آن هم در اوضاع ایران در فروردین ۱۳۷۳. بعد از این نامه، مسئولین وزارت اطلاعات آن زمان، سه نفر از دوستان ما؛ رضا براهنه، هوشنج گلشیری و محمود دولت‌آبادی را احضار کردند و چند ساعت با آنها بحث کردند، در واقع بازجویی کردند. شدیداً اعتراض کرده بودند و از آنها خواسته بودند که "این جمع باید امضاهای خود را پس بگیرد". بحث دوستان ما بر این محور چرخیده بود که سعیدی نویسنده است و ما از نویسنده دفاع کردیم. در حوزهٔ سیاسی وارد نشده‌ایم. گفته بودند که سعیدی از شما نیست، چرا دفاع کردید. که دوستان ما، به درستی، گفته بودند که مسألهٔ ما، بودن از ما و غیر ما نیست، ما از نویسنده، هر نظر سیاسی که داشته باشد، دفاع کردیم. در این جلسه، دوستان ما بسیار خوب پایداری کرده بودند و پس از طرح آن در جمع مشورتی، آرام آرام این موضوع "ما نویسنده‌ایم" و این که بینهایت در این مورد بنویسیم مطرح شد که فکر می‌کنم محمد مختاری از نخستین پیشنهادهندگان بود. و "متن ۱۳۴" حاصل این بحث‌هاست.

بعد، موضوع منشور کانون مطرح شد. نخست کمیته‌ای تشکیل شد و پیشنهادی اورده شد که به تأیید جمع مشورتی نرسید و بعد از آن کمیتهٔ دیگری تشکیل شد و این کمیته که اگر حافظه‌مان خطنا کند، متشکل بود از: رضا براهنه، هوشنج گلشیری، منصور کوشان، محمد مختاری، جعفر پوینده و من، متن پیش‌نویس منشور را تهیه کرد. شیوهٔ کار هم به این صورت بود که پس از تهیه متن پیش‌نویس، آن را در جمع مشورتی یعنی جلسه‌های یک ماه یکبار طرح کردیم. بنده بند آن به بحث گذاشته شد و همه با علاقهٔ فراوان، و اضافه کنم، با صمیمیت فراوان در آن شرکت می‌کردند و پس از حدود یک سال،

"دینای سخن" بودیم، گلشیری آمد و گفت که بد نیست جلسه‌ای بگذاریم برای نیما. طی جلساتی که برای این منظور تشکیل می‌شد، صحبت شد که مطلبی بنویسیم راجع به مشکل کاغذ و ادامهٔ صحبتها به موضوع سانسور کشیده شد و گفتم بینهایت بنویسیم درباره سانسور. بعد به این موضوع رسیدیم که حذف فرهنگی شده‌ایم و متنی تهیه شد به نام "گزارش اهل قلم" که گویا تحریر اولیه‌اش را شاملو به عهده داشت و به گفتهٔ مختاری، شاملو و دولت‌آبادی و مجابی و سپانلو و خود وی در تهیه این بینهایت حضور داشتند. بعد زلزلهٔ رودبار اتفاق می‌افتد و پنج نفر، یعنی رضا براهنه، هوشنج گلشیری، جواد مجابی، محمود دولت‌آبادی و سیمین بهبهانی انتخاب می‌شوند برای تماس با وزارت ارشاد و برگزاری جلسه‌های شعرخوانی و داستان خوانی به نفع زلزله‌زدگان، که موافقت نمی‌شود و پول جمع‌آوری شده به وزارت آموزش و پرورش برای ساختمان مدرسه داده می‌شود. البته بحث کانون و موضوع فعلی شدن آن، نخست در مجلهٔ گردون طرح شد و بعد هم آدینه و تکاپو... به آن پرداختند. در اینجا، من برای طولانی نشدن مطلب به بسیاری از مسائل نمی‌پردازم چون مختاری و دیگر دوستان در این باره گفته‌اند، و خود من هم در مصاحبه با مسعود نقره کار توضیح دادهام. در اینجا فقط به چند نکته درباره خصوصیات این دوره کانون می‌پردازم.

فالیت کانون در این دوره، تفاوت‌هایی با دوره‌های قبل داشت. در دوره‌های قبل، در ابتداءٔ هیأت به نام هیأت دبیران برای هدایت کارها... انتخاب می‌شد. در این دوره مطلقاً چنین نبود. تکیه اصلی بر روی حرکت و نوع حرکت بود، تا درست کردن تشکیلات. در واقع، تشکیلات امروز کانون حاصل یک کار جمعی تقریباً یازده ساله است. یعنی از سال ۶۷ تا سال ۷۷ (که نخست عمومی کانون را در منزل خانم بهبهانی تشکیل می‌دهیم) مطلقاً ما نه هیأت دبیران داریم نه سخنگو و نه نماینده. طی قریب به یازده سال، حدود صد نفر در حرکتی جمعی در زمینه‌های مختلف به بحث و جدل و تبادل نظر می‌پردازند، به یک وفاق جمعی می‌رسند، سپس نخست عمومی برگزار می‌کنند و هیأت دبیران انتخاب می‌کنند. با این که جمعی بیرون از جمع ما نبود که مدعی "کانون نویسنده‌گان" باشد، اما ما اسم "جمع مشورتی کانون نویسنده‌گان" را برای خود انتخاب کردیم تا نخست عمومی. در این دوره تصمیم گرفته می‌شود که کلیهٔ بینهایت‌ها و اعلامیه‌های کانون به اتفاق آراء تصویب شود. یعنی رأی اکثریت و اقلیت وجود نداشت.

در هر موردی با هم بحث و جدل می‌کردیم تا یکدیگر را قانع کنیم و به یک وفاق برسیم، آن هم طی این همه سال. گلشیری همیشه در جلسه‌های جمع مشورتی می‌گفت "داریم دموکراسی یاد می‌گیریم". در این دوره، آن جناب‌بندهای دوره‌های قبل وجود نداشت. در هر موضوعی ترکیب موافق و مخالف تغییر می‌کرد. همچنین در این دوره، تقریباً مجموع مسائل کانون در نشریاتی چون "گردون"، "تکاپو"، "آدینه"، فرهنگ و توسعهٔ طرح

بر عکس است. سرکوهی در این موضوع با گلشیری هم رأی بود و موافق حذف این مورد بود. اما، چیزی که باز سرکوهی نمی‌گوید این است که تمام این بحثها در اوابل کار مطرح شد و جمع مشورتی پس از آن که به یک نظر کم و بیش واحد رسید، به هنگام نوشتن پیشنویس منتشر، نه گلشیری و نه هیچکس دیگری از این موضوع دفاع نکرد. همه پذیرفته بودند. روحیه جمع ما، روحیه شنیدن حرف دیگران و انتخاب بهترین نظر بود. نه جنگ به اصلاح جناهها. سرکوهی چهره‌ای را که از گلشیری ترسیم می‌کند بسیار غیرممسئله نانه، غیرمنصفانه و به دور از حتی رفاقت اهل قلم است. رفاقت نه به معنای سروش گذاشتن، بلکه به مفهوم دیدن جایگاه و فعالیتها و زحمتهایی که دوستان ما برای کانون و اصول آن کشیده‌اند.

س: آقای سرکوهی مدعی است که هیأت دبیران کانون از رفرمیستهای منبه‌ی در انتخابات حمایت کرده است و این را از مواردی می‌داند که هیأت دبیران از چارچوب وظایف و اختیارات کانون خارج شده است و آن را پشت کردن به اعتماد اعضاء می‌داند. در این مورد چه می‌گویید؟

ج: البته سرکوهی صحبت از هیأت دبیران می‌کند ولی نه نام آنها را می‌آورد و نه دوره آنها را ذکر می‌کند. با ایماء و اشاره صحبت می‌کند. با این ایماء و اشاره‌ها و صحبتی که درباره مهاجرانی می‌کند، معلوم می‌شود که منظورش هیأت دبیران موقت است که بنده هم افتخار عضویت آن را داشتم. و این اتفاقاً مورد جالبی است. سرکوهی می‌داند که در خارج کشور، همه دوستان ما و خوانندگان کتاب، حضور ذهن خاصی درباره تاریخها... ندارند و احتمالاً هیچیک از خوانندگان کتاب هم به دهنشان خطور نخواهد کرد که اصل ماجرا از پایه بی اساس است. چون نمی‌توانند تصور کنند که کسی در نوشته‌ای چیزی را به کسی و کسانی نسبت بدهد که اصلاً وجود نداشته است. یعنی احتمالاً خواننده محترم کتاب، اصل "خبر" را می‌پذیرد اما در ذهن خود، راجع به این که کار ما درست بوده یا خیر، ارزیابی و تحلیل می‌کند. اما حقیقت این است که ما، هیأت دبیران موقت کانون (مشکل از: علی‌اشرف درویشیان، هوشنگ گلشیری، سیمین بهبهانی، شیرین عبادی، کاظم کردوانی، اعضای اصلی؛ و مهرانگیز کار، شهلا لاهیجی، ایرج کایلی، اکبر معصوم‌بیگی، کاوه گوهرین) در اسفند ۷۷ انتخاب شدیم تا آفر ۷۸ که مجمع عمومی کانون در اتحادیه ناشران برگزار شد. یعنی در این فاصله، اصلاً انتخاباتی در ایران انجام نشد (نه مجلس و نه ریاست جمهوری) که ما از رفرمیستهای مذهبی دفاع بکنیم یا نکنیم یا اعلامیه‌ای بدھیم یا ندھیم. باور می‌کنید که کسی روز روشن چنین دروغ بزرگی را اختراع بکند؟ به همین آشکاری! اما، برای آن که توضیح من کاملتر شود، دنباله ماجرا را عرض کنم

سرکوهی از آن بحثهایی که در ایران بود در زمینه بازاندیشی و نقد گذشته، چیز زیادی متوجه نشده است. اگر آن بحثها را درباره بود، چنین چیزی نمی‌نوشت. همین نگاه درباره کانون نویسنده‌گان هم دیده می‌شود. هر کسی حق دارد که فعالیت کانون یا موضع آن در دوره اول - یا هر دوره‌ای را - نقد کند. اما نقد آن دوران متفاوت است با وصل کردن کانون دوره اول به موضوع قدرت و... در بیانیه "درباره یک ضرورت" که در سال ۴۷، یعنی در اوج قدرت شاه و در نبود هیچ حرکت اعتراضی سازمانیافته و... منتشر شده، استناد شده است به اصل ۲۰ و ۲۱ متمم قانون اساسی و ماده‌های ۱۸ و ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر. نگاهی بینازید به این ماده در این ماده‌های مورد استناد کانون، از ادیها تصریح شده است. یعنی در آن موقع کانونیان به حکومت شاه گفته‌اند که حکومت شما به قوانین خودتان هم بی‌اعتناست و آن را رعایت نمی‌کند. گفته‌اند که طبق این مواد قانون اساسی حکومت شما و طبق این مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر که دولت شما امضاء کرده است، ما حق فعالیت داریم. اما، شما رعایت نمی‌کنید و... این حرکت برای مقابله با سرکوبهای رژیم بود نه برای اعلام وفاداری! به این متن نگاهی بینازید، ملاحظه می‌کنید که جزوی از آن شرایط دشوار، با تحفیز می‌گوید: "یک انسان انتقاد کند، باید مستدل و علمی به آن بپردازد و این که با یک ناسزا و دو سه جمله تحقیرآمیز تصویر کند" "رسالت" فرهنگی خود را انجام داده است. در تاریخ جنبش چپ ما، یک بخش آن، خوب یا بد، به بیزن جزئی و دیدگاههای او اتعلق دارد. نمی‌توان با بی‌مسئلیتی و کینه‌توزانه برخورد کرد. البته اصولاً به هیچکس نباید اینطور برخورد کرد.

من نه در گذشته و نه در امروز، نه با فداییان بودام و نه طرفدار آنها هستم، اما، هر چیزی به قول معروف حساب و کتابی دارد. اگر کسی می‌خواهد از بیزن جزئی و آثارش انتقاد کند، باید مستدل و علمی به آن بپردازد، نه این که با یک ناسزا و دو سه جمله تحقیرآمیز تصویر کند "رسالت" فرهنگی خود را انجام داده است. در خواننده کتاب که در خارج کشور است و از مسایل ایران امروز و ساز و کار سینمای ایران احتمالاً چندان آگاه نیست، خواهد گفت عجب، کیارستمی هم... به نظر من، بهرام بیضایی در قد و قواره بهترین کارگردان اروپایی ایستاده است و intellect موجود در فیلمهای او نظری سینمای درخشان سالهای هفتاد فرانسه و ایتالیاست. و از طرف دیگر، همه می‌دانیم که چه مشکلاتی بر بهرام بیضایی گذشته است. این یک طرف قضیه. اما چرا باید عباس کیارستمی را در آن قطب مخالف جای داد؟ کیارستمی چه سهمی در تفصیلات اعمال شده بر بیضایی دارد؟ چرا باید عباس کیارستمی را و نگاه زیبا و درخشان او به دورین را در قطب "امنیتی" ها جای داد؟ کیارستمی از افتخارات سینما و جامعه ماست. ما مدیون او و دیگر هنرمندان برجسته کشورمان می‌باشیم. چرا تهمت؟ چرا ناسزا؟ به کجا می‌خواهیم برسیم؟

این نگاه سیاه و سفید و نور و ظلمت (تحریفها و دروغهای آن را فعلًا کنار بگذاریم - نشان می‌دهد که

ضمایم

سندهای اول کانون - اردیبهشت ۱۳۴۷
بیانیه شماره یک

درباره یک ضرورت

به علی که ریشه‌های دور و دراز تاریخی و انگیزه‌های خاص مربوط به تضادهای دنیای کنونی دارد، در روزگار رفتار مقامات رسمی ایران نسبت به صاحبان اندیشه و ایداء هنری در دو جهت کاملاً متمایز سیر می‌کند و چنین می‌نماید که اگر مانع نباشد باز تا سالها در همان دو جهت سیر خواهد کرد:

یکی بپرورد و به کار گرفتن اندیشه‌های رام دست آموز، که زندگی و تکاپویی اگر دارند، همان در شیار مألف سنت و مقررات و عقاید پذیرفته شده است، با کم و بیش نازک کاری و آرایش و پیرایش که به هر حال هیچ چیز را در صورت موجود زمانه عوض نمی‌کند. سازمانهای عامله کشور، با توجه و دلسوزی مخدومان، گذشته از مال و مقام و افخارات، همه‌گونه امکانی را برای نشر و اشاعه مکرات دلخواه آثارشان در اختیار این گروه می‌گذارند.

دیگر ترس و بدگمانی و احیاناً کین‌توزی نسبت به اندیشه‌های پوینده راهگشا که نظر به افهای اینده دارد و فردا را نوید می‌دهد. درباره این گروه و غربات اضطراب آنگیز آثار و آرایشان، سعی همه در محدود داشتن و منزوی کردن و سریوش نهادن است، از طریق همه‌گونه سد و بند نهان و آشکار در زمینه‌های عملی و عرضه و انتشار، و اگر این همه در پارهای موارد مؤثر نیفتاد، یا قبول عام سایبانی مصنون از تعریض پدید آورد، آن وقت تظاهر به همداستانی است و تأیید و تحسین ریایی و سعی در ختنی کردن اندیشه با حفظ قالب کلام.

این رفتار دوگانه که آشکارا حقوق شناخته شده بشری را نقض می‌کند و کسانی را که نخواهند آزادی و آزاداندیشی خود را در مقام خرید و فروش بگذارند به خاموشی محکوم می‌دارد، در پس نقاب صلاح‌اندیشی و خیر اجتماع رشد فکری مردم و استعداد فکری آنان را نفی می‌کند، برخود آزادانه آراء و نقد سالم و باروری اندیشه و آثار هنری را مانع می‌گردد و محیط ساکن و درستهای به وجود می‌آورد که در آن اوهام و اباطیل جایگزین اشکال زنده ادب و فلسفه و هنر می‌شود. و این خسرانی بزرگ است، هم در سطح فرد و هم در سطح ملت.

در دنیایی که از طریق روزنامه و کتاب و فیلم و رادیو و تلویزیون، سیل اندیشه‌ها و مفاهیم گوناگون از فراز دیوار مرزاها و مقررات در وجودان مردم جهان سربریز می‌کند، هر ملتی موظف است که با آگاهی و بیش و اراده آزاد غذا روح خود را از این میان انتخاب کند و به کوشش فرزندان مبتکر و آزاداندیش خود، دیگران را بر سفره رنگین خود بنشانند.

و این جز با رج گذاشتن به اندیشه‌های نو، احترام به آزادی فکر و بیان و تأمین بی خدشة وسایل مادی نش

س: آقای سرکوهی مدعی است که هیأت دبیران از مهاجرانی حمایت کرده است و در کتاب "پاس و داس" به لحن سیاسی - این‌تلوزیک شدن بیانیه‌های رسمی کانون انتقاد شده است. آقای سرکوهی در ارتباط با آوردن جمله "به نام خداوند جان و خرد" در بالای بیانیه‌های رسمی کانون اعتراض دارد. از آنجا که این انتقاد از جانب برخی از روشنفکران و اهل قلم هم مطرح گردیده، می‌خواستیم بلدانیم شما در این مورد چه می‌گویید؟

ج: این انتقاد به دورهای است که من هم در هیأت دبیران موقت کانون بودم. همانطور که می‌دانید در این خصوص سه نامه سرگشاده در آن زمان نوشته شد. اولین نامه را آقای عباس معروفی نوشت، سپس نامه سرگشاده ۱۲ تن از اهل قلم و سروران بنده در خارج از کشور است و سپس قطعنامه مشترک هیأت دبیران "کانون نویسنده‌گان ایران در تبعید" و "انجمن قلم در تبعید" است. ما، یعنی هیأت دبیران موقت، بالاصله هر سه این نامه‌ها را در جمع مشورتی کانون که اگر حافظه‌ام خطأ نکند در منزل ما برگزار شد، خواندیم. هیچ کسی موافق آنها نبود که بر عکس. از آنجا که من به این نامه‌ها در مصاحبه با آقای نقره کار جواب داده‌ام، در اینجا تکرار نمی‌کنم. فقط بگویم که همین هیأت دبیران در مجمع عمومی بعدی کانون انتخاب شدند، یعنی نوعی وفاق در کانون وجود داشت. دیگر این که شما نگاه کنید به اعلامیه حقوق بشر انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹. از این اعلامیه عرفی‌تر و لایکتر وجود ندارد. دویست سال است که جهانی به دنبال این اعلامیه است. این اعلامیه، در مقدمه خود می‌گوید: "تحت توجهات ذات باریتالی" ما این حقوق را اعلام می‌کنیم. اوردن این جمله در آن به معنای این‌تلوزیک شدن یا غیرعرفی شدن آن نبود. بعد هم به این کلام فردوسی بیشتر توجه بفرمایید: "به نام خداوند جان و خرد".

س: می‌تواند حتی این تصمیم به اتفاق آراء در مجمع عمومی کانون اتخاذ شده باشد ولی این اتفاق نظر دلیلی بر درستی تصمیم نیست. آیا شما هم اکنون فکر می‌کنید آوردن آن جمله بالای بیانیه‌های رسمی کانون درست بود؟

ج: بله، درست بود. من فکر می‌کنم که تا حدودی دلایل خودمان را گفته‌ایم، اما این حق را برای همه قائلیم که انتقاد کنند. اما طرح این مسایل با چسباندن کانون به جناحی از حکومت و بردن مسایل آن در درون نگاه سعید امامی، نه واقعیت دارد و نه منصفانه است.

در آذر ۷۸، در مجمع عمومی کانون از اعضای اصلی هیأت دبیران موقعت به جز خانم عبادی که اصولاً نامزد نشد، همگی مجددًا انتخاب شدند به اضافه آقای دولت‌آبادی. از اعضای علی‌البدل هم خانمها کار و لاهیجی نامزد نشدند و اعضای علی‌البدل هیأت دبیران این دوره از این قرار است: ایرج کابلی، محمدعلی سپانلو، فریبرز رئیس دانا، ناصر زرافشان و اکبر معصومی‌بیگی. در این دوره، انتخابات مجلس ششم برگزار شد. آقای دکتر رئیس دانا در ائتلاف ملی - مذهبی‌ها شرکت کرد، که البته صلاحیتش تأیید نشد. که این حق رئیس دانا و هر کس دیگری است و خارج از مسایل کانون است. هم در "متن ۱۳۴" و هم در منشور کانون به صراحت ذکر شده است که کانون مسئول فعالیت جمعی خود است و هر فردی می‌تواند خارج از حوزه کانون، هر نوع فعالیتی که لازم می‌داند انجام دهد. به هررو، در یک مصاحبه مطبوعاتی ائتلاف ملی - مذهبی‌ها در پاسخ به سوال یک خبرنگار که پرسیده بود شما که می‌گویید "ایران برای همه ایرانیان" چرا از کانون نویسنده‌گان نماینده‌ای نیست. خانم مرضیه مرتاضی لنگرودی (همسر آقای دکتر پیمان) در جواب به نوعی می‌گوید که از کانون هم نماینده‌ای در این جمع هست و آن هم آقای رئیس دانست. پس از چاپ این مطلب در روزنامه، بالاصله سعی کردم با خانم پیمان تماس بگیرم موفق نشدم، با آقای دکتر پیمان تماس گرفتم و اعتراض کردم و ایشان گفت که فکر می‌کنم درست منعکس نشده است. دو روز بعد موضوع را در جلسه هیأت دبیران مطرح کردم و مفصلًاً درباره آن بحث کردیم و تصمیم گرفتیم که موضوع را در جلسه جمع مشورتی (که کماکان ما هیأت دبیران تشکیل می‌دادیم) مطرح کنیم و موضوع‌گیری کنیم. در این فاصله در روزنامه "ایران" مقاله مفصلی علیه کانون نوشته شد به نام "کانون نویسنده‌گان ایران، حزب یا صنف" با امضای شخصی به نام فرزین صادقی. اتفاقاً در این مقاله با استناد به اعلامیه ما در خصوص جنبش دانشجویی در تیرماه ۷۸ و موضوع شرکت آقای رئیس دانا در ائتلاف ملی - مذهبی‌ها، استدلال کرده بود که ما یک جمع صنفی نیستیم، بلکه سیاسی هستیم و کارکرد حزبی داریم و... تمام این مسایل در جمع مشورتی که آن روز در خانه هوشیگ گلشیری برگزار شد، مطرح شد و همه به اتفاق قبول کردند که ما پاسخ روزنامه "ایران" را بدھیم و آقای رئیس دانا هم تکذیبیه‌ای نوشت. که هر دوی این پاسخها در روزنامه "ایران" چاپ شد. و در این بین هم فهمیدیم که اصولاً چاپ این مقاله در روزنامه "ایران" از "بالا" آمده است. ملاحظه می‌فرمایید که در دوران هیأت دبیران موقت اصلاً انتخاباتی برگزار نشده است. در دوره بعدی هم ما موضع گرفته‌ایم و گفته‌ایم "تمام کوششها متوجه تحقق آرمان آزادی قلم و بیان و نشر و اندیشه برای همگان بی هیچ حصر و استثناء است".

اما سرکوهی هم به ما تهمت کذب می‌زند و هم می‌گوید ما، یعنی کانون، "سیاسی" شده‌ایم. خودتان قضاوی کنید.

با ارسال گزارش، عکس و خبر
اتحاد کار
را تقویت کنید.

و رشد فکری و فرهنگی جامعه ارتباط دارند، نمی‌تواند و نمی‌باید به هیچ شکلی تبدیل به ابزار یا محمول برای فعالیت هیچ جمعیت، حزب یا سازمان سیاسی خاصی شود.

۵ - همکاری با کلیه کانونها و انجمنهای مشابهی که بدون داشتن وابستگی به گروه، جمعیت، سازمان یا حزب سیاسی خاص، از آرمانهای عام آزادیهای فرهنگی و اجتماعی دفاع می‌کنند.

*

سند شماره سه

منتشر کانون نویسندگان ایران، مصوب مجمع عمومی ۴ آذر ۱۳۷۸

کانون نویسندگان ایران با توجه به روح عمومی بیانیه اول کانون (اردیبهشت ۱۳۴۷) و "موقع کانون نویسندگان ایران" (مصطفوی فروردین ۱۳۵۸) و با استناد به "متن ۱۳۴ نویسندۀ" (مهرماه ۳۷۳) اصول و مواضع زیر را اعلام می‌کند:

۱ - آزادی اندیشه و بیان و نشر در همه عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی بی هیچ حصر و استثناء حق همگان است. این حق در انحصار هیچ فرد، گروه یا نهادی نیست و هیچ کس را نمی‌توان از آن محروم کرد.

۲ - کانون نویسندگان ایران با هر گونه سانسور اندیشه و بیان مخالف است و خواستار امحای همه شیوه‌هایی است که، به صورت رسمی یا غیررسمی، مانع نشر و چاپ و پخش آراء و آثار می‌شوند.

۳ - کانون رشد و شکوفایی زبان فارسی و دیگر زبانهای متنوع کشور را از ارکان انتلای فرهنگی و بیوند و تفاهمند ایران می‌داند و با هر گونه تبعیض و حذف در عرصه چاپ و نشر و پخش آثار به همه زبانهای موجود مخالف است.

۴ - کانون با تک صدای بودن رسانه‌های دیداری، شنیداری و رایانه‌ای مخالف است و خواهان چند صدایی شدن رسانه‌ها در عرصه‌های فرهنگی است.

۵ - حق طبیعی و انسانی و مدنی نویسندۀ است که آثارش بی هیچ مانعی به دست مخاطبان برسد. بدیهی است نقد آزادانه حق همگان است.

۶ - کانون از حقوق مادی و معنوی، حیثیت اجتماعی و امنیت جانی، حرفاها، شغلی نویسندگان ایران دفاع می‌کند.

۷ - کانون نویسندگان ایران مستقل است. به هیچ نهادی (جمعیت، انجمن، حزب، سازمان و...)، دولتی یا غیردولتی، وابسته نیست.

۸ - همکاری نویسندگان در کانون با حفظ استقلال فردی آنان بر اساس اهداف این منتشر است.

۹ - کانون نویسندگان ایران با اشخاص و نهادهایی که همکاری با آنها به اصول و مواضع کانون مغایر نباشد در زمینه حقوق، اهداف و آرمانهای مندرج در این منتشر همکاری می‌کند.

دموکراتیک انقلاب ایران در جهت حراست از آزادیهای فردی و اجتماعی و کمک به رشد و اعتلای فرهنگی جامعه و تحکیم پایه‌های وحدت ملی با بهره‌گیری از امکانات خلاقیت فرهنگی همه گروههای ایرانی، اصول زیر را به عنوان موقع خود اعلام می‌دارد:

- ۱ - دفاع از آزادی اندیشه و عقیده برای همه افراد و گروههای عقیدتی و قومی بدون هیچ حصر و استثناء. هر کس می‌تواند افکار و عقایدی که خود می‌پسندد داشته باشد و هیچ فرد یا گروه یا مرجعی مجاز نیست افکار و عقاید خود را بر دیگران تحمیل و یا از ابراز عقیده و برخورد آزادانه افکار و عقاید جلوگیری کند.
- ۲ - دفاع از آزادی بیان و نشر و اشاعه افکار و عقاید و آثار فکری (هنری، فرهنگی، فلسفی، و...) با استفاده از کلیه وسائل ممکن.

در اجرای این اصل، کانون نویسندگان ایران:

الف - با هر گونه ممیزی (سانسور) در زمینه بیان افکار و عقاید و نشر آثار فکری، هنری، فرهنگی، فلسفی، و...). مبارزه کرده، انحلال ادارات و سازمانهایی را که به صورت آشکار یا پنهان، عامل اجرای ممیزی (سانسور) باشند، و منعیت احیای آنها را به هر شکل و بهانه و عنوان که باشد، خواستار است.

ب - با هر گونه محدودیت و سانسور در کاربرد وسایل انتشار و اشاعه و ارائه آثار فکری (هنری، فرهنگی، فلسفی، و...) مبارزه می‌کند.

ج - به منظور استفاده انتلای فرهنگی جامعه، خواستار آزادی آموزش و پژوهش است. و با هر گونه محدودیت و سانسور در این زمینه مبارزه می‌کند.

د - هر گونه استفاده انتصاری از رسانه‌های گروهی را منافی انتلای فرهنگی و رشد آگاهی جامعه می‌داند، و خواستار استقلال نظام عمومی خبری و اطلاع‌رسانی، به ویژه رادیو تلویزیون، از منافع خصوصی و دولتی است.

۳ - مبارزه با هرگونه تبعیض و استثمار فرهنگی در اجرای این اصل، کانون نویسندگان ایران:

الف - هر گونه تجاوز آشکار، یا پنهان به حقوق فرهنگی گروههای عقیدتی و خلقهای ایران را مانع انتلای فرهنگی جامعه و عامل تضعیف پایه‌های وحدت خلاق ملی می‌داند و با آن مبارزه می‌کند.

ب - معتقد است که قوانین و مقررات نشر و توزیع آثار فکری (هنری، فرهنگی، فلسفی، و...) نباید منافی حقوق مساوی و معنوی پدیدآورندگان آثار مذکور باشد، و روابط میان مؤلفان و مصنفان آثار فکری (هنری، فرهنگی، فلسفی، و...) و ناشران یا سازمانهای اجرایی کشور باید بر اساس قانون یا مقررات عادلانه باشد که با مشارکت نمایندگان کانون و دیگر گروههای مؤلفان و مصنفان آثار فکری (هنری، فرهنگی، فلسفی، و...) تدوین گردد.

۴ - استقلال کانون از همه جمیعتها، احزاب و سازمانهای سیاسی اعم از مستقل یا وابسته به هر نوع نظام حکومتی. کانون ضمن آن که موظف به دفاع از کلیه حقوق و آزادیهایی است که با آزادی اندیشه و بیان و نشر،

و تبادل افکار و آثار ممکن نیست. مردم و سازمانهای عامله کشور، خاصه همه کسانی که با اندیشه و ابداع سر و کار دارند، باید بیاموزند که بیان و اندیشه دیگران را، خواه موافق یا مخالف، تحمل کنند و آزادی را به خود محدود ندارند، دایه و قیم و از آن بدتر گزمه نباشد. چه آزادی اندیشه و بیان در فطرت آدمی است و هیچ جبر و تحکیم قادر بر محو آن نیست. آزادی اندیشه و بیان تجمل نیست، ضرورت رشد آینده فرد و اجتماع می‌باشد. و بر اساس همین ضرورت است که "کانون نویسندگان ایران" که شامل همه اهل قلم - اعم از شاعر و نویسنده و متنقد و نمایشنامه‌نویس و سناریوی‌نویس و محقق و مترجم - می‌گردد، تشکیل می‌یابد و فعالیت خود را بر پایهٔ دو اصل زیرین آغاز می‌کند:

۱ - دفاع از آزادی بیان با توجه و تکیه بر قوانین اساسی ایران - اصل ۲۰ و اصل ۲۱ متمم قانون اساسی - و اعلامیه جهانی حقوق بشر، ماده ۱۸ و ماده ۱۹ آن.

از آزادی بیان شامل همه انواع آن اعم از کتبی و شفاهی یا به کمک تصویر است، یعنی نوشته، نوشته چاپی، سخنرانی، نمایش، فیلم، رادیو و تلویزیون. هر کس حق دارد به هر نحوی که بخواهد آثار و اندیشه‌های خود را رقم زند و به چاپ برساند و پخش کند.

مقامی که رعایت این حق از او مطالبه می‌شود قوای سه گانه کشور است و همه صاحب‌قلمانی که در راه به دست آوردن و صیانت این حق می‌کوشند، می‌توانند با قبول مفاد این بیانیه در کانون نویسندگان نامنویسی و شرکت کنند.

۲ - دفاع از منافع صنفی اهل قلم بر اساس قانون یا قوانینی که - در حال یا آینده - روابط میان مؤلف و ناشر یا سازمانهای عامله کشور را به نحوی عادلانه معین و تنظیم کند.

کانون نویسندگان ایران از همه صاحب‌قلمانی که به این دو اصل معتقد بوده، حاضرند در راه جان بخشیدن به آنها بکوشند، دعوت می‌کند تا گرد کانون فراهم آیند و مساعی پراکنده خود را برای رسیدن به مقصد هماهنگ سازند.

*

سند شماره دو

موقع کانون نویسندگان ایران (مصطفوی فروردین ۱۳۵۸)

کانون نویسندگان ایران با توجه به ماده ۱۸ و ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر، و ماده ۱۸، ۱۵، ۱۴ و ۲۲ میثاق بین‌الملل حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ملل متحد، با استناد به بیانیه اول کانون مورخ اردیبهشت ماه ۱۳۴۷ خورشیدی، با توجه به مفاد گزارش هیأت دیبران موقت کانون به مجمع عمومی مورخ ۳۱ اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ خورشیدی، و با الهام از آرمانهای

عملهای بسیاری داشته باشند بدون این که هویت مستقل هر یک زیر سئوال رود و یا به برنامه و سیاست آن طمه وارد آید.

روند استقرار سوسيالیسم نه امر حکومتها، که کار توده‌هاست و تنها با مداخله و مشارکت همه جانبه آنها در امور جامعه میسر است. اعتقاد به دموکراسی و حقوق دموکراتیک توده‌ها جزئی از سوسيالیسم است و سوسيالیسم و دموکراسی جدایی ناپذیرند. سوسيالیسم سیستمی دموکراتیک است که از دموکراسی بورژوازی فراتر می‌رود و دموکراسی اقتصادی را نیز شامل می‌شود. سوسيالیسم استقرار کامل دموکراسی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. دموکراسی سوسيالیستی که حقوق نیروی کار و زحمت را در مقابل قدرت سرمایه تضمین می‌کند، مخصوصاً تصمیم‌گیری و مشارکت و نظارت کامل این نیرو در برنامه‌ریزی و پیشبرد امور جامعه است. یکی از موارد این دموکراسی، حق متشکل شدن و تحزب است. پلورالیسم سیاسی یکی از مبانی دموکراسی اجتماعی است که ایده حزب واحد طبقه کارگر و یا حزب واحد برای ساختمان سوسيالیسم را زیر سئوال قرار می‌دهد.

یک طبقه اجتماعی هرچند که همواره خصوصیات عده و بارز طبقاتی اش را حفظ می‌کند، ولی به عنوان یک مجموعه زنده، پویا و فعال، دائماً در حال حرکت، تغییر و دگرگونی است. شرایط زمان و مکان و عوامل درونی و بیرونی بر آن تأثیر می‌گذارد و قشریندیهای مختلفی را در درون یک طبقه ایجاد می‌کند. به همین جهت است که احزاب، سازمانها و گروهها و عناصر معتقد به سوسيالیسم به عنوان راه رهایی جامعه از بحران عمومی آن، با وجود اعتقاد به حقانیت یک طبقه و همنظر بودن در بروز رفت از نظم متفاوتی دارند، متفرقاند و راه برداشتهای تئوریک متفاوتی را ایجاد می‌کنند. برای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی متفاوتی را برای رسیدن به هدف مشترکشان ارائه می‌دهند. سازمانهای چپ با درکهای متفاوت از سوسيالیسم و راه مبارزه اجتماعی برای رسیدن به آن، هر کدام می‌توانند بخشی از طبقه کارگر را نمایندگی کنند. این نمایندگی ممکن است در عمل و در انتخابی آزادانه و آگاهانه از سوی طبقه نبوده باشد، ولی از جنبه نظری، هر یک از آنها بخشی از تمایلات اجتماعی این طبقه را بازتاب می‌دهند.

هیچ یک از عناصر و یا گروههای چپ حقیقت مطلق را در دست ندارد و نمی‌تواند ارائه دهنده مدل کاملی برای جامعه باشد. در مدل سابق از سوسيالیسم، نتیجه وجود حزب واحد طبقه کارگر، نفی آزادی، دموکراسی و مشارکت توده‌ای در امور بوده است. در همه سیستمهای تک حزبی، چه در نمونه‌های سرمایه‌داری و چه در مدلهای

توده‌ای برای سرنگونی رژیم و جهت دادن به آن برای جلوگیری از جایگزین شدن یک دیکتاتوری دیگر بحای حکومت فعلی در دستور کار خود قرار دهدند.

اگر نیروهای هودار سوسيالیسم در سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار نظام آتی نقش و وزن قابل ملاحظه‌ای نداشته باشند، رژیم جایگزین هر فرست و امکان دیگری برای بسیج توده‌ای و قدرت‌گیری نیروهای سوسيالیسم در جامعه را سد خواهد کرد و جامعه ایران بدون دگرگونی بنیادین در مسیر تاکنوی خود به حرکتش ادامه خواهد داد. حرکت در جهت استقرار سوسيالیسم روندی خود به خودی نیست. این جهت‌گیری مستلزم داشتن برنامه و بسیج اکثریت نیروی جامعه حول آن است که هیچ نیروی سرمایه‌داری حاکم امکان آن را فراهم نخواهد ساخت.

اتحاد چپ نقل مؤثری است تا نیروهای بالقوه و بالفعل سوسيالیسم را یاری رساند تا مشکل شوند، در معادلات سیاسی جامعه نقش ایفا کند و تلاش کنند که در روند مبارزه با جمهوری اسلامی در کنار گروههای اجتماعی دیگر، جایگاه بایسته را در توازن قوای نیروهای جامعه به دست آورند. اتحاد چپ می‌تواند در پیوند با مبارزات جاری ولی پراکنده نیروهای سوسيالیسم، آنان را در اتخاذ تاکتیکهای مؤثر، در ایجاد تشکلهای مستقل، در همکاری و اتحاد آنها، در رسیدن به یک پلاتفرم و برنامه سیاسی و تبلیغ آن در جامعه و در ایجاد یک بلوک چپ به عنوان محور اصلی مبارزه جامعه با جمهوری اسلامی یاری رساند.

پراکنده چپ و کم تأثیر بودن حرکت و اقدامات آن، بخشی از بحران چپ ایران است. حضور بخشی از این نیرو در تبعید و دوری آن از مبارزات جاری اجتماعی، تأثیرات از هم پاشیدگی سیستم سوسيالیستی سابقاً موجود و نبود پاسخ قاطع برای برخی از اشکالات شناخته شده این مدل از سوسيالیسم، شکست نیروهای چپ در ایران و تأثیرات نظری، سیاسی و تشکیلاتی آن، وجوده دیگری از بحران چپ‌اند و مانع در راه همگرایی و اتحاد مجدد آن که باید مورد بحث قرار گیرند و راه حل‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی متفاوتی را برای رسیدن به هدف مشترکشان ارائه می‌دهند.

نگرش به این سوالات و پاسخهای ارائه شده برای آنها، چپ را به گروههای متفاوتی تقسیم می‌کند که جمع شدن همه آنها در یک چارچوب واحد را غیرممکن می‌سازد. ایده اتحاد چپ به هر قیمت به عنوان یک مجموعه واحد، نه تنها ممکن نیست، که زیان بار است و به فعالیت بخش های مختلف چپ لطمه زده و نیروی آن را بیشتر معطوف به مبارزه درونی می‌کند. هر بخش از چپ باید تلاش کند تا خود را در یک مجموعه مشکل کند. این ائتلافهای بزرگ چپ می‌توانند همکاریها و اتحادی

طرحی برای اتحاد نیروهای چپ

با توجه به ضرورت تلاش برای غلبه بر پراکنده موجود در میان نیروهای مختلف چپ، و با توجه به این که تاکنون هم حرکتهایی در این راستا راجه بخشی جریانات و افراد صورت گرفته است، طرح مقدماتی زیر که توسط یکی از اعضای کمیسیون روابط عمومی سازمان تهیه و مورد بحث و بررسی واقع شده، از جانب این کمیسیون برای بحث و اظهار نظر نیروهای چپ و عموم علاقمندان راهی شود. با این امید که این بحثها و تلاشهای می‌شود، برای این نیروهای چپ و عموم علاقمندان از جاری به تهیه و تحقق طرح مشخصی در مورد همکاری و همگرایی و اتحاد نیروهای چپ منجر شود.

کمیسیون روابط عمومی

بحران چپ ایران با ویژگیهای خود از تأثیرگذاری این نیرو بر روند رویدادهای جامعه کاسته است و چپ را در توازن قوای نیروهای مؤثر در مبارزات عملأ جاری در ایران به حاشیه راند. است.

بحران چپ ابعاد گوناگونی را در بر می‌گیرد و شامل جنبه‌های مختلف نظری، سیاسی و تشکیلاتی است. این جنبه‌ها در پیوند ارگانیک با هم بوده، بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. بنابراین هر یک از زوایای این بحران که مورد بحث قرار می‌گیرد، لازم است که جنبه‌های تئوریک، سیاسی و تشکیلاتی آن را در همان محدوده مورد نقد و بررسی قرار داد و به ابهامات و مضللات آن پاسخ گفت.

پراکنده یکی از جنبه‌های مختلف چپ در پاسخگویی به همه معضلات و وظایف، مانع از تأثیرگذاری مؤثر چپ بر روند مبارزات جاری در جامعه شده است. غیر از دو نمونه وحدت، که سازمان ما حاصل آن است، انشعاب و از هم گسیختگی روند غالب و هنوز جاری در مناسبات درونی و بیرونی سازمانهای چپ ایران بوده است که چپ را به عنوان یک نیروی مؤثر اجتماعی به حاشیه راند. است.

در سالهای گذشته، به دلایل مختلف، تشکل چپ جدیدی در ایران شکل نگرفته است و هنوز این وظیفة نیروها و سازمانهای چپ موجود است که چپ را برای سازمانیابی و تقویت چپ ایجاد کنند. پیش از یک برآمد انقلابی در ایران، قطبی شدن جامعه و در یک راستا قرار گرفتن اولویتهای مبارزاتی نیروهای چپ و نزدیکی و همکاری آنان زیر فشار حرکت توده‌ای و الزامات شرایط حاکم بر جامعه، لازم است که نیروهای چپ نزدیکی و اتحادی آگاهانه و با برنامه را برای نقش داشتن در مبارزات

کمیته‌ای مشترک از نمایندگان این سازمانها انجامیده و آنجا که حتی بر برنامه‌ای برای آینده جامعه ایران به توافق دست یافته، از فعالیت‌های مشترک در دفاع از خواسته‌های عام دموکراتیک جامعه و یا اقدامات انتراضی مقطعی در دفاع از حقوق افراد و یا گروههای اجتماعی و اشای جمهوری اسلامی در این زمینه‌ها، فراتر نرفته است. ضعف اصلی این اتحادها همواره عدم سازماندهی مناسب و لازم برای برنامه‌های تنظیم شده و به توافق رسیده بین آنها بوده است. برنامه این اتحادها عموماً در جهت رسیدن به یک نظم نوین در جامعه و یا حداقل، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار نظامی دموکراتیک در ایران بوده ولی سازماندهی برای اجرای چنین برنامه‌هایی در حد اقدامات روزمره که نهادها و مجتمع کوچکتر برای برنامه‌های محدود و کوتاه مدت خود در نظر می‌گیرند بوده است. به همین دلیل است که توافقهای به زحمت به دست آمده سازمانها و نهاد مشترک نمایندگان آنها، از حد انجام چند اقدام دفاعی و "دموکراتیک" فراتر نرفته و با بحثهای فرسایشی اعضاي آن، که اهداف متفاوتی را از این تجمعها دنبال می‌کنند، یا از هم پاشیده و یا به نامی بی عمل و غیر مؤثر تبدیل کرده و تشکیل دهنده‌گان آن را به فکر تشکیل جمع جدیدی ولی با همان درک و به همان روال انداخته است.

با استفاده از تجارب گذشته، با درس گیری از تلاشهای به نتیجه نرسیده تاکنوی و با غلبه بر مشکلات شناخته شده، باید تلاش مجددی را در جهت متحدد کردن نیروهای چپ انقلابی به پیش برد. این اتحاد باید در ساختار، تعیین پلاتiform، خط مشی و سیاست و در روابط درونی، مناسبات خود با دیگر نیروها و با کل جامعه، معتقد به اصول دموکراتیک باشد. این اتحاد سازمانها، مجتمع و افراد را در بر می‌گیرد بدون آن که استقلال و هویت سازمانی، گروهی و فردی اعضاي تشکیل دهنده‌اش را محظوظ یا در خود مستحیل کند. این اتحاد فراتر از اعضاء و سازمانهای تشکیل دهنده‌اش خواهد بود که داوطلبانه نظم و اتوريته و سیاست و برنامه عمل آن را پذيرفته‌اند و در جهت تحقق آن می‌کوشند. اين اتحاد می‌تواند توسط دو یا چند سازمان سیاسی و یا مجموعه وسيعترى به عنوان جمع مؤسس شکل بگيرد، راه همکاري نیروهای چپ انقلابی اعم از مشكل در سازمانهای سیاسی و یا غير از آن را می‌گشاید.

اهداف، پلاتiform، سازماندهی، حق رأى و ميزان آن، حقوق و وظایف و میزان اتوريته هر يك از شركت‌کننده‌گان در اين اتحاد، خود از اولين مباحث بنيانگاران آن خواهد بود که بر اساس اصول دموکراتیک و توافق جمع، به نتیجه گيری و جمع‌بندی خواهد رسيد.

تجربه تاکنوی جمع شدن سازمانها و همکاری آنها در يك مجموعه و يا براساس يك پلاتiform نشان مى‌دهد که حصول يك پلاتiform مورد توافق جمع، کاري پيچيده و مشكل نيسى و امكانپذير است. سازمانهای چپ انقلابی به رغم برخی ادعاهای در زمینه اختلافات اساسی بر سر مسائل مربوط به سوسیالیسم و راه رسیدن به آن، در عمل برنامه‌های بسیار متفاوت از هم برای جامعه ایران اراهه نداده اند و وجه غالب این برنامه‌ها هم در جهت استقرار يك دموکراسی پایدار در جامعه از طريق انقلاب اجتماعی، تأمین آزادیهای فردی و اجتماعی، حقوق کارگران، زنان، مليتها و جنبشهاي اجتماعی مردم ایران و مشارکت توءه مردم در امور جامعه است. اختلافات این سازمانها در جهت ساختمان سوسیالیسم و يا راه رسیدن به سوسیالیسم نیز بیشتر سیاسی است تا برنامه‌ای. یعنی که رسیدن به يك پلاتiform بر سر مسائل مورد توافق و بازگذاردن موارد مورد اختلاف و کار در زمینه آن امکان‌پذير است و تجارب گذشته نیز آن را اثبات می‌کند.

اما اختلافات واقعی نیز بین این سازمانها وجود دارد که مانع وحدت یا اختلاف واحدی از آنهاست. يکی از مهمترین این اختلافات، درک متفاوت از دموکراسی در رابطه درون این سازمانها و رابطه آنها با یکدیگر و کل جامعه است. از آنجا که دموکراسی و سوسیالیسم جدایی‌ناپذیرند، عدم پذیرش دموکراسی و یا درکهای بسیار متفاوت از حقوق دموکراتیک جامعه و نیروهای آن، مانع مهمی در راه وحدت و یا اتحاد بزرگ سازمانها، گروهها و عناصر چپ محسوب می‌شود. این مانع را به راحتی نمی‌توان از پیش پا برداشت و اختلاف با این نیروها به زمان و تحولات آینده بستگی خواهد داشت.

مانع دیگر، نام سازمانی و گروه‌بندیهای موجود و تلاش برای حفظ آنهاست که غالباً و به طور مجازی خود را در اختلاف بر سر مفاهیم عام تئوریک و درکهای متفاوت از ساختمان سوسیالیسم و نیروهای آن نشان می‌دهد. اختلاف و بحثهایی که تغیری عده در يك پلاتiform برای آینده کوتاه مدت و میان مدت جامعه ایران ایجاد نمی‌کند و به برنامه، سیاست و سازماندهیهای کامل‌امتفاوتی در این زمینه نمی‌انجامد. اینگونه اختلافات که يکی از موانع وحدت سازمانهای سیاسی این طیف بوده است، با طرح موجود و حفظ استقلال هر يك از شرکت‌کننده‌گان در این اتحاد قابل حل است و مانع بزرگی در جهت همگرایی محسوب نمی‌شود.

پیشبرد يك برنامه سیاسی به سازماندهی مشخص و مناسب خود نیاز دارد. تجربه تاکنوی همکاری سازمانها، حتی آنجا که بر سر پلاتiform مشخصی به توافق رسیده‌اند، از حد اتحاد عملهای موردي بر سر مسائل قطعی جامعه ایران فراتر نرفته است. اينگونه همکاریهای مشترک حتی آنجا که به سوسیالیستی سابق، دموکراسی وجود نداشته است.

وجود احزاب مختلف و آزادی فعالیت سیاسی، خود ترمیزی در مقابل اعمال دیکتاتوری در جامعه است. بنابراین، ایده حزب واحد و طرز نوین طبقه کارگر، با درک از سوسیالیسم دموکراتیک در تنافض است. نیروهای سوسیالیسم می‌توانند در احزاب مختلف متشکل باشند و برای راهیابی به سوسیالیسم ایده‌های متفاوتی داشته باشند. تلاش تاکنوی برای تقویت چپ و تبدیل کردن آن به يك وزنه در معادلات سیاسی جامعه، در وجه عده ناظر بر وحدت سازمانهای چپ و رسیدن به حزب فراگیر چپ بوده است. وحدت سازمانی را نایاب از دستور کار خارج کرد و هر آنجا که امكان آن وجود داشته باشد باید از آن استقبال کرد و در تحقیق آن کوشید. اما وحدت سازمانی و یا جذب فعالین منفرد به درون تشکلات سیاسی در جهت ساختن يك چپ متحد و قوی، در شرایط کنونی کارساز نیست و لازم است تا طرح جدیدی برای اتحاد و تقویت چپ در اولویت کار قرار گیرد. تجربه نشان می‌دهد که هر وحدت سازمانی راهی دشوار است، انرژی زیادی را مصروف می‌دارد، اما نتیجه آن هنوز با غلبه بر پراکندگی در جنیش چپ فاصله زیادی دارد و در نهایت نمی‌تواند اکثریت عناصر و آحاد چپ را شامل شود. طرح يك اتحاد وسیع و دموکراتیک از نیروهای چپ انقلابی با تلاش برای وحدت‌های سازمانی در تضاد نیست. این اتحاد و روند شکل گیری آن خود عرصه‌ای است که به شناخت بیشتر و کار مشترک نیروها و تقویت زمینه‌های وحدت سازمانی یاری می‌رساند.

طرح اتحاد چپ انقلابی، اتحاد سیاسی نیروهای آن، اعم از احزاب، سازمانها، گروهها و عناصر منفرد در يك سازماندهی واحد و ساختاری است که استقلال هر يك در آن حفظ گردد ولی جمع آنان سیاست و خط مشی واحدی را بر اساس يك پلاتiform، برای يك دوره خاص و يا رسیدن به يک هدف مشخص به پیش ببرد. در مسیر این حرکت می‌توانند افراد و گروههای دیگری به آن پیوندند و يا از آن جدا شوند. نیروهایی از این مجموعه ممکن است وحدت کنند و به سازمان واحدی تبدیل شوند. ساختار و يا برنامه کار ممکن است مورد بازنگری قرار گیرد و يا تکمیل شود. اما آنچه مهم است و به این ساختار امکان حرکت و رشد می‌دهد، ایجاد يك سیستم تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی برای تمام این مجموعه، با داشتن اتوريتهای بالاتر از تک نک آحاد آن است. سازمانی که سازمانها و گروهها و افراد داوطلبانه در آن حضور دارند، پلاتiform و ساختار و حقوق و وظایف آن را تعیین کرده‌اند، در برنامه ریزی و اجرای تصمیمات آن مشارکت دارند و آن را می‌پذیرند.

آغاز مباحث کنگره

فتح باب

با به مصوبه کمیته مرکزی سازمان دور جدید مباحث تدارک کنگره آغاز شده است . طبق معمول همه کنگره ها سؤال محوری حول برنامه سیاسی سازمان دور می زند . به عبارت روشنتر تحلیل ما از شرایط سیاسی و روند های آن چیست و بر اساس این تحلیل چه برنامه سیاسی را در دستور کار دور آئی فعالیت های خود قرار می دهیم . در چند سال گذشته تحلیل های سیاسی و مواضع سازمان یک روند ثابتی را نشان می دهد . بدین معنی که تحولات آئی و سریع در جامعه، ما را بدبان خود نکشیده و یکشبیه تحلیلهای ما را زیر و رو نکرده است . اکنون مدتها است که هر دو سال یکبار کنگره ای تشکیل می شود و پیرامون مسائل سیاسی و برنامه عمل سازمان بحث می شود . کنگره آینده نیز ادامه و تداوم کنگره قبلی خواهد بود .

تحولات چند سال اخیر به ویژه پس از دوم

خرداد سال ۱۳۷۶، بر مباحث درون اپوزیسیون رژیم اسلامی پیرامون حکومت ، جناح های آن و چگونگی برخورد به این تحولات تاثیرات غیر قابل انکاری گذاشت . طبعا در درون ما نیز این مباحث برانگیخت . مخالفت های بسیاری با این بمباران ها صورت گرفت . نهایتاً شکنندگی حکومت طالبان و سنگینی بمبارانها باعث شدتاً حکومت قرون وسطائی افغانی وبویژه نیرو های شمال به سرعت جای خالی طالبان به سرعت فروبریزد و نیروهای اپوزیسیون طالبان را پرکنند . اگر چه امریکا خواستار حضور طالبان در حکومت ائتلافی آینده افغانستان بود، ولی سیر حوادث و پوشالی بودن حکومت طالبان که تنها بر زور سرنیزه استواربود، کنترل وقایع را از دست امریکا و متحدین اروپائی وی خارج کرد . فشار امریکا برای تشکیل یک حکومت ائتلافی نهایتاً به تشکیل کفرناس بن انجامید و امریکا موفق شد یک چهره مورد اعتماد خود را در راس دولت ائتلافی قرار دهد . همچین حضور یک نیروی حافظ صلح مورد موافقت قرار گرفت و قرار شد تا جامع بین الملی کمک های مالی قابل توجهی برای بازسازی افغانستان در اختیار دولت افغانستان و نیروهای بین الملی قرار دهد . سقوط طالبان در منطقه تاثیرات معینی بدبان خود داشت . در اولین نیروهای ارتش امریکا برای مدت نامعلوم در خاک افغانستان مستقرخواهند شد .

همزمان روابط امریکا با کشورهای تاجیکستان و ازبکستان گسترش یافته و نفوذ سیاسی امریکا به ضرر کاهش نفوذ سیاسی روسیه افزایش خواهد یافت . کشورهای اسیای مرکزی و بویژه کشور های عضو اتحاد شوروی سابق از این مسئله استقبال می کنند . امریکا با حضور مستقیم در افغانستان و داشتن نفوذ سیاسی و پایگاه نظامی در همسایه های

فروع دین ۱۳۸۱

۲۱

شمالی ایران، محاصره جمهوری اسلامی را کامل تر می کند . سقوط طالبان در ایران تاثیر دوگانه داشت . از یکسو بمباران های امریکا و سقوط دولت طالبان با کمک نیروهای امریکا و اروپا ، به تمایلات ضد امریکائی در ایران و جهان اسلام دامن زد . از سوی دیگر سرعت سقوط حکومت طالبان، نشان داد که تا چه حد حکومت های دیکتاتوری مذهبی شکننده و توخالی است و فاقد هرگونه پشتیبانی مردمی است . این واقعه این تصور را دامن زد که در ایران نیز حضور یک عامل پر زور خارجی قادر به تغییر معادلات و سقوط حداقل جناح خامنه ای خواهد بود . همین نتیجه گیری باعث شد تا برخی از جناح های اپوزیسیون با دادن آدرس تروریست ها در تهران، بطور غیر مستقیم امریکا را به مداخله نظامی در ایران تشویق کنند . این سیاست به درستی از سوی بخش عمده اپوزیسیون ایران مورد انتقاد قرار گرفت . دلالت متعددی بر نادرستی این سیاست می توان بر شمرد وی مهمندین آن این است مردم بهای این تهاجم نظامی را باید پیردازند و امپریالیسم امریکا هیچگاه مدافعانه خلق دیگر کشور ها نبوده است

تحولات ایران

پس از پیروزی اصلاح طالبان در انتخابات مجلس تمام ارگان های انتخابی در جمهوری اسلامی ، در اختیار اصلاح طالبان قرار گرفت . از همین زمان جناح خامنه ای تهاجم همه جانبه خود را آغاز کرد و حلقه محاصره جناح اصلاح طالبان راقدم به قدم تنگتر نمود . تهاجمات با بستن روزنامه ها آغاز شد . در ادامه به جنبش دانشجویی تهاجم آورده و فالین این جنبش دستگیر و راهی زندان شدند . روزنامه نگاران و نویسندهاگان را دیکال جناح اصلاح طلب نیزیکی پس از دیگر سر از زندان ها در آوردند . سپس نوبت به نمایندهاگان مجلس رسید . همزمان به پشت جبهه اصلاح طالبان، نهضت ازadi و حمله به پشت جبهه اصلاح طالبان، نهضت ازadi و ملی - مذهبی ها هم در دستور قرار گرفت . در یک تصویر روش جناح خامنه ای باستن روزنامه ها و فرستادن روزنامه نگاران به زندان بخشی از امکانات تبلیغی جناح مقابل را زوی گرفت . سپس با تهاجم به جنبش دانشجویی و نیروهای را دیکال جناح اصلاح طالبان ، سعی در سرکوب و ایجاد رعب و وحشت در انها کرد . همزمان با دستگیری وسیع نیروهای ملی - مذهبی و نهضت آزادی ، اصلاح طالبان را از نیروی ذخیره ایدئولوژیک و انسانی پشت سر خود محروم ساخته است . آخرین پرده تاکنونی این تهاجم سعی در بی اعتبار کردن کامل مجلس و خارج کردن تربیون مجلس از دست آنها است .

البته این سیاست موفق نمی شد اگر اصلاح طالبان در مقابل تهاجمات جناح خامنه ای ، حداقل برای دفاع از موقعیت خود مقاومت می کردند . اما این مقاومت با ماهیت این نیرو ناهمخوان بود و به همین دلیل هم علیرغم اعتراضات وسیع طرفداران و دوستداران این جناح به سیاست "ارامش فعل" علا

جنگ برعلیه تروریسم جهانی ، اعلام کند که نقش ژاندارمی دنیا را بر عهده داشته و به هر گوشه جهان که صلاح تشخیص دهد لشکرکشی خواهد کرد . بالاصله نیز با اعزام ناوگان و نیرو به دریای عمان و اقیانوس هند ، بمباران افغانستان را آغاز کرد . امروزه امپریالیسم امریکا با پشتیبانی مشروط اروپا می کوشد تا با استفاده از جو روانی عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر نفوذ خود را به بیشترین حد ممکن گسترش دهد و دولت ها و حکومت های را که باب میل خود نمی بینند را به بهانه مبارزه با این از سوی وزارت دفاع امریکا منتشر شده است که در آن ۶۳ سازمان و کشور به عنوان تروریسم یا حامی تروریسم آمده است . حداثه ۱۱ سپتامبر همچنین تاثیر مستقیمی نیز بر اقتصاد در حال بحران جهان سرمایه داری داشت . اگر چه نشانه های آغاز دور جدید بحران اقتصادی بویژه در این تراویث هایی ایجاد شد ، ولی حداثه ۱۱ سپتامبر این درامریکا دیده می شد . سرمایه داری نیز کوشید تا با پرسوه را تشديد کرد . سرمایه داری نیز کوشید تا با استفاده از شرایط روانی ۱۱ سپتامبر بخشی از سیاست های ضد کارگری خود بویژه اخراج های وسیع را پیش برد .

منطقه

در سطح منطقه آغاز بمباران های سنگین امریکا در افغانستان ، واکنش های مباحث برانگیخت . مخالفت های بسیاری با این بمباران ها صورت گرفت . نهایتاً شکنندگی حکومت طالبان و سنگینی بمبارانها باعث شدتاً حکومت قرون وسطائی طالبان به سرعت فروبریزد و نیروهای اپوزیسیون افغانی بویژه نیرو های شمال به سرعت جای خالی طالبان را پرکنند . اگر چه امریکا خواستار حضور طالبان در حکومت ائتلافی آینده افغانستان بود، ولی سیر حوادث و پوشالی بودن حکومت طالبان که تنها بر زور سرنیزه استواربود، کنترل وقایع را از دست امریکا و متحدین اروپائی وی خارج کرد . فشار امریکا برای تشکیل یک حکومت ائتلافی نهایتاً به تشکیل کفرناس بن انجامید و امریکا موفق شد یک چهره مورد اعتماد خود را در راس دولت ائتلافی قرار دهد . همچنین حضور یک نیروی حافظ صلح مورد موافقت قرار گرفت و قرار شد تا جامع بین الملی کمک های مالی قابل توجهی برای بازسازی افغانستان در اختیار دولت افغانستان و نیروهای بین الملی قرار دهد . سقوط طالبان در منطقه تاثیرات معینی بدبان خود داشت . در اولین نیروهای ارتش امریکا برای مدت نامعلوم در خاک افغانستان مستقرخواهند شد .

همزمان روابط امریکا با کشورهای تاجیکستان و ازبکستان گسترش یافته و نفوذ سیاسی امریکا به ضرر کاهش نفوذ سیاسی روسیه افزایش خواهد یافت . کشورهای اسیای مرکزی و بویژه کشور های عضو اتحاد شوروی سابق از این سه هزار نفر در امریکا شد ، ضمن متأثر کردن تمامی مردم جهان و حکومیت یکپارچه تروریسم توسط جهانیان ، به حکومت امریکا فرصت بی نظیری را داد تا به بهانه

تحولات سیاسی جهان

از فاصله کنگره چهارم در تابستان ۱۳۷۸ تا کنون در عرصه جهانی چند واقعه مهم که به یکدیگر وابسته بودند رخداده است . اولین آن پیروزی جورج دبیو بوش در انتخابات ریاست جمهوری امریکا و بقدرت رسیدن جمهوری خواهان در این کشور است . این پیروزی بدبان خود ورود جناح های هژمونی طلب افراطی به دستگاه حکومتی امریکا را به ددبان داشت . حداثه ۱۱ سپتامبر و عملیات تروریستی خونینی که باعث کشته شدن بیش از سه هزار نفر در امریکا شد ، ضمن متأثر کردن تمامی مردم جهان و حکومیت یکپارچه تروریسم توسط جهانیان ، به حکومت امریکا فرصت بی نظیری را داد تا به بهانه

سراپایی دستگاه اجرائی کشور را دربرگرفته است و رشوه خواری و دزدی به امروز عادی در ادارات و دستگاه ها یدولتی ایران تبدیل شده است. استفاده مقامات حکومتی و نزدیکانشان از موقعیتی های شغلی و چاپول و غارت ثروتها می بخشد. در که پدیده "آقازادها" را زبانزد مردم کرده است. در این شرایط بحرانی بخش عمده ای از زحمتکشان و کارگران در فقر به سر برده و با مشکلات شدید معیشتی دست به گریان هستند.

در فاصله یک سال و نیم گذشته نیروهای انتظامی و پاسداران به تجمعات گوناگون کارگران حمله کرده و با ضرب و شتم و دستگیری فعالین کارگری، دست به سرکوب حرکت های اعتراضی آنها زده اند. تعرض به تجمعات دانشجویی و دستگیری وسیع فعالین جنبش دانشجویی، صدور احکام محکومیت طولانی مدت برای آنها، بدون آنکه با اعتراض و اقدامات بازدارنده جناح اصلاح طلبان همراه باشد، ادامه دارد. دستگیری نیروهای مذهبی و محاکمات انها پشت درهای بسته، که با سکوت مطلق خاتمی و اعتراضات بسیار کمرنگ برخی از اصلاح طلبان روبرو شد، نشان می دهد که تا چه حد محدوده نیروی خودی از نظر دو جناح حکومت محدود است.

تجربه این دوره همچون تجربه چند سال اخیر نشان داده است که جناح های رژیم در سرکوب هر نیرویی که کوچکترین تحولی در ساختار نظام فعلی را دنبال کند، هم نظرند و هم آهنگ عمل می کنند. در سند کنونی سازمان پیرامون نتیجه گیری نهایی مده است :

"در شرایط حاضر، مبارزه ما علیه کلیت رژیم جمهوری اسلامی است. اختلافات و رقابت‌های موجود فی مابین جناحهای درونی این رژیم، موجب همراهی و یا حمایت ما از این یا آن جناح نخواهد بود. در این شرایط که جناح مسلط و ارتجاعی تر رژیم با توصل به همه اقدامات سرکوبگرانه و حتی زیر پا گذاشتن برخی قوانین و مقررات خود این رژیم، خواستار حفظ وضع موجود و مانع هرگونه تحولی به نفع توده هاست. هر جناح حکومتی به ازای اقدامات و سیاستهای خود نیز بطور مجزاً مورد برخورد و اشغالگری قرار می گیرد."

طبعی است که این حکم امروز بیش از یکسال گذشته سندیت دارد. تجربه این مدت نشان داد که هیچ یک از جناح های رژیم قادر به ایجاد دگرگونی و تحول در جامعه نیستند. مجموعه رژیم با همه تناقضات درونی خود در هر حال حاضر مانع اصلی تحقق آزادی و دمکراسی در ایران است. مبارزه اصلی ما با کلیت این رژیم است. تناقضات جناح های رژیم واقعی است. این تناقضات در زمینه هایی هیچگاه حل نمی شود و در زمینه هایی بسته به شرایط اجتماعی کمرنگ خواهد شد. اما تعییری در ماهیت این رژیم نخواهد داد.

به این ترتیب باید اذعان داشت که در زمینه تحلیل سیاسی، علیرغم تحولات با اهمیت در سطح

هنوز بسیار زوداست که ختم جناح اصلاح طلبان را اعلام کرد. هنوز سه سال از دوران ریاست جمهوری خاتمی و دو سال از کار مجلس ششم باقی مانده است. هنوز این جناح می تواند به اعتبار این امکانات امید هایی را در بین مردم دامن زند. به هر حال مردم خواستار تغییرات هستند. جناح خامنه ای هیچ تغییر یار نمی پذیرد و بشدت در مقابل این خواست مردم مقاومت می کند. این جناح اصلاح طلبان را به دلیل طرح رفرم در حکومت اسلامی، تحمل نمی کند و سعی دارد تا بطور کامل ضمن بی اثر کردن آنها، ایده رفرم در حکومت اسلامی را نیز کاملاً بی اعتبار کند. از سوی دیگر در این چند سال اخیر اصلاح طلبان نقش سوپاپ اطمینان را برای حکومت اسلامی ایران بر عهده داشته و نارضایتی مردم، که می توانست به انجارهای اجتماعی بیاجامد، را به نفع و عده های رفرمیستی خود سرپوش گذاشته اند. جناح خامنه ای از چنین امکانی برخورد نیست و محو کامل اصلاح طلبان از فضای سیاسی ایران، آنها را مستقیماً در مقابل مردم قرار خواهد داد. ایا در این صورت این جناح ترجیح نمی دهد تا در آینده شکلی بسیار تعديل یافته و کمرنگ از اصلاح طلبان را در کنار خود داشته باشد؟

تحولات یکسال و نیم گذشته این ارزیابی را به دست می دهد که مبارزات مردم در اشکال گوناگون ادامه یافته است. جنبش دانشجویی پس از یک دوره سکون مجدداً به جنب و جوش آمده است. مبارزات کارگران ادامه یافته و روز به روز اشکال رادیکال تر به خود می گیرد. جنبش جوانان در شهر ها به بهانه های مختلف چون مسابقات فوتبال یا مراسم چهارشنبه سوری و حتی مراسم مذهبی ابعاد وسیعی یافته است. مبارزه زنان برای کسب حقوق انسانی خود ادامه دارد. اعتراضات اقشار گوناگون کارمندی همچون کارمندان شهرداری ها و غیره وسیع شده است. معلمان که نیروی بیش از یک و نیم میلیون را شامل می شوند به حرکات اعتراضی روآورده و زمینه رشد سازمان های مستقل در بین آنها بسیار زیاد است. و این همه در شرایطی است که خاتمی و اصلاح طلبان بالانقطاع دعوت به "آرامش فعال" می کردد.

به این اعتبار می توان گفت که در فاصله یکسال و نیم گذشته تغییر اساسی در ساختار حکومتی ایران رخ نداده است. در این مدت جناح خامنه ای تهاجم اورده و موفق به عقب راندن جناح یافته و مردم ناگزیر به مبارزات خود ابعاد وسیعی خواهند بخشید.

بحran اقتصادی در فاصله یکسال و نیم گذشته بهبود نیافته که تشید شده است. ورود نیروی جوان به بازار کار از یک سو و اخراج های وسیع در صنایع از سوی دیگر، جامعه مارا با یک بحران بیسابقه بیکاری و روبرو کرده است. دولت فاقد هرگونه برنامه برای حل این بحران است. در حالیکه سیاست خصوصی سازی و فروش صنایع دولتی به بخش خصوصی بر این بحران دامن م یزند. فساد عظیمی

سیاست عقب نشینی آرام بدون بازگشت از سوی این جناح دنبال شد. جناح خاتمی بربایه موقعیت دورنی خود در ساختار حکومت مذهبی ایران و با تکیه بر تعادل نیرو در بالا به قدرت نرسیده است. مداخله مردم در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ و خواست مردم در نشان دادن اعتراض خود در مقابل کاندیدای رسمی، خاتمی را به صندلی ریاست جمهوری رساند. به دیگر سخن منبع قدرت این جناح نه روابط درونی و جایگاه هر فرد در ساختار حکومت دینی که متکی به مردم بود. مقاومت در برابر تهاجم جناح خامنه ای با ابزار روابط درونی ناممکن است، چرا که این روابط در مقابل جناح رقیب بسیار ناپیز است. بر عکس اگر جناح خامنه ای از پشتیبانی توهد ای برخوردار بود. مقاومت در مقابل تهاجم جناح خامنه ای تهباها مراجعة به مردم و استفاده از پشتیبانی آنها امکان پذیر نبود. ولی این اقدام به معنی قدرت دادن به مردم و کاستن از قدرت دستگاه مذهبی است. ایا در این صورت این جناح ترجیح نمی دهد تا در آینده شکلی بسیار تعديل یافته و کمرنگ از اصلاح طلبان را در منشاء قدرت خود، ترتیب خاتمی نمی خواست تا به منشاء قدرت مردم، مراجعه کند و به همین دلیل در لحظات بحرانی سعی می کرد با مذکوره در بالا و پشت پرده و بلوف زنیهای سیاسی، مسئله را حل و فصل کند. تداوم این سیاست باعث شد تا جناح خامنه ای که در ابتدا از پشتیبانی توهد ای جناح مقابله وحشت داشت، به ناتوانی این جناح در استفاده از این قدرت پی برد و پس از دو سال تحمل و کجدار و میریض، تهاجم کامل خود را برای بارگیری مجلس و دولت از جناح اصلاح طلبان آغاز کند و تا آنجا پیش رود که نماینده گان مجلس را به اتهام سخنرانی پشت تربیون مجلس به زندان بفرستد. به این ترتیب می توان گفت که در فاصله یکسال و نیم گذشته تغییر اساسی در ساختار حکومتی ایران رخ نداده است. در این مدت جناح خامنه ای تهاجم اورده و موفق به عقب راندن جناح اصلاح طلبان و به همان نسبت محدود کردن حوزه فعالیت و نفوذ آنها شده است. جناح اصلاح طلبان ضمن حفظ ارگانهای اجرائی و مقننه سعی می کند تا با تعییر تاکتیک و مقاومت بیشتر، از این حد کنونی عقبت روند. تعادل قوا در این مدت بطور نسبی به نفع جناح خامنه ای تغییر کرده است. ولی این به معنی از دست دادن همه چیز توسط اصلاح طلبان نیست. نفرت و بیزاری مردم از جناح خامنه ای به حدی است که هنوز این شانس را به اصلاح طلبان می دهد که در نقش ناجی حکومت مذهبی از سقوط کامل وارد معادلات سیاسی در ایران شوند. تجربه اخیر دعواهای مجلس و قوه قضائیه و عقب نشینی خامنه ای در مقابل مقاومت جدی مجلس، نشان داد که قدرقرتی جناح خامنه ای هم حدی دارد. اصلاح طلبان نیز دریافتند که می توانند با مقاومت جدی تر، عقب نشینی خود را محدود کنند.

پراکندگی چه کرده ایم؟ تقریباً هیچ یا بسیار کم چرا؟ در فاصله دو کنگره اگر چه تلاش‌هایی بیش از گذشته در سطح اپوزیسیون و بویژه جنبش چپ برای نزدیکی بیشتر و غلبه بر پراکندگی صورت گرفت ولی همچنان کارنامه کل اپوزیسیون در این مورد بسیار ناچیز است. عوامل موثر در این پراکندگی غالباً شناخته شده هستند و بارها از سوی عناصر تشکیل دهنده اپوزیسیون به آنها در مناسبت‌های گوناگون اشاره شده است. اما متناسبانه علیرغم خواست اجزای اپوزیسیون بر پایان بخشیدن به پراکندگی، این جمع هنوز توانسته است حتی در مجموعه‌های محدودتری، که نزدیکی های بیشتری بایکدیگر دارند، گرد آید. دوری این جمع ها از ایران و عدم انکالاس مبارزه مردم در درون این اپوزیسیون، جان سختی دستگاه نظری گذشته و ناتوانی تحلیل درست از شرائط سیاسی و اجتماعی در ایران و در نهایت جان سختی روحیه عدم تحمل دیگری و عدم رشد رفتار دمکراتیک در مناسبات سیاسی از موانع مهم در نزدیکی نیرو های اپوزیسیون می باشد.

مؤخره

به نظر من بخش سیاسی قطعنامه فعلی سازمان همچنان به روز است. می توان اصلاحات چندی بر آن نوشت و تحولات دوساله فاصله دو کنگره را در آن وارد کرد. به رشد جمعیت جوان و به دنبال آن گسترش جنبش جوانان شهری باید اشاره کرد و نقش آن را در مبارزات آتی مردم بر علیه رژیم دید. اما این تحولات، جامعه ایران را زیرورو نکرده است (مگر تا زمان کنگره اتفاق نامتنظره ای رخ دهد). جهت عمومی تحولات همان است و جهت عمومی سیاست ما نیز مبارزه با کلیت رژیم اسلامی حاکم بر ایران می باشد.

این بخش وظائف است که باید بسط داده شود. بویژه مسئله شکل‌گیری یک آلتنتاتیو. این به این معنی نیست که با نوشتمن چند خط و تاکید بر لزوم شکل‌گیری آلتنتاتیو مسئله حل می شود. در این زمینه سند سیاسی فعلی جمله لازمه را دارد. مسئله در این است که ما چه سیاست مشخصی را در این زمینه اتخاذ می کنیم و چه قدم های جدی برای آن بر می داریم؛ برای این کار به نظر من باید درابتدا به چند سوال اساسی پاسخ دهیم:

۱ - نزدیک ترین نیرو ها به ما چه کسان هستند؟

۲ - دورترینها کدامند؟

۳ - نقاط اشتراک و افتراق ما چیست؟ کدام یک قوی تر است؟

پاسخ به سوالات بالا به ما نشان خواهد داد که چه موانع وجود دارد که ما را از نزدیکی و مبارزه مشترک باز می دارد و به ما امکان خواهد داد تا راه حل‌هایی برای حل این موانع جستجو کنیم.

بحث ادامه دارد ...

خواست بود که مردم را به رای دادن به خاتمی و حمایت از وی در سالهای بعد کشاند. بخشی از مردم در خاتمی و جناح وی آلتنتاتیوی برای حکومت موجود می دیدند و امیدوار بودند که با حمایت از وی، از درون حکومت، آلتنتاتیو خود را جانشین جناح خامنه ای کنند. بخشی از مردم نیز اگر چه به شعار های خاتمی اعتقادی نداشتند ولی امیدوار بودند که با کمک نیروی اصلاح طلبان، جناح خامنه ای را عقب برانند. اما ماهیت جناح خاتمی به آن ها اجازه نمی داد تا این خواست مردم را متحقیق کنند. چند سال لازم بود تا "واقعه خاتمی" ناتوانی های خود را به نمایش گذارد و به تدریج به سمت انزوا گام بردارد. انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۰ و عدم حضور بیش از یک سوم واجدین شرائط پای صندوق های رای و با شناختی که از ترتیب رای دهنگان وجود دارد، این امکان را به دست می دهد که بگوئیم در آستانه سال ۱۳۸۰ نیمی از مردم ما اعتمادی به خاتمی نداشتند. و امروز پس از گذشت هشت ماه، یقیناً این روند کاهش اعتماد ادامه داشته است.

- مردم به دنبال نیاز به یک آلتنتاتیو، به یک جناح حکومتی که فکر می کردند آلتنتاتیو است، روی اوردن. ارزیابی مردم از جناح حکومتی امروز تغییر کرده ولی نیاز مردم به یک آلتنتاتیو بر جای خود باقی است. باید دقت کرد که این تغییر دید نسبت به خاتمی با خود سرخورده‌گی و نالایدی بخشی از مردم را به همراه خواهد داشت. حکومت اسلامی در طول بیست و سه سال گذشته کوشیده است تا از شکل گیری هرگونه آلتنتاتیو در مقابل خود جلوگیری کند. تا کنون نیز در این سیاست نسبتاً موفق بوده است. اپوزیسیون این حکومت، علیرغم وسعت خود، چنان پراکنده است که قادر نیست تاثیری چندان در روند تحولات ایران بگذارد.

ما در سند سیاسی کنونی سازمان موقعیت اپوزیسیون را چنین توضیح داده ایم: "اپوزیسیون جمهوری اسلامی همچنان پراکنده و فاقد نفوذ توده‌ای و اهمهای لازم برای دخالت در روند مبارزات جاری مردم است. گسترش جنبش مردم و تضادهای درون حکومت، دگرگونیهایی در وضعیت و صف‌بندی طفیل نیروهای اپوزیسیون ایجاد کرده است. این واقعیت نیز وجود دارد که بخشی از اپوزیسیون به دنبالهای ای از یک جناح حاکمیت و انکار نقش مستقل اپوزیسیون در تحولات سیاسی جامعه کشیده شده و بخش دیگری بی تأثیر از این تحولات، چشم بر روند کنونی بسته و نقش منفعانه در مقابل آن داشته است".

تحولات اخیر در اپوزیسیون نیز تاثیرات معین خود را گذاشته است. امروزه بخشی از اپوزیسیونی که به دنبال روی از حکومت کشیده شده بود، به بیهوده بودن این سیاست پی برده و می کوشد تا موضع مستقل از جناحهای حکومت در مقابل تحولات ایران اتخاذ کند. اما پراکنده گی همچنان بر جای خود باقی است. ما در این دوره برای غلبه بر این

جهان و منطقه، تاثیرات آنها در ایران محدود بوده و ارزیابی سیاسی کنگره گذشته ما با برخی اصلاحات همچنان درست است.

اگون باید دید ماجه سیاستی را بر پایه این ارزیابی اتخاذ کرده ایم. بخش وظائف سند کنونی سازمان بسیار کلی است و جهات عمومی را نشان می دهد.

- مبارزه برای جدائی دین از حکومت و

مخالفت با هرگونه حکومت مذهبی.

- ایجاد رابطه مؤثر و فعال با جنبش توده‌ای و کوشش برای شکل‌گیری جنبش مستقل مردم. این جنبش از سازمانیابی تشکلهای مستقل کارگران، زنان، دانشجویان، جوانان ... حول خواستها و مطالباتشان و پیوند میان آنها شکل خواهد گرفت.

- دفاع از مطالبات جنبشهای اجتماعی و جنبش توده‌ای (شامل آزادیهای وسیع سیاسی، اجتماعی، فردی، حقوقی، فرهنگی، آزادی بیان و عقیده و نشر و تشكیل احزاب) و تلاش برای تعمیق و تحقق این خواستها.

- تلاش برای شکل‌گیری یک آلتنتاتیو دموکراتیک - انقلابی در مقابل جمهوری اسلامی.

خواست جدائی دین از حکومت، یک خواست اولیه و پایه ای است که تا زمان سرنگونی حکومت دینی در ایران به قوت خود باقی است. این خواست مرز ما را بآن دسته از اپوزیسیون که معتقد به امکان وجود یک حکومت مذهبی متعدل و دمکرات در ایران می باشد، متمایز می کند. تبلیغ دائمی جدائی دین از حکومت، کار روی زمینه های تئوریک این مسئله و کوشش در جهت تبلیغ هر چه وسیعتر این شعار وظیفه دائمی و بلا انقطاع ما تا زمان سرنگونی حکومت مذهبی است.

موارد ۲ و ۳ در چارچوب وظائف جاری هر سازمان سیاسی چپ و دمکرات می باشد. به ویژه آن که انجام این وظایف قبل از هر چیز به نزدیکی با این جنبش ها و حضور مستقیم در آنها برمی گردد. امروزه برای سازمان مانکه در خارج از کشور فعالیت می کند، انجام این وظیفه طبعاً با محدودیت های معینی روبرو است. اما ما در هر شرایطی باید از شکل گیری سازمانهای مستقل توده‌ای که کارپایه رشد و گسترش دمکراسی در جامعه و ابزار اولیه اعمال خود حکومتی مردم می باشد، دفاع کرده و آن را تبلیغ کنیم.

باید در کنگره آتی پیرامون موارد بالا و اولیتها تصمیم گیری صورت گیرد. به ویژه جایگاه مبارزه ما برای تحقق جدائی دین از حکومت، در فعالیت های تبلیغی سازمان باید تدقیق شود.

اما بند چهارم از وظایفی است که میبایست به آن توجه بیشتری می شد. شکل‌گیری یک آلتنتاتیو از اهمیت بسیاری برخوردار است:

- روزی آوردن مردم به خاتمی ناشی از فقدان یک آلتنتاتیو جدی و موثر در زمانی بود که مردم به تدریج از قدرت حاکم دور می شدند. نارضایتی عمومی می بایست جائی متبلور می شد. همین

فراغیگر از سوی کارگران جهان و مهمتر از همه از طرف کارگران آمریکاست که باید این سیاست عملی گردد. این خواست زمانی ممکن‌پذیر است که یک اپوزیسیون قدرتمند در کشورهایی که حمله به افغانستان را رهبری می‌کنند، خواهان قطع بمبارانها و خروج نیروهای خارجی از افغانستان گردند. و تا زمانی که این خواست از سوی کارگران آمریکا پاسخ مثبت نگیرد در عمل رژیم فوق ارجاعی و تمامیت‌خواه طالبان است که پر و بال می‌گیرد.

نمونه "مالویناس" (فالکلند) تجربه خوبی است که باید به آن توجه نمود. "جنیش برای سوسیالیسم" با همراه شدن با دیکتاتوری نظامی در اثنای جنگ و تحریک احساسات شووپیستی آرژانتینیها توانست که به یک نیروی توده‌ای در آرژانتین تبدیل گردد و بعد از سقوط دیکتاتوری نظامی بکصد هزار آرژانتینی را در استادیوم فوتیال جمع نمود تا قدرت خود را به رخ چپ بین‌المللی بکشاند. اما این تظاهر هیچ چیزی را ثابت نکرد و تاریخ نشان داد که پایه‌گذاری نادرست هر اقدامی نتایج نادرستی را نیز به دنبال خواهد آورد. این تجربه باید آینده رفتار حزب کارگر پاکستان نسبت به انفاقات پیرامون خود باشد.

اگر ما نیز در "اردوی نظامی دیکتاتور" و بخوان "اردوی نظامی طالبان" خود را مستحیل کنیم شاید به یک نیروی توده‌ای تبدیل گردیم، اما این روش برخورد معنایی جز پذیرش تمامی راه و رسم و وزیریهای طالبان به دنبال نخواهد آورد. و شما خیلی خوب این راه رسم‌ها را می‌شناسید.

در این اواخر یک نفر از من سؤال نمود که چرا با وجود ۲۱ سال فعالیت گروه "تلاش" و ۴ سال مبارزه حزب کارگر پاکستان، هنوز ما نتوانسته‌ایم به یک قدرت توده‌ای تبدیل شویم. در حالیکه گروه‌های جدید‌تأسیسی وجود دارند که به این موقعیت دست یافته‌اند؟

به این دوست گفتم حق با توست اما باید توجه کنی که این گروه‌های جدید همه متحجر و بنیادگرا هستند و اگر ما نیز بخواهیم از جنس آنها گردیم ماهم توده‌ای خواهیم شد. ریش می‌گذارم و به مردم اعلام می‌کنم که خدا به من قدرت ویژه‌ای داده که مسائل و مشکلات شما را حل نمایم. خدا به من این نیرو را داده که بیمارانتان را شفا دهم. به آنها بگویم صبور باشید و غیر از دعا هیچ کاری نکنید و تنها به عبادات پنجگانه‌تان در روز اکتفا نمایید. آنوقت من هم محبوبیت توده‌ای پیدا خواهم کرد. به من رای خواهند داد و به پارلمان وارد خواهیم شد. به آن دوست گفتم که همه چیز ممکن‌پذیر است به شرطی که چشمت را بیندی و دانش و آگاهی را به پستویی پرتاب نمایی. دنباله رو بوده و بنیادگرایی را ترویج کنیم.

اگر روند تاریخ، امروز با ما نیست اما تعییر خواهد یافت و ایده‌های ما قدرت خواهند یافت. با ایده‌های درست است که ما رشد خواهیم یافت.

بقیه در صفحه ۲۵

همگام و شانه به شانه با طالبان برای نایبودی امپریالیسم آمریکا می‌باشد و در این رویارویی، بربرت طالبان را در مقابل بربرت امپریالیسم آمریکا نماینده پیشرفت و به چالش طلبیدن می‌پندارد.

سؤال اول ما اینست که این چه نوع تحلیلی از

طالبان است؟ چگونه "لیگ" توانسته به چنین فرمولیندی دست یابد؟ اجازه بدھید که نگاهی به چند نمونه تاریخی از چنین نگرشی در جنیش چپ داشته باشیم:

استالینیستها در سال ۱۹۳۰ در کنار فاشیستها

برای شکست قطعی سوسیال‌دموکراتی آلمان می‌جنگیدند. نتیجه چه شد؟ پیروزی فاشیست‌ها نه تنها شروع جنگ جهانی دوم، بلکه حمله به اتحاد شوروی را به دنبال داشت.

حزب توده ایران در سالهای ۱۹۷۰ با این تئوری

که خمینی نماینده نیروهای ضدامپریالیست است این باور را داشت که کمونیستها باید با او متحد گردد. همین هدف را هم دنبال کردند. شاه سرنگون شد و خمینی به پیروزی رسید و نتیجه چه شد؟ رژیم مذهبی حاکم، رهبران همین حزب را به دار آویخت و منوعیت حزب توده و حذف نیروهای چپ دیگر را بوجود آورد. امروز،

۲۲ سال پس از این اتحاد شوم میان کمونیستها و بنیادگرایان مذهبی، چپ پایگاه اجتماعی خود را ایران را

از دست داده است. این مسئله با وجود تلاشهای فدایکارانه بسیاری از نیروهای چپ ایران برای راهیابی و ارتباط با

توده‌های مردم ایران همچنان ادامه دارد.

ایا بنیادگرایان مذهبی نیروی ضدامپریالیستند؟

این سؤال است که ما هرروز و هر لحظه باید بدان پاسخ دهیم. "نه!". آنها نیروهای ارجاعی‌اند که

هدفشان اینست که تاریخ را به عقب برگردانند. دیدگاه اقتصادی‌شان هیچ تقاضایی با امپریالیستها ندارد. هر دو به

مالکیت خصوصی و کسب هر چه بیشتر سود معتقدند. بنیادگرایان مذهبی حتی از امپریالیستها نیز یگ‌گام

جلوتر گذاشته‌اند. چرا که عنوان می‌دارند که خواست خداست که چه کسی را فقیر و چه کسی را تروتمند خلاق نماید. فقرا باید صبور بوده و اجر خود را تنها از خدا طلب

نمایند. بنیادگرایان مذهبی فاشیستهای جدیدی هستند و از فرآوردهای جنبی امپریالیسم آمریکا می‌باشند. اگر امروز امپریالیسم آمریکا اعلام کند که دشمن اسرائیل

است، بنیادگرایان خوشحال شده و آمریکا را دوست خود می‌انگارند. خصوصت آنها با آمریکاییها به هیچ‌وجه

ایدئولوژیک نیست و واقعیت اینست که نزدیکی آمریکا به اسرائیل و رها کردن آنها بعد از خروج نیروهای شوروی از

افغانستان آنها را عصبانی کرده است.

به این معنا، حزب کارگر پاکستان، طالبان و

امپریالیسم آمریکا را به عنوان دو عامل خطرناک و همسان و دشمن می‌داند. ما بدون هیچ‌گونه ابهامی

خواهان ضریبه زدن به تهاجم آمریکا در منطقه می‌باشیم و هیچ نکته ناروشنی در این ارزیابی نداریم. ولی نه از

کانال طالبان بلکه توسط یک جنیش ضدامپریالیستی

دستور العمل خودکشی

ترجمه و تلخیص: همایون فرهادی

آیا در پاکستان نیز نیروهای چپ با حمایت از بنیادگرایان مذهبی و بویژه "طالبان"، فاجعه مرگبار حزب توده ایران در حمایت از جمهوری اسلامی را تکرار خواهد کرد؟ آیا در مخالفت با امپریالیسم باید به ورطه خیانت تاریخی به منافع طبقه کارگر افتاد؟ و ... اخیراً "لیگ" بین‌المللی کارگران (ال، آیی-تی) - بزریل که گرایش بین‌الملل چهارم نمایندگی می‌کند، طی نامه‌ای خطاب به حزب کارگر پاکستان نسبت به موضع گیری حزب در جنگ افغانستان انتقادات خود را عنوان نموده است. در این نامه عنوان شده که جنگ در افغانستان دو طرف دارد. یک طرف امپریالیسم آمریکا و طرف دیگر طالبان، و ما به دلیل مخالفتمان با سیاست امپریالیسم آمریکا باید در جهه طالبان قرار گیریم، این جنگی است بین ابرقدرتها و یک کشور توسعه نیافتن، و طبقه کارگر وظیفه دارد که در کنار آن کشور باشند. در پاسخ به این نامه، مطلبی به قلم "فاروق طریق"، دبیر کل حزب کارگر پاکستان، در نشریه انگلیسی زبان "لینکس"، شماره ۲۰، زانویه - آوریل ۲۰۰۲ درج شده که خلاصه‌ای از آن را با هم می‌خوانیم:

ما از هر انتقادی که به سیاستهای حزب کارگر پاکستان می‌شود استقبال می‌کنیم. ما دلایل مشترک بسیاری با رفقای "لیگ" در مبارزه علیه سرمایه‌داری و فوئدالیسم بین‌المللی داشته و داریم ما به موقعیت حزب کارگر پاکستان در این دوره مهم تاریخی واقعیم. تنها انتقاد ریشه‌ای به سیاست‌ها و تاکتیکهای حزب در شرایط کنونی، اینده حزب را تضمین خواهد نمود.

حزب کارگر پاکستان، یک تجربه جدید در صفات‌آرایی و بازسازی نیروهای چپ در پاکستان است. گرایشات متعددی در حزب وجود دارند اما بسیاری از ما به تئوری انقلاب مداوم باور داریم و آن را تنها راه برای سمت‌گیری به سوسیالیسم در پاکستان و دیگر کشورهای توسعه‌نیافتنه می‌دانیم. درک تئوریک درست از تحلیل شرایط تاریخی می‌تواند راه را برای پیشرفت مبارزه‌ای که حزب در مقابل خود نهاده هموار سازد و گرفته کجی در اندیشه تاریخ را به قربانگاه دیگری خواهد کشاند.

موضوع ما در مقابل تهاجم امپریالیستی به افغانستان درست بوده و آن را در راستای مبارزه میان ملت‌های ستمدیده و ستمگران ارزیابی می‌کنیم. متناسبه انتقاد "لیگ"، آنگونه که طرح می‌کند مرگی زودرس و قطعی را برای ما در راه گسترش مبارزه‌انقلابی و از طرف دیگر پشتیبانی از بنیادگرایی مذهبی را به دنبال خواهد آورد. "لیگ" عنوان می‌دارد که طرفدار مبارزه

اگراین بار نیز مبلغ توفیق آنها بر امپریالیسم آمریکا باشیم چه نتیجه‌ای در ذهن مردم کشورهای اسلامی حک خواهد شد؟ و رفای ما از این فاجعه درک درستی ندارند.

این رفای منظورشان از پیروزی طالبان چیست؟ آیا اگر امپریالیسم آمریکا تا به امروز قادر نشده که "بن‌لادن" را زنده یا مرده به چنگ آورد و یا اگر طالبان هنوز در افغانستان حضور دارند، چه ارتباطی به پیروزی طالبان دارد؟ یا این که اگر منظور عملیات تروریستی در کشورهای امپریالیستی است که به قیمت جان هزاران انسان تمام می‌شود، چنین پژوهش‌هایی هیچ پژواکی در عرصه بین‌الملل، علیه امپریالیسم آمریکا به کشورهای توسعه نیافته گسترش یافته و بازیس‌گیری آزادیهای مدنی که طی سالها مبارزه کشورهای توسعه یافته به دست آمده بودند سیاست آنها می‌گردد.

چنین به اصطلاح پیروزیهایی برای طالبان، تنها به تبیت بنیادگرایی مذهبی یاری می‌رساند و هیچ ارتباطی به اندیشه‌های انقلابی ندارد. پیروزی طالبان معنای جز نگرانی افایتها و تحت فشار قرار گرفتن آنها، محدودیت حقوق زنان، دیکتاتوری و عدم حق زندگی برای غیر مسلمانان نیست. برای داشتن حق زندگی باید همه اسلام بیاورند. حتی مجسمه‌ها هم حق برخای خود ماندن را در حکومت طالبان ندارند. این دنیای زشتی است که رفای از ما می‌خواهد برایش تلاش کنیم!

درست‌ترین روش کار در مخالفت با جنگ آمریکا، پشتیبانی از ملت افغان در تعیین سرنوشت‌شان به دست خودشان است.

منظور از پشتیبانی نظامی از طالبان چیست؟ آیا حزب باید نیروی مسلح داوطلب برای پیوستن به طالبان به افغانستان گسیل دارد؟ هیچ موضع‌گیری مارکسیستی این شیوه از کار، یعنی دنباله‌روی از بنیادگرایی مذهبی، را تایید نمی‌کند.

رژیم طالبان و متحдан پاکستانی اش هدفشان از میان برداشتن نیروهای چپ و تشکلهای کارگری است و وظیفه ما اتفاقاً کمک نکردن به آنهاست. اصول مارکسیستی هیچگاه خودکشی سیاسی را توصیه نمی‌کند. نقش جبهه چپ علیه جنگ را بهیچوجه نباید تضعیف نمود. در هیچ کجا اصول مارکسیستی این توجیه وجود ندارد که "دشمن دشمن من، دوست من است" یا این که برای مبارزه با امپریالیسم باید با نیروهای ارتجاعی متحد شد.

(...) چنین نگرشی باقی مانده نیروهای مارکسیستی در کشورهای پیش‌رفته و بویژه در آمریکا را از بین خواهد برد. این نسخه‌ای برای خودکشی است و ما بهیچوجه خواهان حملات انتحراری که مدافعان طالبان در پیش گرفته‌اند نیستیم.

نادیده می‌گیرد. در این حالت، چه راه دیگری برای کشورهای مورد تهدید جز تجهیز آنها به این تکنولوژی باقی می‌گذارد؟ و بالاخره، گزارش راه استفاده مبتذل دیگر کشورها را از این سلاحها باز می‌کند. این کشورها عبارتند از پاکستان و هند و همچنین اسرائیل در مقابله با فلسطینی‌ها.

درسهای جرج دوبليو بوش از ۱۱ سپتامبر، خطرات کشاندن جهان به یک آتمسفر جدید جنگی در آغاز قرن ۲۱ را در بر دارند. فرمول معروف کلازوژویتز، "ادامه سیاست از طریق ابزارهای دیگر" را همه می‌دانند، که برای ایالات متحده به یک ابزار میان ابزارهای دیگر تبدیل شده تا هژمونی اش را مستقر گرداشت. این گونه جنگها، حتی نیازی به اعلام شدن ندارند، که می‌توانند به صورت تصادفی نیز به راه اندخته شوند همانطوری که گزارش پنتاگون از حمله اتمی "در حالت رویداد نظامی عاگل‌گیرانه" خبر می‌دهد.

سختان جرج دبلیو بوش در ۲۹ زانویه ۲۰۰۲، که عملیات نظامی آتی علیه عراق، ایران، کره شمالی و افزایش چشمگیر بودجه نظامی را اعلام کرد، جهان را نسبت به اهداف واقعی جنگ "علیه تروریسم" روشن نمود. گزارش پنتاگون، جوانب خطناکتری از آن اهداف را فاش می‌سازد.

اوامنیته، ۱۳ مارس ۲۰۰۲

تهدید جدید اتمی

شش ماه پس از سوء قصد های نیویورک و واشنگتن، بر خلاف انتظار جهانیان، تهدید نا بخردانه و وحشت‌ناک مقامات آمریکائی علیه کره خاکی، اعلام گشته است. گزارش پنتاگون، با اعلام احتمال حملات اتمی علیه هفت کشور (روسیه، چین، عراق، کره شمالی، ایران، لیبی و سوریه)، که یادآور سیاهترین ایام جنگ سرد است، موضعی جنگ افروزانه است. این موضع، در راستای سیاستهای آمریکا برای تامین هژمونی کامل آن ابرقدرت در اوضاع کنونی جهانی شدن نئولیبرالی است.

"چه دنیای بعد از این؟"، پرسش مطرح شده توسط روزنامه اولمانیته، چاپ پاریس، در برابر خرابه‌های "مرکز تجارت جهانی" تاکنون جز جوابهای نگرانی آور، پاسخی نیافته است. فراتر از خشم ناشی از مرگ بیش از سه هزار قربانی، آیا ایالات متحده، سیاستهایی در خور در مواجه با نابرابریها و مناسبات غیرعادلانه جهانی که بستر تروریسم بوده اند، اتخاذ کرد؟ تکروی در زمینه های اقتصادی، بازرگانی، زیست محیطی، نظامی و... قدری مورد پرسش قرار گرفت؟ هیچ چیزی در این زمینه ها صورت نگرفته است. هوبر و درین، وزیر امور خارجه فرانسه با اعلام اینکه ۱۱ سپتامبر در این زمینه‌ها هیچ چیزی را تغییر نداده" اضافه می‌کند که "نظر به اینکه در افکار عمومی و نخبگان آمریکائی، ایده اعمال رهبری امریکا بر جهان بی محابا نسبت به نگرانیهای دیگران، جا باز می‌کند، نتایج معکوسی گرفته می‌شود".

با تجدید نظر دکترین هسته ای، یک قدم در مسیر فوق العاده خطرناک برداشته شده است. تاکنون، نقش واشنگتن در ممانعت از تصویب معاهدات بین‌المللی آشکار بود. در شرایط مختلف، دولت آمریکا، و بخصوص دولت بوش، علاقه داشته نشان دهد که خود را از احترام به توافقات معتبر مشترک برای ملل مختلف معاف می‌داند. اما، این بار ایالات متحده با اعلام تمایل به استفاده از سلاح هسته ای بوبیه علیه کشورهایی که از این تکنولوژی برخوردار نیستند، جهان را با خطر بیشتری مواجه می‌سازد.

کوندولزا رایس، مشاور امنیتی رئیس جمهور آمریکا، در توجیه دکترین جدید، ادعای کرده است که طرحهای اتمی خطرات یک جنگ هسته ای را افزایش نمی‌دهند. ادعایی که بدلاً زیر کاملاً بی پایه است: گزارش، کاربرد سلاح هسته ای برای آغاز حمله را مجاز میدارد و بدین طریق مفهوم بازدارندگی این گونه تجهیزات را به خاک می‌سپارد. گزارش، توافق عدم تکثیر سلاحهای هسته ای را

دستور العمل خودکشی...

از صفحه ۲۴

ما نیرویی هستیم که برای اولین بار از خطر بنیادگرایی مذهبی سخن گفته‌یم. چرا که حمایت از بنیادگرایی تیشه بر ریشه خود زدن است و هیچ توجیه تئوریکی نمی‌تواند در این رابطه قابل قبول باشد.

رفقای حزب کارگر جز با واقع‌بینی و هوشیاری امکان کسب اعتماد توده‌ای را ندارند. آنها "لیگ" از ما می‌خواهند که بانیروها و قاتلینی همکاری کنیم که زمانی که به قدرت رسیدند، دکتر نجیب‌الله، برادرش و بسیاری از کمونیستها را قتل عام کردند. ما با وجود مزربندی کاملاً روشن با نیروهای استالینیست افغانستان، پشتیبان آنها علیه خطر فاشیسم مذهبی بودیم. ما با دیدن این خطر بزرگ، حتی مخالف خروج سریع نیروهای شوروی از افغانستان بودیم و این ارزیابی را هنوز هم درست می‌دانیم.

رفقای "لیگ" می‌گویند که اگر طالبان در این تقویت خواهد شد. در این نگرش نکته بسیار نادرستی وجود دارد. این توده‌ها نیستند که قدرت پیدا می‌کنند بلکه بنیادگرایان مذهبی‌اند که قوی می‌شوند. آنچه را که قبل از تبلیغ می‌شد که عامل شکست شوروی در افغانستان، طالبان بوده است و

سودجویی این مراکز است. به واقع می‌توان از یک "انحصار علم و دانش" به وسیله مؤسسات خصوصی سرمایه‌داری یاد کرد.

- سرمایه‌مالی و سوداگری مالی (speculatio). تسلط سرمایه مالی از طریق مؤسسات مالی، شرکت‌های بیمه و نقل و انتقال‌های بدون مرز فعالیت‌های آنان بیسابقه و پدیده نوین سرمایه‌داری است. مثلاً این که سرمایه‌داری به نام "رژیو سورو"، آمریکایی، قادر باشد که ده درصد ارزش لیر انگلستان را پائین بیاورد و در حمله به فرانک فرانسه دو روز نخست وزیر وقت فرانسه (بالادر) و چند وزیر اروپایی و صدها کارشناس مالی و رؤسای بانک‌های اروپایی را پای میز مذاکره میخوب کند تا مانع سقوط ارزش فرانک شوند. بانک مرکزی آلمان دویست میلیارد مارک ارز وارد بانک مرکزی فرانسه کرد تا مانع سقوط فرانک شود. جناب آقای "سورو" که متحد با شرکت‌های بیمه انگلساکسون، به فرانک حمله کرده بود با به جیب زدن دهها میلیون دلار عقب نشینی کرد.

حمله به پول ملی کشورها یکی از سیاستهای دایمی سوداگران مالی است. پروژه حمله به این ترتیب است:

- "تعقیب و مراقبت" ارزش پولی کشورهای مختلف.

- یافتن کشورهایی که ارزش پولی آنها معادل تولید ناخالص ملی نیست و مثلاً ده درصد بالاتر است.

- وام گرفتن سنگین از بانکها و مراکز مالی این کشورها. عموماً با همdesti مراکز مالی خود این کشورها.

- عملیات مالی سریع و جنگی با فروش پول ملی کشورها.

- به جیب زدن تفاوت ارزش پول و تولید ناخالص ملی.

عملیات مالی مراکز مالی خارج از کنترل و عموماً بدون پرداخت مالیات انجام می‌شود. خواست کنترل عملیات مالی بین‌المللی به یک عرصه مهم مبارزه جهانی تبدیل شده است. انجمن (ATTAC) در فرانسه با طرح این خواست در عرض دو سال صاحب سی هزار عضو شد. و از این فراتر، به یک انجمن بین‌المللی فراروئید.

عرصه دیگر سوداگری مالی، مداخله فعال در بورس جهانی است. منطق وجودی و تاریخی بورس این بود که مؤسسات صنعتی، تجاری، ... برای دست یافتن به منابع مالی، بخشی از سهام خود را برای فروش در بورس می‌گذاشتند و در مقابل آن، سالیانه به سهامداران سود می‌پرداختند. وضعیت فعلی بورس با این منطق در تناقض آشکار است. در دو سال اخیر شاخص (NASDAQ)- تکنولوژی

سربازخانه‌ای متحداشکل شود. غذا یعنی مکدونالد، سینما یعنی هالیوود، کامپیوتر یعنی میکروسافت، رهبر یعنی جرج بوش، نوشیدنی یعنی کوکاکولا، امنیت یعنی ناتو، حزب یعنی آمریکا، بد یعنی بقیه جهان...

- مداخله آشکار و تعیین‌کننده صندوق بین‌المللی پول (FMI) و سازمان جهانی تجارت (OMC) در سرنوشت اقتصادی کشورها.

آخرین نتیجه اسفبار این مداخله، بحران بیسابقه اقتصادی آرژانتین است. مقروض کردن کشورهای ضعیف و مشروط کردن صدور سرمایه به آنها، به در پیش گرفتن اوامر صندوق بین‌المللی پول در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، روش دائمی این نهاد سرمایه‌داری جهانی است.

- حمله نظامی به کشورها با نادیده گرفتن حقوق بین‌المللی، تغییر معیارهای بین‌المللی بطور یکجانبه و به وسیله

تجاوزگران، چشم‌انداز خطرناکی برای آرامش و صلح جهانی تدارک دیده است. حق مداخله تحت عنوان دروغین دفاع از حقوق بش، آزادی، حقوق اقلیتها، به عنصر ایدئولوژی امپریالیستی تبدیل شده است.

- قدرت بیسابقه مؤسسات خصوصی و اثبات سرمایه‌های نجومی در دست آنها. نمونه انحصار میکروسافت و قدرت فوق العاده "بیل گیت" رهبر آن، آنچنان برجسته بود که دولت آمریکا مجبور شد مستقیماً به مبارزه با آن پردازد.

سرمایه‌ مؤسسات خصوصی مراکز اصلی سرمایه‌داری گاهی دهها برابر بودجه کشورهای است. مثلاً سرمایه AOL-Time warner دو برابر بودجه دولت فرانسه است! دیکتاتوری مؤسسات خصوصی، دموکراسی سیاسی در کشورهای غربی را تهی از محتوا می‌کند. این مؤسسات قادر به خریدن سیاستمدارهای دست راستی هستند. تأمین بودجه تبلیغاتی آنها، رشوهای شخصی، سرمایه‌گذاریهای مشترک و... آنچنان متداول است که مثلاً ایتالیا ده سال است که به دنبال "دستهای تمیز" می‌گردید! دیکتاتوری سهامداران شرکت‌های خصوصی آنچنان برجسته است که فریاد سوسیال دموکراتی به نام لیونل ژوپین (نخست وزیر فرانسه) را به آسمان بلند کرده است که: ما دیکتاتوری پرولتاریا را رد نکردیم که دیکتاتوری سهامداران را بپذیریم!

- نوآوری و تحقیق، توسعه و استراتژی تکنولوژیک در مؤسسات خصوصی چند ملیتی متصرف شده است. از آنجایی که تولید برای فروش (ونه هیچ چیز دیگر) سیاست اصلی این مؤسسات است، نیازهای واقعی انسانها برای تکامل هماهنگ و بلندمت، قربانی

عیسی صفا

جهانی شدن امپریالیسم و سرمایه‌داری جهانی شده

نظم نوین جهانی به رهبری امپریالیسم آمریکا عربدهای بود که بعد از پیروزی غرب سرمایه‌داری در جنگ عراق، به وسیله جرج بوش (پدر) کشیده شد. نقش افعالی شوروی به رهبری گورباچف، نشانگر تغییر عمیقی در معادلات بین‌المللی بود. تاریخ واقعی جهانی شدن، با مفهوم کنونی آن، با شکست اردوگاه سوسیالیستی و بازگشت مناسبات سرمایه‌داری به این کشورها مشخص می‌شود. سرمایه‌جهانی با یافتن بازارهای جدید، با از میان برداشتن موانعی که با وجود "لینایی دیگر" معنا داشت، پیوسته و یکپارچه شد.

وجود اردوگاه سوسیالیستی، دو ابرقدرت شوروی و آمریکا، جهان سوم، کشورهای در حال رشد، کشورهای غیرمعتمد و.... جهانی دو یا چند قطبی را ایجاد کرده بود. نام بزرگ شده یک قطبی شدن جهان، تحت رهبری قدرتهای امپریالیستی به رهبری آمریکا، "جهانی شدن" است. روندهای زیرین مشخصات "جهانی شدن" است:

- پیروزی ظاهرآ ایدئولوژیک سرمایه‌داری بر کمونیسم. ظاهر معادله این بود که قرن بیستم که با پیروزی کمونیستها شروع شده بود (انقلاب اکتبر) و تمام روندهای مهم حیات اجتماعی جهان را دگرگون کرده بود، با برتری و پیروزی نظام سرمایه‌داری در آخر قرن بیستم به پایان می‌رسید، طبعاً هژمونی این پیروزی می‌باشد. در دست آمریکا باشد.

- معنای اقتصادی این پیروزی در سراسر جهان، و از جمله کشورهای سرمایه‌داری، می‌باشد که در مقابل بخش ساختارهای اقتصادی باشد که در قرار گرفته‌اند، بخش‌های دولتی، خصوصی قرار گرفته‌اند، بخش‌های دولتی، ملی، عمومی، ... باید خصوصی می‌شدند. نئولیرالیسم به عنوان مذهب جدید بورژوازی پیروزی کامل خود را نوید می‌داد. جهان یک بازار بزرگ است که باید خارج از هرگونه کنترل ملی، دولتی یا اجتماعی، در اختیار شرکت‌های قدرتمند و خصوصی مراکز سرمایه‌داری نیرومند قرار گیرد. کشورها حق کنترل بر منافع طبیعی خود را نداشته باشند. چنین کنترلی به معنای در خطر قرار دان "منافع حیاتی" تمند بشریت، یعنی شرکت‌های پرقدرت چند ملیتی است! جهان از نظر همه مبانی تمند باید خود را با "شیوه زندگی آفریقایی" تطبیق داده و همانند زندگی

وجود عناصری مثبت در روند جهانی شدن نمی‌تواند و نباید سرپوشی برای غفلت از تسلط گرایش‌های منفی بر این روند باشد. در هر چیز منفی می‌توان جنبه‌های مثبت را یافت. این معنای واقعی دیالکتیک است. اما مسئله بر سر فهم ماهیت و تمامیت یک ساختار، یک پدیده، و... است. مهم تشخیص گرایش مسلط است. این معنای واقعی‌تر دیالکتیک است.

فامه‌های رسیده

۱ - از آقای کیان کاویانی مقاله‌ای دریافت کردند این پیرامون سیاستهای نفتی امپریالیستها. نکات مندرج در این مقاله مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

۲ - آقای مرتضی ب.، کارت تبریک شما به همراه نامه، دریافت گردید. مقابلاً سال نو را به شما شادباش می‌گوییم و برایتان سلامتی و بهروزی آرزو مندیم. تهیه کتابی که خواسته‌اید برای ما میسر نیست. می‌توانید آن را از طریق سایت اترننتی نویسنده سفارش دهید.

۳ - رفای نهاد رسیدنی در استرالیا، شعر و متنی که به مناسبت سالگرد سیاھکل و با هدف فرایت در برنامه "کانون ره‌آورده" تهیه گردیده است، البته پس از مناسبت فوق، در اینجا بخش پایانی این متن که شامل پیام شمامست درج می‌شود:

"اما دوستان و رفقا، در اینجا لازم می‌بینیم به سه نکته اشاره داشته باشیم، یکی از زمان شاه، که رفیق حمید اشرف می‌گوید: دوره عملیات بزرگ و پرس و صدا به پایان رسیده و دوره کارهای خرد با اهمیت بزرگ آغاز گشته است."

و نکته دیگر، تحولات اکنون جامعه ایران است که طبقات مختلف جامعه به شکل‌های گوناگون و خودانگیخته در حال مبارزه با رژیم می‌باشد بدون داشتن هیچگونه تشکل مستقل...

و نکته سوم این که در تمام نشریات احزاب و گروههای سیاسی چپ، در حرف از "وحدت چپ" بلوک سیاسی چپ، وحدت جبهه‌ای چپ، سخن فراوان است اما وقتی به عمل می‌رسیم آنچه در این گوشة جهان شاهد می‌باشیم پاسخ به مسائل شخصی است و بعد از آن انگیزه برای همگام شدن با مبارزات توده‌ها. سخن را کوتاه کنیم، به عقیده ما نقد و برسی و ارزیابی نه تنها از جنبش فدایی بلکه از کل جنبش چپ در ایران نیازی مبرم و تاریخی می‌باشد که خوشبختانه کل اپوزیسیون به درک عینی این مسئله رسیده است ولی در عمل به این مسئله لغزش وجود دارد.

اگر از امروز شروع نکیم باید منتظر تکرار تاریخی دیگر باشیم که این بار نه تراژدی و تکرار آن، بلکه کمدی در کمدی نام خواهد گرفت.

به خود آئیم در برابر تحولات مسئولانه عمل نمائیم تا بعد از این تجربه، دوباره به فکر تجربه‌اندزی نباشیم.

۴ - رفیق سیامک، ترجمه شما از مقاله‌ای درباره حزب کارگر بزریل دریافت گردید، در شماره آنی درج خواهد شد.

است. سهامداران بزرگ از وقوع یک حادثه مهم خبر داشتند! سرمایه‌داری احصاری دولتی که قبل از سرمایه واقعی را تشویق می‌کرد، اکنون از سرمایه مالی حمایت می‌کند. اروپای واحد، فعلاً اروپای پولی و گردش آزاد سرمایه و نیروی کار است و نه اروپای واحد خلقها و ملتها. Euros برای جنگ پولی در مقابل دلار است و نه برای سهولت مصرف توریستهای جوان اروپایی! سرنوشت اقتصادی مردم اروپا در دست بانکهای مرکزی است.

جایگاه تاریخی "جهانی شدن"
سیاستمداران، مدیران صنایع و بانکها و همه مدافعان سرمایه‌داری با اشاره به "جهانی شدن اقتصاد" و اجرار برای شرکت در این روند، بحرانهای اقتصادی، بیکاری، اخراج دسته جمعی کارگران، بستن کارخانه‌ها به نفع سهامداران بورس،... را توجیه می‌کند.

طرفداران سرمایه‌جهانی و امپریالیسم جهانی شده، نه تنها از اقتصاد بازار و تولید کالایی بلکه از "جامعه کالایی" دفاع می‌کند. اخیراً ژان ماری مسیه، مدیر کل شرکت فرانسوی Vivendi universal - اولین شرکت جهانی ارتباطات جمعی - برای پیشبرد سیاست هالیوودی کردن فرهنگ فرانسه اعلام کرد که: استثناء فرهنگی فرانسه مرده است و فرهنگ یک نوعی از کالاست! (اومانیته، ۲۰ دسامبر ۲۰۰۱)، البته آش این بار آنقدر شور بود که خان هم فهمید! رئیس جمهور دست راستی فرانسه (ژاک شیراک) مجبور شد که علیه این گرایش موضعگیری کند.

اغتشاش فکری در مورد جهانی شدن در صفت نیروهای وسیع‌تری عمل می‌کند. حتی برخیها فکر می‌کنند که جهانی شدن منجر به تبادل فرهنگی، اطلاعات علمی و تکنولوژیک بین ملل شده و منافع مشترک آنها را تقویت خواهد کرد. آنها با دیدن وسائل جدید ارتباطات جهانی (نظری اینترنت و تلفن دستی) فکر می‌کنند افق جدیدی برای درهم آمیختن فرهنگها، ملل و اقوام گشوده خواهد شد. آنها خود را حفظ کرده است. آنها فراموش می‌کنند که وسائل ارتباطات مدرن، خود کالا هستند که بورژوازی به قصد فروش آنها را تولید می‌کند و استفاده مؤثر از آنها نیاز به بنیه مالی و آموزش دارد. چیزی که اکثریت جهانیان از آن محرومند. وسائل ارتباطات مدرن خود عرصه نوینی از نابرابری جهانی و در گسترش و تعمیق آن عمل می‌کند. هشتاد درصد آمریکائیها به اینترنت وصل هستند. اما ایرانیها چقدر؟ افغانیها؟

پیشرفت‌های مانند کامپیوتر، تلفن دستی، اینترنت و... - که نقش رهبری بورس جهانی را در این زمینه دارد، از پنج هزار امتیاز به هزار و هشتاد امتیاز سقوط کرده است! در واقع سقوط بورس، دو بار در دو سال گذشته تکرار شده است. سقوط ۲۵٪ بورس هماهنگ با وضعیت اقتصاد جهانی نیست. در واقع با رشد تکنولوژی مدرن و استقبال جهانی از آن عرصه نوینی برای تاخت و تاز خود یافتد. استراتژی سوداگری آنها به این ترتیب است:

ضمانت مالی شرکتها کوچک و متوسط و در عرصه تکنولوژی مدرن برای ورود به بورس (گاهی این شرکتها شامل یک دفتر سی متري، چندتا کامپیوتر و چند کارمند هستند). تبلیغات وسیع و پر هزینه به هنگام ورود شرکتها به بورس، راه انداختن بازار سیاه ساختگی برای پیش خرید سهام این شرکتها به منظور ایجاد حرارت و اشتیاق در سهامداران آینده.

فروش سهام با قیمت دهها و گاهی صدها برابر ارزش واقعی آن، به میلیونها سهامدار کوچک.

فروش ناگهانی سهام و سقوط سرگیجه آور آن. قربانیان این عملیات اقتصاد جنایی، سهامداران بیخبر و منفعت هستند.

بانکهای بزرگ بین‌المللی و حتی دولتهای سرمایه‌داری مستقیماً در این سوداگری مالی شرکت دارند. مثلاً دولت آلمان فروش چهار لیسانس نوع پیشرفت‌های تلفن دستی (UTMS) را در گرماگرم سوداگری مالی و تقلب بورسی به قیمت نجومی صد میلیارد مارک فروخت! از آن تاریخ تاکنون ارزش سهام (Deuchtelecom) ۴۰٪ سقوط کرده است! برای سهامداران میلیونی و کوچک در بیشتر موارد این رقم سقوط را باید ضرب در سه یا پنج برابر کرد. چون شرکتها بورس سه یا پنج برابر سرمایه اصلی اعتبار خرید به مشتریان خود می‌دهند در آمریکا ۵۰٪ مردم در بورس سهام دارند. بسیاری از آنها در تب بورس، با فروش خانه خود و یا قرض از بانکها به بهانه خرید خانه و ماشین، به بورس وارد شده‌اند. سقوط بورس و ورشکستگی آنها تهدیدی جدی است برای بانکهایی که به آنها وام داده‌اند. هم اکنون تخمين زده می‌شود که ارزش سهام بیچاره در زمینه تکنولوژی پیشرفت‌های پنج برابر ارزش واقعی آنست. و بسیاری از شرکتها در این عرصه، فاقد نقیضی هستند و سرنوشت آینده آنها چنین است: ورشکستگی.com!

قبل از عملیات ترویریستی یازده سپتامبر مقدار عظیمی سهام در جهتی معین جابجا شده

برنامه حزب کمونیست آفریقای جنوبی

ترجمه و تلخیص: جمشید

صورت فزاینده‌ای مورد بحث قرار داده‌ایم. از همین روزت که این مسئله اکنون به عنوان مسئله مرکزی مورد بحث و جدل در "ائتلاف"، و در درون هر یک از نیروهای تشکیل‌دهنده آن، درآمده است. تنها در مورد سال ۲۰۰، رویدادها و تحولات متعددی به این واقعیت و به این چالش پیشاروی ما گواهی می‌دهند. این سال، با سازماندهی پیکاری گسترده از سوی "کوسانو" (کنفراسیون اتحادیه‌های کارگری آفریقای جنوبی) در رابطه با اخراجها و بیکارسازیها آغاز شد که به اعتراض عمومی در دهم ماه همان سال انجامید. اجلال دفتر سیاسی حزب، (که در ابتدای سال ۲۰۰۰ تشکیل شد) و کنفرانس "استراتژی" (که در مه ۲۰۰۰ برگزار گردید) بر اولویت مسئله مسیر توسعه اقتصادی، به عنوان بستر اصلی برخورد با تضادهای ملی. جنسیتی در جامعه، اصلی برگزینش کردند. کنفرانس استراتژی ما، از جمله، خواستار تأکید کردند. کنفرانس استراتژی در جهت تجهیز تهیه و تدوین یک سیاست صنعتی فراگیر شده، و بعداً هم، بر ضرورت یک بسیج و مبارزة توده‌ای حول مسئله دگرگون‌سازی و تنوع بخشیدن به بخش مالی، به ویژه باشکهای، به مثابه جزیی از یک استراتژی در جهت تجهیز منابع برای توسعه، تأکید نمود. توسعه یک بخش تعاضوی در اقتصاد، به عنوان گامی در راستای ایجاد آنچه که می‌شود آن را "اقتصاد توده‌ای" نامید، نیز مورد توجه و تأکید ما بوده است.

علاوه بر اینها، نشست "شورای ملی عمومی" خود "کنگره ملی آفریقا" (ائتلاف در قدرت) نیز که در ژوئیه ۲۰۰۰ برگزار شد، توجه زیادی را به مسئله تحول اقتصادی معطوف داشت. بر مبنای قطعنامه جامعی که در آن نشست به تصویب رسید، تنها اتخاذ سیاست ثبات اقتصادی کلان کافی نبود و به منظور قرار دادن اقتصاد ما در مسیر رشد و توسعه، به نحوی که بتواند با میراث بر جای مانده از استعمار نوی و پیش آفریقای جنوبی مقابله کند، سیاستهای دیگری ضرورت دارد.

همان سال ۲۰۰۰، همچنین، شاهد تهیه و انتشار دو سند اقتصادی بسیار مهم از طرف وزارت بازرگانی و صنایع و وزارت بنگاههای عمومی، به ترتیب، درباره استراتژی صنعتی و بازارسازی مؤسسات و اموال دولتی، بوده است. همه این رخدادها، بیانگر مرکزی بودن مسئله تحول اقتصادی در روند ریشه‌کن ساختن میراث تراپسی و دگرگون‌سازی آفریقای جنوبی از یک جامعه پدرسالار به جامعه‌ای عاری از تبعیض جنسیتی، هستند.

همراه و همزمان با این تحولات، روند دیگری نیز در کار بوده که آن هم تعمیق سلطه ایدئولوژیک ایدئولوژی نولیبرال در کشور ما، و خصوصاً روایت آفریقای جنوبی این ایدئولوژی، است که ما، در کنفرانس استراتژی، از آن با عنوان "نولیبرالیسم آفریقایی" یاد کردہ‌ایم. این ایدئولوژی، برنامه عمل تهاجمی و حریصانه خردبوزرازی آفریقای سیاه را با پذیرش نولیبرالیسم

تحویل داده شود، بلکه روندی جاری از رهایی توده‌ها و طبقه کارگر به وسیله خود آنهاست. ثالثاً، فقط طبقه کارگر است که می‌تواند انقلاب دموکراتیک ملی را به نتیجه مورد نظر، یعنی تأمین زندگی بهتر برای تمام مردم ما و پیروزی سوسیالیسم در آفریقای جنوبی، برساند. اما به منظور دستیابی به این اهداف طبقه کارگر نباید به درون خویش عقب نشینی، و یا صرفاً به رهبری نیروهای خود بسته کند، بلکه باید پیوسته برای هدایت بقیه جامعه، بویژه اکثریت قاطع مردم ما بکوشد. مردمی که از نابودی بربیت سرمایه‌داری و برپایی جامعه‌ای سوسیالیستی بهره‌مند خواهند شد.

در هر حال، اغراق نخواهد بود اگر گفته شود که عرصه اصلی پیشبرد، تحکیم و تعمیق انقلاب دموکراتیک ملی در دوره جاری همانا جبهه اقتصادی است. این گفته نباید به معنی تقلیل گرایی اقتصادی تلقی گردد، که منظور از آن توجه بیشتر به واقعیت‌های است. همانگونه که در برنامه دهمین کنگره حزب ملی آفریقا در دولت هم حضور دارد، از اهمیت خاصی برخوردار است.

چنان که ملاحظه می‌شود، مسئله اقتصاد و یا مسیری که باید برای اقتصاد این جامعه رهاسازه از قید آپارتاپید، در پیش گرفته شود، مسئله‌ای اساسی برای این حزب و مبارزات جاری آن است.

اشارة: حزب کمونیست آفریقای جنوبی، بر مبنای برنامه مصوب دهمین کنگره این حزب و در پی کنفرانس‌های که بعد از آن برگزار کرد، سندی را با عنوان "برنامه برای سال ۲۰۰۱" تنظیم و منتشر کرده است. انتشار این سند ضمناً مصادف است با هشتادمین سالگرد بنیانگذاری حزب کمونیست آفریقای جنوبی. این سند علاوه بر تأکید بر مبنای برنامه ای این حزب، "برنامه عمل" و سیاستها و فعالیتهای عمل آن طی سال ۲۰۰۱، و از جمله تدارک کنگره آنی آن را (که قرار است در ژوئیه ۲۰۰۲ برگزار شود) بیان می‌کند. آنچه در این صحنه از نظر خوانندگان می‌گذرد ترجمه بخششایی از این سند است که، به دلیل طولانی بودن، امکان درج ترجمه کامل آن در "اتحاد کار" وجود ندارد. چاپ این مطلب به منظور آشنایی خوانندگان گرامی با نظرات و تجربیات گوناگون در جنبش کمونیستی جهانی صورت می‌گیرد، و در این میان، تجارب حزب کمونیست آفریقای جنوبی نیز که بعد از سال‌ها مبارزه، اکنون از طریق "کنگره ملی آفریقا" در

متن کامل این سند، به زبان انگلیسی، در صفحه انترنتی

حزب کمونیست آفریقای جنوبی مندرج است.

برنامه برای سال ۲۰۰۱

ایجاد قدرت توده‌ای برای یک اقتصاد توده‌ای!
بزرگداشت هشتاد سال مبارزه بیوققه برای رهایی ملی،
قدرت توده‌ای و سوسیالیسم!

۱ - مبانی سیاسی برنامه حزب کمونیست آفریقای جنوبی

برای سال ۲۰۰۱

پیش از هر چیز باید بگوییم که مبارزه طبقه کارگر آفریقای جنوبی، مبارزه‌ای برای سوسیالیسم، برای کنترل دموکراتیک طبقه کارگر بر وسائل تولید به منظور ساختن واقعی و معنادار دموکراسی، برای برآورده و آزادی، برچیدن بازار سرمایه‌داری، دگرگونی بازار، و اجتماعی کردن بخش واقعیت‌های اقتصاد است. برای حزب کمونیست آفریقای جنوبی غالب اقتصاد است. برای سوسیالیسم فقط یک رؤایا و یک مبارزه برای برپایی سوسیالیسم ایده‌آلی در آینده دوردست نیست، بلکه ما برای ایجاد این ایده‌آلی در آینده دوردست نیستند. اشاره کردیم، تعارض میان ایجاد دگرگونی اساسی در نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آپارتاپید، و تشدید ویژگی سرمایه‌داری جامعه تحت تأثیر اوضاع و شرایط ملی و بین‌المللی، مرکزی بودن مسئله دگرگونی و تحول اقتصادی در جریان تعمیق انقلاب دموکراتیک را باز هم برچسته‌تر کرده است.

در دوره اخیر، و از جمله طی دو سال گذشته، ما در فعالیت حزبی‌مان، این سوال را که در پرتو واقعیات فوق‌الذکر مسیر مناسب برای توسعه اقتصادی چیست، به

محور بازسازی اقتصادی در جهت تأمین منافع طبقه کارگر و تهییدستان، و در انطباق با تعهدات برنامه‌ای ما در مورد برچیدن و دگرگون‌سازی بازار سرمایه‌داری است. شایان توجه و اهمیت فراوان است که سال ۲۰۰۱، در عین حال، نمایانگر هشتاد سال مبارزه حزب کمونیست آفریقای جنوبی برای رهایی ملی، صلح و سوسیالیسم است. و این دستاورد کمی نیست. هشتاد سالی که همراه با فدایکاریها، چانفانیها و یاری رساندن به مبارزه رهایی ملی بوده است. طی هشتاد سال حیات، حزب ما مشارکت بسیار مؤثری در ایجاد جنبش رهایی ملی، جنبش کارگری، جنبش توده‌ای و شکست دادن آپارتاید داشته است. ما از طریق مبارزاتمن، آگاهی سیاسی در میان طبقه کارگر را رشد و ارتقاء داده و اندیشه‌ها و چشم‌انداز سوسیالیسم را در کشورمان ریشه‌دار ساخته‌ایم. اما این سال‌گرد فقط مربوط به تاریخ گذشته ما نیست. ما هشتادمین سال‌گرد حزبیمان را در حالی گرامی می‌داریم که از یکسو شاهد پیشرفت‌های عمدۀ ای در جامعه‌مان در خلال شش سال گذشته بوده‌ایم و از سوی دیگر، در برابر چالش بزرگ جهانی شدن اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری قرار گرفته‌ایم.

۲۰۰۱ - سال ایجاد قدرت توده‌ای برای یک اقتصاد توده‌ای

مروری کوتاه بر برنامه سال ۲۰۰۰، که با شعار "ایجاد قدرت توده‌ای برای ریشه‌کن ساختن فقر" مطرح شده بود، و ارزیابی و نقد مختصر اجزای آن

در پرتو آنچه در بالا بیان شد، حزب کمونیست آفریقای جنوبی سال ۲۰۰۱ را سال "ایجاد قدرت توده‌ای برای یک اقتصاد توده‌ای" اعلام می‌دارد. این شعار، موضوع برنامه‌ای اصلی حزب کمونیست آفریقای جنوبی برای سال ۲۰۰۱ را مشخص می‌کند. در تنظیم برنامه سال ۲۰۰۱، توجه ما معطوف به تلفیق، تقویت، تداوم و اولویت‌بندی مجدد در پرتو درسهای اصلی آموخته شده و نتایج حاصله از اجرای برنامه سال ۲۰۰۰، و همچنین به تحولات مهم سیاسی طی دوره گذشته بوده است. بر پایه این تحولات، به روشی دیده می‌شود که مسئله اقتصاد و مبارزه برای دگرگونی آن، بیش از پیش، عرصه مرکزی مبارزه را به خود اختصاص داده و این موضوع به بارزترین چالش پیشاروی انقلاب دموکراتیک ملی، در شرایط فعلی، تبدیل شده است. همانطور که تأکید کرده‌ایم، بار سنتگین و توافقسای تجدید ساختار اقتصادی، در زمینهٔ جهانی شدن جاری، بر دوش طبقه کارگر قرار دارد.

برنامه سال ۲۰۰۱، با طرح شعار "ایجاد قدرت توده‌ای برای یک اقتصاد توده‌ای"، دو امّاج سیاسی عده را دنبال می‌کند:

- تداوم مشارکت حزب کمونیست آفریقای جنوبی در بحث و مجادله اقتصادی و در تلاش برای تحول اقتصادی در جهت تأمین منافع طبقه کارگر. در چارچوب بحثهایی که هم اکنون در درون "اتلاف" جاریست، دفاع

ورای این هژمونی طلبی نئولیبرالیسم پدیدار می‌شود آنست که طبقه کارگر (سیاه و بویژه آفریقایی) را به عنوان دشمن پیشرفت و تحول اقتصادی در کشور ما وانمود کنند. و حتی و خیتم از این، طبقه کارگر سیاه را به عنوان بدترین دشمن خودش مورد لعن و نفرین شدید قرار بدهند، چرا که واقعیتهای جهانی شدن سرمایه‌دار را نمی‌پذیرد، چون که هنوز هم خود را درگیر مناسبات "حصمانه" کار می‌سازد!

اما دوگونه از تضادهای موجود، نئولیبرالیسم و روایت آفریقایی آن را در کام خود فرو خواهد برد. نخست این که، تقویت نئولیبرالیسم به جای آن که در جهت چاره‌جویی مسائل ملی و جنسیتی کمک کند، تضادهای نزدی در عرصهٔ وسیع جامعه و نابرابریهای طبقاتی، حتی در میان خود اکنثیت سیاهان که سابقاً تحت سنم اپارتاید قرار داشتند، را شدت خواهد بخشید. دوم این که به جای ایجاد یک طبقهٔ مستقل سرمایه‌دار سیاهپوست، بخش سیاهپوست طبقه سرمایه‌دار را به وجود می‌آورد که بین اینان و طبقه سرمایه‌دار سفیدپوست مناسباتی (درونی) از نوع روابط کمپارادوری برقرار شده و از این رو نیز تسلط سرمایه‌های انحصاری بین‌المللی و محلی سفیدپوستان بر اقتصاد آفریقای جنوبی عمیقتر می‌شود.

بدین ترتیب، شکل نوینی از استعمار داخلی امکان ظهور می‌یابد که خود را، کمتر در عرصه سیاسی، بلکه بیشتر در اشکال اقتصادی سلطه و انتقاد نمایان می‌سازد. نئولیبرالیسم دائماً می‌کوشد که بحث و برسی گزینه‌های سیاست اقتصادی را به طرح ریزیهای نخبه‌گرایانه محدود کرده و طبقه کارگر و توده‌های مردم را از مشارکت مؤثر در این زمینه باز دارد. این کوشش، در شرایط موجود، از جانب رسانه‌های گروهی بورژوازی، که عموماً موضعی خصم‌مانه دارند، نیز تقویت می‌شود که بطور مستمر علایق طبقه کارگر را، با عنایون کوتاه‌بینی و خودمحوری، مورد سرزنش و حمله قرار داده و، متقابلاً، سیاستهای نئولیبرالی را به متابه مناسبترین مجموعه سیاستهای اقتصادی تبلیغ می‌کند.

تجارب خود ما در اجرای برنامه عمل سال ۲۰۰۰ نشان می‌دهد که همان وظیفه برخورد با میراث ستمهای ملی و جنسیتی، ریشه‌کن کردن فقر، به دلیل ویژگی سرمایه‌داری اقتصاد آفریقای جنوبی، به صورت فزاینده‌ای، دچار تنگی می‌شود. این واقعیت، باری دیگر، مسئله مسیر و ترکیب مناسب سیاستهای توسعه اقتصادی کشورمان را به متابه مناسبترین مقابله.

همه واقعیتهای بالا به یک رهیافت اشارت دارند، و

آن ضرورت به حرکت درآوردن توده‌ها جهت مبارزه برای ساختن اقتصادی است که در آن به صورت مؤثری مشارکت می‌جویند و سمتگیری آن هرچه بیشتر در جهت تأمین نیازهای آنان تعیین می‌شود. این راه، در گام نخست، ما را قادر می‌سازد که مسائل و موضوعات بحث اقتصادی را اساساً طوری طرح و ارائه کنیم که خواستهای طبقه کارگر و تهییدستان در سرلوحة آنها قرار گیرد. این امر، همچنین، مستلزم پیشیرد مبارزات مشخص حول

همراه می‌سازد، به ترتیبی که شیوه انبیاش مساعدی برای تأمین منافع طبقاتی خود فرامهم آورد. نئولیبرالیسم آفریقایی، هدف صاحب قدرت و اختیار شدن سیاهان در عرصه اقتصادی را صرفاً به ایجاد یک طبقه سرمایه‌دار سیاهپوست محدود کرده، و از دولت هم، به شیوه انگلی، به عنوان ابزاری برای تأمین انبیاش سرمایه سیاهپوستان استفاده می‌کند. نئولیبرالیسم آفریقایی همچنین از خصوصی‌سازی، به منظور واگذاری بخشی از داراییهای دولتی به این طبقه در جهت برآوردن مقاصد انبیاش خود آن، و ورود آن به جرگه طبقه سرمایه‌دار، حمایت می‌کند. بطور کلی این برنامه عمل نئولیبرالی، تفاوتی با مقاصد سرمایه‌داری جهانی در مورد مزنوی ساختن و تعییف طبقه کارگر به عنوان مبنای رشد اقتصاد ما ندارد. احتجاجات این تهاجم نئولیبرالی از این قرار است که طبقه کارگر سیاه از "نخبگان" تازیروده و با یک "آریستوکراسی" تشکیل شده که، به بهای نادیده گرفتن تهییدستان بیکار، تنها به منافع "خودغرضانه" خویش می‌اندیشند. چنین تهاجم ایدئولوژیکی به قصد پوشاندن نیات واقعی نهفته در پشت این حملات، صورت می‌پذیرد و آن عبارت از اینست که طبقه کارگر باستی تعییف شود، نه به خاطر آن که این طبقه بواقع یک آریستوکراسی است بلکه به این دلیل که تهیدی علیه تحکیم سرمایه‌داری در جامعه آفریقای جنوبی بعد از آپارتاید، محسوب می‌شود. نئولیبرالیسم، به لحاظ ایدئولوژیک می‌خواهد وانمود کند که بیشتر متوجه وضعیت تهییدستان است، در حالی که، در واقع، مقوله "تهییدست" به صورت مصلحت‌طلبانه‌ای به کار گرفته می‌شود تا به مانع واقعی بالقوه انبیاش سرمایه، یعنی طبقه کارگر سیاه نیرomonde، سازمانیافته و متحده، حمله شود، طبقه‌ای که در حال حاضر اکثرب قاطع مردم ما، کارگران شاغل در بخش‌های رسمی و غیررسمی تمامی رشته‌های اقتصادی و کارگران بیکار را در برمی‌گیرد. نئولیبرالیسم آفریقایی به درستی بر ضرورت عاجل مقابله با مسئله نابرابریهای نزدی و نزدیپرستی در جامعه تأکید می‌کند، اما باز هم مصلحت‌طلبانه فراموش می‌کند که خود طبقه کارگر سیاه نه فقط هیچ نسبتی با آریستوکراسی ندارد بلکه خود شدیدترین قربانی همان نزدیپرستی است. متقابلاً از آریستوکراتهای واقعی، صاحبان سفیدپوست سرمایه‌های انحصاری، سخنی به میان نمی‌آید، مگر آنچه که توصیه می‌شود که باید آنان مورد تشویق واقع شده و انگیزه‌های لازم برایشان فراهم شود تا از ایجاد طبقه سرمایه‌دار سیاهپوست حمایت نمایند. بدین ترتیب، با مناسباتی از نوع روابط کمپارادوری و وابستگی که میان سرمایه مالی انحصاری سفیدپوستان و خردبوروژواری سیاه شکل می‌گیرد، جبهه تازه دیگری علیه طبقه کارگر گشوده می‌شود. نئولیبرالیسم آفریقایی، همانند بنیانهای نئولیبرالیسم در عرصه جهانی، اساساً به دنبال آنست که مسئله ملی را از مضمون طبقاتی تهی نماید و یا، بر عکس، موضوع طبقاتی متفاوتی را وارد جریان مبارزه مربوط به مسئله ملی، نماید. آنچه که رفته از

و برنامه‌های خود را معطوف بدان می‌دارند، در نظر گرفته شود. در کوتاه مدت تا بلندمدت، ارگانهای قدرت توده‌ای باشیست ارگانهای فعال و مردمی باشند تا بتوانند دموکراسی ما را تعمیق و تحکیم بخشیده و نقشی کلیدی در پیشرفت ما به سمت سوسیالیسم ایفاء کنند. بدین جهت، نقش حزب کمونیست آفریقای جنوبی و "ائتلاف" بطور کلی، در ایجاد ارگانهای قدرت توده‌ای بسیار مهم و حساس است. به علاوه، این کار برای حزب کمونیست آفریقای جنوبی از این جهت نیز حائز اهمیت است که با تشکیل این ارگانها، کمونیستها می‌توانند، در عرصه‌ای اساسی، بر جامعه تأثیر بگذارند و آگاهی کمونیستی را به میان توده‌ها ببرند. از همین رو هم، ایجاد این ارگانهای قدرت توده‌ای، بایستی در ارتباط با وظيفة استراتژیک اصلی حزب کمونیست آفریقای جنوبی در دوره فلی، یعنی ایجاد قدرت توده‌ای برای یک اقتصاد توده‌ای، دیده شود.

از نظر حزب کمونیست آفریقای جنوبی این مشارکت فعال توده‌ای در روند دگرگونی اساسی، باید حول هدفهای استراتژیک زیر متمرکز گردد:

- بسیج توده‌ای در تدوین و تعیین ویتها و اهداف توسعه اقتصادی محلی و منطقه‌ای و ریشه‌کن ساختن فقر،
- تضمین شفافیت، کارآیی و پاسخگو بودن کارکرد دولت و سایر نهادهای عمومی،
- سازماندهی فشار توده‌ای به منظور مقابله با مقاومت و مانع تراشیهای نئولیبرالی یا بوروکراتیک و یا بخش خصوصی، در روند دگرگونی.

بطور کلی، آن بسیج توده‌ای که ما می‌خواهیم ایجاد، تحکیم و هدایت کنیم، بایستی (در ارتباط با دیگر بخش‌های برنامه سال ۲۰۰۱) حداقل اجزای زیر را در بر بگیرد:

- در سطح محلی، ایجاد "کمیته‌های محلی و روستایی" مردمی، فعال، قوی و کارآمد، به عنوان ارگانهای اصلی، که سایر ارگانهای قدرت توده‌ای در حول آنها شکل می‌گیرند. سایر ارگانهای مورد اشاره، شامل "هیاتهای اداره‌کننده مدارس"، "مجتمع مراقبت و نظارت بر تأمین امنیت محلات و مناطق"، "هیأت‌های اداره امور محلی و شهری"، "مجتمع توسعه و عمران"، "سازمانهای محلی مبارزه با ایدز"، سازمانهای جماعت‌های مختلف و دیگر سازمانهای بخشی محلی می‌شود.

- پیگیری و پیشبرد همکاریهای حزب کمونیست آفریقای جنوبی با جنبشها و شبکه‌های مانند "اتحادیه ملی تعاونیهای آفریقای جنوبی"، "اتحادیه تعاونیهای اعتبار آفریقای جنوبی"، "شبکه خدمات توسعه روستایی"، "شبکه ملی مقابله با خشونت علیه زنان"، "مبارزه برای تأمین درمان"، "کنسرسیون ایدز"، "ائتلاف سازمانهای غیردولتی آفریقای جنوبی" و نظایر آنها.

- همکاری حزب کمونیست آفریقای جنوبی با سازمانهای غیردولتی تخصصی که در مورد تأمین منابع و خدمات لازم برای ایجاد ارگانهای توده‌ای مذکور پاری می‌رسانند.

- مبارزه برای ایجاد تعاونیها،
- تلاش برای تشکیل ارگانهای قدرت توده‌ای مبتنی بر "کمیته‌های محلی و روستایی" نیرومند، فعال و مردمی،
- مبارزه علیه بیماری ایدز،
- گرامیداشت هشتادمین سالگرد حزب کمونیست آفریقای جنوبی،
و ظایف جاری ما در مورد رشد و ارتقای آگاهی طبقه کارگر انقلابی و ایجاد قدرت و تأمین رهبری آن، باید در همه بخش‌های اصلی این برنامه منظور و ملحوظ شود. همچنین، دیگر وظایف سیاسی جاری مشروحة ذیل نیز در ارتباط تنگاتنگ با برنامه فوق قرار دارند:

- گسترش و تقویت حزب،
- تربیت و آموزش کادرها،
- تقویت ائتلاف، و از جمله از راه حمایت از فعالیت کادرهای کمونیست در "کنگره ملی آفریقا"، "کوساتو" و جنبش‌های توده‌ای گستردۀ،
- مبارزه برای دگرگونی اساسی روستاهای و سازمانیابی کارگران مزارع،
- همبستگی بین المللی همراه با توجه خاص به وضعیت جنوب آفریقا
- ایجاد ظرفیت‌های لازم در شاخه‌ها و شعبه‌های حزبی به منظور پیشبرد کارها و اجرای برنامه حزب،
- تداوم کارهای جاری در برخورد به مسائل جنسیتی و مسئله زنان، در حزب کمونیست آفریقای جنوبی در سطح جنبش رهایی‌بخش و در سطح جامعه،
- جلب و بسیج جوانان برای سوسیالیسم، عمدتاً از طریق تداوم و تقویت فعالیت‌هایی که به وسیله شاخه‌ها و دفاتر "جوانان" انجام می‌پذیرد،
- تلاش برای تأمین خودکفایی (مالی) حزب،
- برنامه ریزی به منظور برگزاری یازدهمین کنگره حزب در ژوئیه ۲۰۰۲،
- برگزاری کنگره‌های ایالتی در سال ۲۰۰۱،
- تقویت فعالیت‌های رسانه‌ای، اطلاع‌رسانی و تبلیغاتی حزب کمونیست آفریقای جنوبی،
- تدوین روش و تقویت همکاریهای حزب کمونیست آفریقای جنوبی با سازمانهای غیردولتی.

۴-۲- ایجاد ارگانهای قدرت توده‌ای

قدرت دولت دموکراتیک حائز اهمیت بسیار است. لکن به تنها ی کافی نبوده و در برابر فشارهای نئولیبرالی از جانب سرمایه‌های محلی و بین‌المللی آسیب‌پذیر است. مبارزه و بسیج توده‌ای راهگشای تحول و تغییر توازن قوا به نفع طبقه کارگر در جامعه است. تأکید بر اهمیت و ضرورت ارگانهای قدرت توده‌ای، و آنچه که در دوره اخیر به عنوان بسیج توده‌ای برای تغییر و تحول اجتماعی - اقتصادی طرح کرده‌ایم، نیز از همین روش. هر چند که وظیفه ایجاد ارگانهای قدرت توده‌ای، به صورت بخشی از برنامه مورد نظر ما مطرح گردیده، اما این کار باید به عنوان محور و کانونی که همه ساختارهای حزب کمونیست آفریقای جنوبی منابع، توان

از موجودیت و توسعه بخش عمومی، مبارزه برای دگرگونسازی و تنوع بخشیدن بخش مالی، و در جریان تهیه و تصویب بودجه دولت.

- بسیج توده‌ای برای تغییر و تحولات اجتماعی - اقتصادی، از طریق سازماندهی و هدایت پیکارها و مبارزات برسرده در بالا، و مهمتر از اینها پیشبرد کار آموزش اقتصادی مناسب در بین توده‌ها، ساختارها و فعالان سیاسی، پیرامون این که سرمایه‌داری چگونه عمل می‌کند، و آنها برای تحقق تحول اقتصادی و نهایتاً ساختن سوسیالیسم در کشور ما، چه می‌توانند انجام بدهند.

منظور ما از اقتصاد توده‌ای چیست؟

بطور خلاصه، اقتصاد توده‌ای می‌خواهد، در وهله نخست، منطق بازار سرمایه‌داری را به چالش طبد و همزمان با آن، عناصر و شتاب حرکت لازم به سمت سوسیالیسم را، طبق برنامه می‌آید. این اقتصاد توده‌ای، ریشه‌کنی فقر را در مرکز بازسازی اقتصادی قرار می‌دهد، نقش دولت را در هدایت منابع امده اقتصادی در جهت تأمین نیازهای اساسی مردم ما تقویت می‌کند، سلطه بازار سرمایه‌داری در تخصیص منابع را مورد سوال قرار می‌دهد، مبارزه ایدئولوژیک ما علیه نئولیبرالیسم و نقد آن را شدت می‌بخشد، و فراتر از اینها توان و نیروی طبقه کارگر و تهییدستان را در راستای دگرگونی اقتصادی به کار می‌گیرد. این تمرکز توجهات بر ساختن اقتصاد توده‌ای، در انتطبقاً با برنامه دهمین کنگره و مباحث و قطعنامه‌های کنفرانس استراتژی حزب در سالهای ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ قرار دارد.

از تأکید بر ایجاد قدرت توده‌ای برای یک اقتصاد توده‌ای، نباید تقلیل گرایی اقتصادی برداشت شود، زیرا که این امر اساساً در بطن چارچوب سیاسی عمومی تعمیق انقلاب دموکراتیک ملی نهفته است که می‌خواهد، از طریق ایجاد قدرت توده‌ای، به مقابله مؤثر و به هم پیوسته با تقدادهای طبقاتی، ملی و جنسیتی در کشور ما پیرادارد. این تأکید، اصولاً ناظر بر پیشبرد اجرای برنامه دهمین کنگره حزب در دوره‌ای است که مسئله تدوین و تعیین مسیر مناسب توسعه اقتصادی کشور ما، به مسئله اساسی شرایط سیاسی موجود تبدیل شده است.

۲- اجزای برنامه سال ۲۰۰۱

به منظور پیشبرد مقاصد و اهداف سیاسی فوق، برنامه سال ۲۰۰۱ از شش بخش اصلی و مرتبط به هم زیر تشکیل شده است:

- تقویت و تحکیم بخش عمومی (عمدتاً از طریق دفاع از موجودیت و توسعه آن) در عرصه‌های استراتژیک، در انتطبقاً با تعهدات برنامه‌ای مان در مورد ایجاد یک دولت فعال و پیش‌برنده انقلاب دموکراتیک ملی، دولتی که قادر به هدایت استراتژی رشد و توسعه پایدار باشد،
- مبارزه برای دگرگونی و تنوع بخشیدن به بخش مالی،

جهان راه یافته است. هر روزه صدها هزار نفر در شهرهای مختلف جهان فریادهای اعتراض خود را به هم گره می‌زنند تا از آن بارویی برای حمایت مردم فلسطین در برابر خشونت صهیونیستی ایجاد کنند. گروههای داوطلبانه برای ایجاد دیوار انسانی در مقابل نظامیان صهیونیست در حال شکل‌گیری است. عده‌ای از نمایندگان سازمانهای مردمی متوجه این جنایات صهیونیستها باشند. این اقدامات، بویژه زنده اروپایی اکنون در کنار عرفات به سر می‌برند تا شاهد حرکت درآورده است. آنها یکپارچه خواستار توقف تجاوزات اسرائیل شده‌اند و از خواست اعزام نیروی میانجی بین‌المللی، زیر نظر سازمان ملل، برای اجرای قراردادهای منعقد، دفاع می‌کنند. وزیر امور خارجه فرانسه تأکید می‌کند که اسرائیل با ادامه سیاست نظامی خود هر روز هزاران داوطلب عملیات انتشاری خلق می‌کند و این برای دولت آمریکا که در سایه حمایت از اسرائیل هر روز بیشتر در افکار عمومی مردم جهان متزوی می‌شود، بسیار سنگین است.

برای آمریکا و اسرائیل که حوادث خونین یازده سپتامبر را فرصتی طلایی برای به کرسی نشاندن سیاستهای خود در قبال مسئله فلسطین و مسایل خاورمیانه می‌دانستند، تغییرات کنونی در افکار عمومی مردم جهان چیزی جز یک شکست سخت تلقی خواهد شد.

اقدام شجاعانه عرفات و همراهان در محاصره قرار گرفته او، در دعوت از مردم به ایستادگی و مقابله با نیروهای اشغالگر، در کنار ندایان مسئولانه بسیاری از روشنفکران و رهبران معتبر فلسطینی در دعوت به مقاومت در عین خودداری از اقداماتی که جان مردم عادی اسرائیل را به خطر اندازد، متمرکز نمودن همه تلاشها برای عربان کردن هرچه بیشتر چهره صهیونیستها و حامیان آمریکایی آنها، همراه با تدارک یک مقاومت عمومی همبسته و یکپارچه، مؤثرترین وسیله‌ای است که می‌تواند اشغالگران صهیونیستی را در تحقق اهداف خود بگذارد.

آریل شارون با وعده امنیت و آسایش برای توده متوهی اسرائیلی و در پناه آرای آنها، به قدرت خزیده است. آتش جهنمی که آریل شارون برای مردم فلسطین تدارک دیده است اگر خاموش نشود مردم اسرائیل را نیز به کام خود خواهد کشید. از اینجاست که تأکید بر نیاز هر دو ملت بر تأمین امنیت و صلح عادلانه، بیش از پیش ضرورت می‌یابد.

حمایت از مقاومت مردم فلسطین باید با خواست برقراری صلح پایدار همراه شود و این فعالترین و مؤثرترین چاره‌ای است که می‌تواند مردم منطقه و جهان را از کابوس یک جنگ خانمانسوز دیگر رهایی بخشد. ۲۰۰۲

راه ارسال نیروی حافظ صلح سازمان ملل و برقراری آتش‌بس در منطقه را سد می‌کند. امروز کوچکترین تردیدی در افکار عمومی جهان نسبت به نقش مستقیم و رهبری کننده، مشوق و بالاخره بازدارنده آمریکا نسبت به اسرائیل وجود ندارد، اما این دولت از طرفی خود را به عنوان تنها میانجی صاحب نفوذ تحمیل می‌کند و از سوی دیگر مدام از اعزام وزیر خارجه خود به منطقه خودداری می‌نماید و زمان این اقدام را به عقب می‌آندازد. دولت اسرائیل در سایه حمایت سخاوتمندانه آمریکا هیچ ایابی از این ندارد که بار دیگر دامنه تجاوز کاری خود را به سایر کشورهای عربی هم گسترش دهد و منطقه را درگیر جنگ خانمان برانداز دیگری کند.

در تازه‌ترین و حیرت‌آورترین موضعگیری مشابه، شارون و بوش یکی پس از دیگری نیت خود را در دور زدن عرفات به متابه نماد و سمبول اتوریته فلسطین و جستجوی بدیل و جانشین مورد اعتماد خود، برای او، ابراز داشته‌اند. شارون در برابر درخواست نمایندگان جامعه اروپا جهت دیدار با عرفات، به آنها توصیه می‌کند که یک هلیکوپتر بفرستند و عرفات را برای همیشه با خود ببرند. دولت اسرائیل در برابر آخرین پیشنهاد سران کشورهای عربی (کنفرانس بیروت) منی بر پذیرش صلح و گشودن باب روابط همه جانبه با اسرائیل، در مقابل اقدام اسرائیل به انجام الزامات و میثاقهای سازمان ملی؛ یعنی عقبنشینی به مرزهای ۶۷ و ایجاد دولت مستقل فلسطین و حل مسئله آوارگان فلسطینی - اخراج دستگاههای اداری و سیاسی فلسطین را با شدت تمام به پیش می‌برد و از امکان تبعید عرفات دم می‌زند و در جستجوی جانشینی برای اوست.

در مقابل این جنون خشونت و سرکوب عنان‌گسیخته، که آبشخوری جز تژادپرستی و برتری طلبی نفرات‌انگیز صهیونیستی ندارد، موجی نوین از همبستگی و یکپارچگی در میان مردم فلسطین ایجاد شده و عزم آنان برای مقاومت و پایداری و جستجوی راههای تازه جهت مقابله با نقشه دولت اسرائیل افزایش یافته است، مقابله با برنامه‌ای که این بار نه آواره کردن آنان بلکه نابودکردنشان را تدارک می‌بینند. برای دولت اسرائیل که تلاش می‌کرد در جریان انتفاضه دوم با دامن زدن به "اختلافات" گروههای مانند حماس با حکومت خودمنخار، آنها را به رو در روبروی با هم بکشاند، این همبستگی غیرقابل تحمل است، برعکس، فلسطینی‌ها در می‌یابند که همین عامل مؤثرترین اهرم در ختنی نمودن نقشه صهیونیستها و به هم زدن محاسبات آنهاست.

در پرتو همین پایداری، موج حمایت از حقوق ملت فلسطین در بقاء و زیست شرافتمدانه و به دور از خفت، دیوار سانسور اسرائیلی و آمریکایی را شکافته و قویتر از گذشته به افکار عمومی مردم



فلسطین، یکپارچگی در برابر اشغالگر

حمد شیبانی

یاسر عرفات، رئیس حکومت فلسطین، همچنان در دفتر کار خود در محاصره ارتش اسرائیل قرار دارد، از روز ۲۹ مارس ۲۰۰۲. رامالله، طولکرم، جنین، بیتلحم، تقریباً تمامی شهرهای مهم و بسیاری از روستاهای کرانهٔ غربی رود اردن و نوار غزه، بار دیگر و این بار وحشیانه‌تر از پیش به اشغال ارتش اسرائیل درآمده و تمامی فلسطین به یک اردوگاه جمعی و بزرگ اسیران تبدیل شده است. هزاران خانهٔ مسکونی مورد تفتيش قرار گرفته، هرگونه مقاومت و حتی اعتراضی با خشونت سرکوب می‌شود. اسناد و اخبار متعددی دربارهٔ اعدامهای جمعی و فردی، نه تنها مبارزان بلکه مردم عادی، منتشر می‌شود. گروه گروه جوانان فلسطینی توسط نظامیان یورشگر اسرائیلی دستگیر می‌شوند و با دستها و چشمها بسته به پادگانهای نظامی منتقل می‌گردند. همهٔ نشانه‌ها و آثار حکومت خودمنخار فلسطین، اعم از نهادهای مدنی، انتظامی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در این یورش سازمانیاتیه درهم کوییده و از میان برداشته شده است. مدارس، دانشگاهها و حتی مساجد و کلیساها و بیمارستانها نیز از اش خشونت اسرائیلیان در امان نیست. دولت شارون علاوه بر موافقت اعضای حکومت خود، در این اقدامات جنایتکارانه کارت سبز ایالات متحده امریکا را نیز جهت زیر پا گذاشتند همهٔ میثاقها و قوانین بین‌المللی با خود همراه دارد. رئیس جمهور آمریکا با اعلام رسمی و صريح موافقت خود نسبت به اقدامات شارون در تأمین "امنیت" برای شهروندان اسرائیل، نه فقط هدایت دیپلماتیک این مرحلهٔ تجاوزات نظامی را به عهده گرفته است، بلکه مدام بر دامنهٔ فشارهای تبلیغاتی و سیاسی بر فلسطینی‌ها و شخص یاسر عرفات می‌افزاید و با وقاحت آشکار، از آنها به عنوان مسئولان اصلی وضع کنونی و تشديد بحران سخن می‌گوید. آمریکا در حالی که مدام از رهبر زندانی فلسطینی‌ها می‌خواهد که مقاومت مردم، از جمله عملیات انتشاری، را محکوم و متوقف نماید، با دهنگ کجی نسبت به تمامی میثاقهای سازمان ملل و قوانین بین‌المللی،

شماره ۹۶ فروردین ۱۳۸۱
آوریل ۲۰۰۲

ETEHADE KAR
AVRIL 2002
VOL 8. NO. 96

نامه های خود را به آدرس های
زیر از یکی از کشورهای خارج
برای ما پست کنید:
تماس با روابط عمومی سازمان:
آدرس پستی (جدید):

ETEHAD
351
75625 PARIS Cedex 13
France

آدرس های سازمان در اروپا:
آلمان: (جدید)

POSTFACH 290339
50525 KOLN
GERMANY

نروژ:

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس آمریکا و کانادا :

E. F. K. I.
P.O. BOX 41054
2529 SHAUGHNESSY
STREET
PORT COQUITLAM.
B.C.
V 3 C 5 G O
CANADA

آدرس پست الکترونیکی
postchi@noos.fr

آدرس صفحه سازمان در اینترنت
www.etehadefedaian.org

فaks (۳۳) ۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷
تلفن (۳۳) ۶۰۸۶۰۱۳۵۶

بهما معادل : ۱/۵ ازو

تعیین حداقل دستمزد زیر خط فقر، لکه نگ دیگری بر دامن حکومت اسلامی!

روز ۲۱ اسفند، مذاکرات شورای عالی کار به پایان رسید و میزان افزایش حداقل دستمزد، ۲۳، در صد اعلام شد . بدین ترتیب در سال ۱۳۸۱ حداقل دستمزد برابر ۶۹۸۵۲ تومان خواهد بود. در جریان مذاکرات رقم پیشنهادی نمایندگان کارفرمایان ۶۵ هزار تومان و رقم پیشنهادی نمایندگان کارگری ۱۶۰ هزار تومان بوده است.

تعیین حداقل دستمزد معادل ۷۰ هزار تومان از سوی شورای عالی کار در شرائطی است که سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، که خود یک سازمان دولتی است، محدوده خط فقر را بین ۸۰ تا ۱۳۰ هزار تومان اعلام کرده است . مصوبه شورای عالی کار، محکوم ساختن خانوارهای کارگری به زندگی در فقر و محرومیت را آشکار می کند.

از سوی دیگر، یکسان سازی نرخ ارز از ابتدای سال ۱۳۸۱، تورم را افزایش خواهد داد. سطح فعلی حقوق و دستمزدها به هیچوجه پاسخگوی حداقل نیازهای کارگران و زحمتکشان نیست. تورم مضاعف ناشی از سیاستهای دولت، قدرت خرید کارگران و حقوق بگیران را بیش از گذشته کاهش داده و با تنزل سطح معیشت خانوارهای کارگری و حقوق بگیر، بخشی دیگر از سفره محقق آنها را خالی خواهد کرد. علیرغم ادعای دولت مبنی بر افزایش دستمزدها، سیاستهای اقتصادی این حکومت و رشد دائمی و بی وقفه تورم ، در عمل از رشد متوسط دستمزدها بیشتر بوده و بطور واقعی دستمزدها به طور دائم کاهش یافته اند.

مصطفی اخیر شورای عالی کار یک بار دیگر نشان داد که تا چه حد حکومت اسلامی ایران نسبت به وضعیت معیشت و زندگی مشقت بار کارگران، زحمتکشان و حقوق بگیران بی توجه است. تصمیم شورای عالی کار، دهن کجی آشکار به وضعیت زندگی و خواسته های کارگران است.

در سالی که گذشت هزاران هزار کارگر از کار بیکار شده اند. صد ها هزار کارگر درگیر یک مبارزه دائمی برای دریافت حقوق و دستمزدهای معوقه خود بودند و بسیاری از آنها تاکنون موفق به دریافت ماهها حقوق عقب افتاده خود نشده اند. دولت جمهوری اسلامی با بازگذاشتن دست کارفرمایان و صاحبان صنایع، علیرغم ادعاهای بسیار، عمل هیچ حمایتی از کارگران نمی کند. اکنون نیز با تصویب حداقل دستمزد مورد نظر کارفرمایان ، نشان می دهد که تا چه حد آماده به دفاع از منافع آنهاست.

در مقابل این وضعیت تنها مبارزه جمعی پیگیر خود کارگران است که می تواند این روند دهشتتاک و ویرانگر را وارونه ساخته و راه را برای احقاق حقوق عادلانه آنها بگشاید. مبارزه برای افزایش دستمزدها امروز اهمیت و ضرورت فوق العاده پیدا کرده است. شکل گیری سندیکاهای و تشکلهای مستقل کارگری و ایجاد پیوند بین این تشکلهای برای پیشبرد یک مبارزه هماهنگ ، رژیم را ناگیر بر به عقب نشینی و پذیرفتن مطالبات برق کارگران خواهد کرد.

هیئت اجرائی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
۲۵ اسفند ۱۳۸۰ / ۱۶ مارس ۲۰۰۲

بازداشت ناصر زرافشان را محکوم می کنیم

ناصر زرافشان، وکیل خانواده های پوینده و مختاری، از سوی سازمان قضائی نیروهای مسلح امروز صبح ، یکشنبه ۲۰ آذر ماه، بازداشت شده است.

بنا به اخبار رسیده، وی به عنوان متهم از سوی قاضی ویژه دادگاه قتل های زنجیره ای احضار شده بود و پس از مراجعت به دادگاه، بازداشت شد. علت بازداشت وی فعلا ناروشن است. ظاهرا این بازداشت به دنبال سخنان وی در شیراز بوده است.

ناصر زرافشان در چند ماه گذشته به نحوه پیشبرد قضائی قتل های زنجیره ای، ناقص بودن پرونده ها و ناکافی بودن تحقیقات انجام شده، با شجاعت تمام اعتراض می کرد. دستگیری وی به یقین با هدف ممانعت از ادامه اعترافات وی و ارعاب دیگر و کلا و خانواده های قربانیان قتل های زنجیره ای و وادار کردن آنها به سکوت، صورت گرفته است.

اقدام به بازداشت یکی از وکلای خانواده های قربانیان قتل های زنجیره ای در آستانه تشکیل دادگاه رسیدگی به این پرونده، به خوبی بیانگر هدف دستگاه قضائی جمهوری اسلامی در سرپوش گذاشتن بر حقایق این قتلها و حفظ دستگاه ترور دولتی جمهوری اسلامی است.

ما بازداشت ناصر زرافشان را محکوم کرده و خواستار آزادی فوری وی هستیم. ما همچنین خواهان تشکیل یک هیئت تحقیق غیردولتی برای بررسی پرونده قتل های زنجیره ای و روشن شدن تمام حقایق این ترورها و بویژه شناخته شدن آمرین این قتلها هستیم.

هیئت اجرائی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
۲۰ آذر ۱۳۷۹ / ۱۰ دسامبر ۲۰۰۰